

عبری قرآن نیز در سال ۱۸۵۷ در لایپتسیگ و ترجمه دیگری از آن در ۱۹۳۲ در اورشلیم چاپ شده است.

بموازات چاپ ترجمه های مختلف قرآن به زبانهای اروپایی، متن عربی این کتاب نیز در طول چند قرن اخیر به کرات در اروپا بچاپ رسیده است. نخستین قرآن عربی که چاپ شد قرآنی بود که در سال ۱۵۰۳ (۹۰۹ هجری) در شهر ونیز منتشر شد، ولی تمام نسخه های چاپی آن به امر یولیوس دوم پاپ وقت نابود شد، بطوریکه اکنون هیچ اثری از آن باقی نمانده است. چاپ های دیگری در سال ۱۶۹۴ در هامبورگ و در ۱۶۹۸ در پادوای ایتالیا و در ۱۷۸۷ در سنت پترزبورگ به امر ملکه کاترین دوم و در قازان در ۱۸۰۳ صورت گرفت. نخستین چسپ قرآن در ایران بصورت چاپ سنگی ظاهرا چاپسی است که در ۱۲۴۴ قمری (۱۲۰۲ شمسی) در تهران و چهار سال بعد از آن در تبریز انجام گرفته است.

سوره های قرآن

قرآن، در متن رسمی کنونی خود، شامل ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه (و ۷۷,۴۳۹ کلمه) است. از این شمار، ۴۶۱۷ آیه مربوط به سوره های ۸۶ گانه مکی قرآن و ۱۶۱۳ آیه مربوط به سوره های ۲۸ گانه مدنی آند.

ترتیب تقدم و تأخر سوره ها در قرآن نه مربوط به زمان نزول آنها است و نه به درجه اهمیت آنها، بلکه تنها براساس بلندی و کوتاهی سوره ها است. بجز سوره اول که موضعی استثنایی دارد، این قاعده در همه دیگر سوره ها برقرار است. سوره بقره با ۲۸۵ آیه سوره دوم، آل عمران با ۲۰۰ آیه سوره سوم، نساء با ۱۷۶ آیه سوره چهارم و... در عوض سوره های صدم به بعد هیچکدام ۱۱ تا ۳ آیه بیشتر ندارند. بدین ترتیب بیشتر سوره های مکی که از نظر زمانی مقدم هستند، در بخش آخر و سوره های مدنی که دیرتر ابلاغ شده اند در بخش اول قرآن جای دارند.

با توجه به این برداشت که هرچه مربوط به قرآن است از آسمان سرچشمه گرفته است، در قرون اولیه اسلامی میان علمای دین اختلاف

نظر بسیار در این باره وجود داشت که این ترتیب تقدم و تأخر سوره ها زاده وحی الهی است یا فقط مربوط به رأی و اجتهاد صحابه است؟ نظر امام مالک پیشوای فرقه مالکی در این باره که این طبقه بندی مربوط به رأی صحابه است در تثبیت این فرضیه نقش مؤثری داشت. در نتیجه مقرر شد مکی بودن یا مدنی بودن هر سوره در آغاز آن قید شود تا خواننده قرآن در این مورد دچار اشتباه نشود. ولی این تقسیم بندی به مکی یا مدنی جز از این دیدگاه مورد توجه مفسران مختلف قرآن قرار نگرفت، در صورتیکه در ارتباط با تحولات آینده جهان اسلام و ایران، چنانکه در صفحات آینده خواهید خواند، اهمیتی سرنوشت ساز داشت.

عناوین سوره ها یا بر اساس محتوای کلی آنها و یا در ارتباط با یکی از موضوعاتی که در طول آیات سوره بدان ها اشاره شده تعیین شده اند، مثلاً عنوان انفال از آن جهت که تقریباً همه سوره به غنائم جنگی اختصاص دارد، و سوره های یوسف و مریم و ابراهیم و یونس و نوح از نظر ارتباطشان با این افراد، ولی بیشتر نامگذاریها در ارتباط با نوع دوم یعنی به موضوع خاصی از میان مطالب مختلف سوره ها صورت گرفته اند، از قبیل بقره (مساده گاو)، نحل (زنبور عسل)، نمل (مورچه)، کهف (غار)، عنکبوت، لقمان، حج، دخان (دود)، نجم (ستاره)، حدید (آهن)، جمعه، طلاق، قلم، جن، تیسن (انجیر)، فیل، قریش، لهب. البته در این مورد نیز جمعی از علمای اسلامی برای اینکه هرگونه دخالت بشری را در امر قرآن منکر شده باشند این اسما را «توقیفی» یعنی ناشی از وحی الهی دانسته اند.

به نوشته ای.پ. پتروشفسکی، یکی از علمای روحانی مسیحی بنام یوحنا دمشقی در قرن دهم هجری در اشاره به عناوین بعضی از سوره های قرآن از سوره ای بنام ابل (شتر) نام برده که اکنون در قرآن وجود ندارد، در صورتیکه با توجه به وجود سوره هایی به اسامی گاو و فیل و زنبور و مورچه و عنکبوت وجود سوره ای بنام شتر آنهم در عربستان بسیار منطقی بنظر میآید. به توضیح پتروشفسکی شاید این عنوان اصلی یکی از سوره های کنونی اعراف یا شعرا بوده است.^۱

۱ - I.P. Petrushevskii در کتاب «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۱۱۹.

در سوره های دوران مکی، اسم «الله» جز به ندرت برده نمیشود و از خداوند عمدتاً به صورت «رب» یاد میشود که عنوان سامی «خدا» است: (اعراف: ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۵؛ هود: ۴۵ و ۴۷؛ یوسف: ۳۳ و ۱۰۱؛ ابراهیم: ۳۵، ۳۶، ۴۰؛ حجر: ۳۶، ۳۹؛ اسرا: ۲۴؛ مریم: ۴، ۶، ۸، ۱۰؛ طه: ۲۵، ۸۴، ۱۱۴، ۱۲۵؛ انبیاء: ۸۹، ۱۱۲؛ فرقان: ۳۰؛ شعرا: ۱۲، ۸۳، ۱۱۷، ۱۶۹؛ نمل: ۱۹، ۴۴؛ قصص: ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۳۳؛ عنکبوت: ۳۰؛ صافات: ۱۰۰؛ ص: ۳۵، ۷۹؛ زخرف: ۸۸؛ نوح: ۵، ۲۱، ۲۶). در سوره مؤمنون در ۹ جای پیاسی: ۲۶، ۲۹، ۳۹، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۸ این کلمه رب و رسی بصورت خطاب تکرار میشود بی آنکه نامی از الله برده شود.

در همین سوره ها، از پیامبران تورات بسیار به ندرت یاد میشود، و فقط در مدینه است که هم پای الله و هم پای انبیای یهود به میان میآید. در قرآن بر رویهم از ۲۸ نبی و پیامبر به عنوان برگزیدگان خداوند برای هدایت مردمان به راه راست نام برده شده که ۲۳ تن از آنها از شخصیت های تورات و انجیل و سه تن (هود و صالح و شعیب) از شخصیت های محلی عربی هستند. نام «ذوالقرنین» از افسانه های یونانی و سریانی مربوط به اسکندر آمده است. در ضمن از پیامبری بنام ادریس نام برده شده که طبق احادیث اسلامی سنی بخش از صحف بر او نازل شده است، در صورتیکه در خود تورات و انجیل از چنین پیامبری نشانی نیست، بهمین جهت عده ای از پژوهشگران او را همان خنوخ عهد عتیق دانسته اند. در یکجای قرآن نیز از «عزیر» یاد شده است که طبق آیه ای (توبه، ۳۰) یهودیان او را پسر خدا شمرده اند در حالیکه از چنین شخصی نیز در هیچ کتاب مذهبی یهود سابقه ای دیده نمیشود.

در قرآن جمعاً ۲۷۰۰ بار از الله نام برده میشود که از این رقم اندکی بیش از ۷۰۰ مورد آن مربوط به سوره های مکی و مابقی مربوط به سوره های مدنی قرآن است.

بررسی های پژوهشگران غربی در باره قرآن

سلسله طولانی بررسی های مربوط به زمان بندی متون قرآنی را Gustav Weil محقق آلمانی در نیمه اول قرن نوزدهم با انتشار نخستین اثر تحقیقی در این زمینه بنام «نگرش تاریخی - انتقادی قرآن» آغاز کرد، و محقق دیگر آلمانی A. Sprenger آنرا با ارزیابی های مبسوط دیگر در کتاب سه جلدی «زندگی و آیین محمد» که در سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ منتشر شد ادامه داد، ولی اساسی ترین کار را در این باره ایران شناس و اسلام شناس نامی آلمانی Theodor Nöldeke (۱۸۳۶-۱۹۳۰) در طول شصت سال از ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۹ با تدوین و انتشار چاپهای متوالی و هر بار تجدیدنظر شده تاریخ قرآن Geschichte des Qorans انجام داد که تا به امروز کاملترین سند پژوهشی در این زمینه در جهان خاورشناسی بشمار میرود. در این بررسیها نولدکه کوشیده است تا زمان بندی سوره های ۱۱۴ گانه قرآن را براساس ضوابطی مشخص از قبیل سبک انشای آنها و بنمایه های مذهبی و فکری آنها و تطبیق آنها با وقایع زمانی دوران زندگی پیامبر مورد بازسازی قرار دهد، زیرا که نه تنها نحوه تقدم و تأخر کنونی سوره ها نماینده ترتیب واقعی نزول آنها نیست، بلکه حتی آیاتی هم که در یک سوره گرد آمده اند الزاماً مربوط به همان سوره نیستند و در بسیار موارد جابجا شده اند. این بررسی ممتد، با توجه به دوگانگی کامل میان مضامین آیاتی که در مکه نازل شده بود و آیات دیگری که بعداً در مدینه صدور یافت به تقسیم بندی اصولی میان سوره های مکی و سوره های مدنی و ویژگی های خاص هر کدام منجر شد که در حال حاضر توسط همه محققان مورد پذیرش قرار گرفته و از واقعیتهای کلیدی هرگونه تتبع و تحقیق در باره قرآن شناخته شده است.

در متن رسمی قرآن تدوین شده در زمان عثمان، تنها مکی بودن یا مدنی بودن سوره ها در آغاز هر سوره خاطرنشان شده، ولی

توجه دیگری در این باره بکار نرفته است. حتی در این مورد نیز، چنانکه نولدکه و بسیاری از دیگر محققان اروپایی نشان داده اند آیاتی از سوره های مکی در سوره های مدنی و بالعکس جای داده شده اند. به عنوان نمونه میتوان از آیه ای از سوره نور نام برد که در آن گفته شده است: «باکی نیست که در وقتیکه در خانه های خودتان یا پدر یا مادر یا برادران یا خواهران یا عموها و عمه های خودتان یا خانه هایی که کلید آنها را در اختیار دارید یا نزد دوستانتان غذا میخورید کوری یا چلاقی یا بیماری همسفره شما شوند» (نور، ۶۱)، در صورتیکه سه تذکر گلدتسیهر در مقدمه کتاب «درسهایی در باره اسلام»، نلدکه روشن کرده است که این توصیه که در مورد آداب معاشرت و غذا خوردن غیرمنطقی بنظر میرسد، در اصل مربوط به آیه های یازدهم تا شانزدهم سوره فتح بوده و در ارتباط با کسانی گفته شده است که چون به وظیفه خود در مورد شرکت در جنگ با مشرکین عمل نمیکنند از جانب الهی کیفر خواهند دید، ولی تذکر داده شده است که بر کوران یا چلاقان یا بیماران از این بابت حرجی نیست.

براساس بررسیهای نلدکه، در جریان گردآوری و پساکنویس متن کامل قرآن در زمان عثمان نه تنها جابجایی ها بلکه احتمالاً تغییراتی نیز در برخی متون روی داده که یک فصل تمام از کتاب «تاریخ قرآن» او (صفحات ۷۰ تا ۱۷۴ چاپ اول و صفحات ۸۷-۲۳۴ چاپ نهایی سالهای ۱۹۰۲-۱۹۱۹) بدانها اختصاص یافته است.

همزمان با نلدکه، پژوهشگران دیگری نیز در آلمان و در دیگر کشورهای اروپایی (انگلستان، فرانسه، ایتالیا، روسیه) به بررسی هایی دیگر در همین راستا پرداخته اند که از جمله آنها میتوان از «شناسایی قرآن» H. Grimme در آلمان، «بررسیهای تازه ای در ترکیب و تفسیر قرآن» H. Hirschfeld در انگلستان، «محمد و قرآن» C. R. Saint-Hilaire در فرانسه، «درسهایی در باره قرآن» A. E. Krimsky در روسیه و از شرح مربوط به قرآن توسط Fr. Buhl محقق دانمارکی در دائرة المعارف اسلامی نام برد.

با آنکه در طول قرون اسلامی کشف الآیات ها و

کشف اللغات های متعددی برای قرآن تدوین شده اند، به علت شیوه های پیچیده ای که در غالب آنها در طبقه بندی کلمات و آیات بکار رفته و ممانع مراجعه آسان بدانها میشده است^۱، کشف الآیات هایی که در حال حاضر در جهان عرب و اسلام مورد استفاده اند عموماً آنهایی هستند که از محققان غربی دو قرن اخیر به عربی و دیگر زبانهای اسلامی ترجمه شده اند و از جمله مهمترین آنها میتوان از «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» که توسط محمد فواد عبدالباقی استاد مصری از Concordantiae Corani arabicae گوستاو فلوگل آلمانی ترجمه شده، و از ترجمه «تفصیل آیات القرآن الحکیم» که توسط همین استاد مصری از Coran analysé ژول لایبوم فرانسوی صورت گرفته و بعداً از عربی به فارسی نیز ترجمه شده است نام برد. هم ترجمه عربی و هم ترجمه فارسی این کتاب، شامل اثری تکمیلی بنام «المستدرک» است که آن نیز از فهرستی که محقق فرانسوی «ادوار مونته» در پایان ترجمه خود از قرآن (پاریس، ۱۹۲۹) بر کتاب خویش افزوده است از فرانسه به عربی و از عربی به فارسی ترجمه شده است. جالب است که در مقدمه ای که یک استاد برجسته دیگر مصری بنام شعرانی بر ترجمه عبدالباقی از ادوار مونته نوشته و در ترجمه فارسی نیز نقل شده است، در باره این محقق فرانسوی اظهار نظر شده است که «ادوار مونته استاد آموزشگاه السنه شرقی پاریس از معتقدان

۱۰۰ نه نسیأ

۱ - از جمله اینها میتوان از کشف الآیات موسی هزاره ای در قرن نهم هجری و رسالة الواضحة لاستخراج الآیات القرآنیة محمد علی بن علی کریلانی که به نام سلطان عبدالله بن محمد قطب شاه پادشاه قطب شاهی هندوستان در سال ۱۰۵۲ هجری تدوین شده، و از کشف الآیات مصطفی بن محمد سعید بنام نجوم القرآن که در زمان اورنگ زیب امپراتور گورکانی هند در سال ۱۱۱۰ هجری نوشته شده، و از کشف الکلمات محمد رضا نصیری طوسی که در سال ۱۰۶۷ هجری در خود ایران گردآوری شده و در آن فهرست کلیه کلمات قرآن براساس ریشه و ماده لغوی کلمه تدوین شده است نام برد. ملا محمد باقر مجلسی نیز در بحارالانوار خود در آغاز هر فصل آیات قرآنی مربوط بدان فصل یا آنچه را که از نظر فقهای شیعه مرتبط با آن شناخته میشده است گردآوری کرده است.

جدی حضرت خاتم الانبیاء است هرچند که در دین مسیح نیز بسیار تعصب دارد!»

در زمان ناصرالدینشاه قاجار اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات او بنویسه خود از روی متن فرانسوی ژول لایوم فهرستی بنام کشف المطالب قرآن به فارسی تهیه کرده بود که در پایان برخی از قرآنها منتشر شده در ایران بچاپ رسیده است.

طبقه بندی واقعی سوره ها

«بر اساس طبقه بندی نولدکسه، فهرست واقعی تقدم و تاخر سوره های قرآن، از اولین سوره مکی در سال دوازدهم پیش از هجرت تا آخرین سوره مدنی در سال دهم هجری بدین قرار بوده است: علق، مدثر، لهب، قریش، کوثر، همزه، ماعون، تکوین، فیل، لیل، بلد، انشراح، ضحی، قدر، طارق، شمس، عبس، قلم، اعلی، تین، عصر، بروج، مزمل، قارعه، زلزال، انفطار، تکویر، انشقاق، عادیات، نازعات، مرسلات، نبا، غاشیه، فجر، قیامه، مطففین، حاقه، ذاریات، طور، واقعه، معارج، رحمن، اخلاص، کافرون، فلق، ناس، فاتحه، قمر، صافات، دخان، ق، طه، شعراء، حجر، مریم، ص، یس، زخرف، جن، ملک، مؤمنون، انبیاء، فرقان، اسراء، نمل، کهف، سجده، فصلت، جاثیه، نحل، روم، هود، ابراهیم، یوسف، مؤمن، قصص، زمر، عنکبوت، لقمان، شوری، یونس، سبا، فاطر، اعراف، احقاف، انعام، رعد، بقره، بینه، تغابن، جمعه، انفال، محمد، آل عمران، صف، حدید، نساء، طلاق، حشر، احزاب، منافقون، نور، مجادله، حج، تحریم، فتح، رحمن، دهر، زلزال، ممتحنه، نصر، حجرات، توبه، مانده.

بدین ترتیب سلسله آیات قرآنی از نخستین آیه سوره علق «اقراء باسم ربک الذی خلق» (بخوان بنام پروردگاری که آفرید) آغاز میشود و به آیه سوم سوره مانده: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را کیش شما قرار دادم) پایان میپذیرد.

در خود قرآن عثمان، یعنی قرآنی که امروز در دست ما است، ۸۶ سوره اول این فهرست سوره های مکی و ۲۸ سوره بعدی، یعنی از سوره رعد تا پایان فهرست سوره های مدنی دانسته شده اند. بدین ترتیب به آسانی میتوان با مراجعه به این دو گروه مشخص سوره ها به ماهیت آنچه از نظر کلیه مفسران خارجی دوگانگی میسر برداشتهای کلی آیات دوران مکی و آیات دوران مدنی قرآن شمرده شده است به روشنی پی برد.

قرآن مکه و قرآن مدینه

همه محققانی که در باره قرآن بررسی کرده اند، بر این واقعیت اصولی تاکید نهاده اند که میان نحوه برداشت آیات دوران مکی این کتاب، یعنی سوره هایی که در سیزده ساله اولیه رسالت محمد در مکه ابلاغ شده اند، و آیات دوران مدنی آن، یعنی سوره هایی که به ده ساله بعدی این دوران رسالت در مدینه مربوط میشوند، اختلافی بنیادی وجود دارد، در حدی که گاه میتوان دو بخش مکی و مدنی قرآن را دو کتاب جداگانه از یکدیگر بشمار آورد. این دوگانگی بنیادی را گلدتسیهر، یکی از چند کارشناس درجه اول مسائل اسلامی در جهان غرب، در کتاب «درسهایی در باره اسلام» خود چنین خلاصه میکند:

«حتی در کهن ترین روایتهای مربوط به قرآن در میان سوره های ۱۱۴ گانه مکه و مدینه فرقی آشکار نهاده شده است که تحقیق انتقادی در بلاغیت قرآن بر آن صحت میگذارد. قرآن دوران مکه پندنامه هایی منحصرأ مذهبی است که شور سوزان محمد مایه اصلی الهام آنها است. در این دوره چکاچاک شمشیر از این آیات شنیده نمیشود و طرف خطاب هیچیک از آنها جنگجویان نیستند، بلکه در آنها پیامبر با گروههای مخالف و با دشمنان کیش خود از ایمان درونی خویش به نیروی خالق و پروردگار جهان و قدرت بی نهایت او، و از نزدیک شدن روز حساب با وضعی که در جذب های الهامی او به نظرش میآمد و آزارش میداد سخن میگوید، ولی آن شور پیامبرانه در آیه های مدینه کم کم فرو مینشیند و الهام ها نرم و از نظر بلاغت نیز سست میشوند. در این دوره

است که محمد همه باریک بینی و سازمان دهندگی خویش را در راه استوار کردن جای پای گروه خویش و وضع قوانین مدنی و مذهبی برای زندگی عملی آنها به کار می گیرد».

در اظهار نظری مشابه، تئودور نلدکه در همین باره مینویسد: «در سوره های مکی یگانه هدف اصلی محمد معتقد کردن مردم به خدای واحد حقیقی و آنچه ضرورتاً بدان وابسته است، یعنی به معاد و داوری روز قیامت است. در چنین دوره ای فکر جنگ با دشمن برای گسترش دین مطلقاً به خاطر او راه نمییابد»^۱.

آیات دوران مکی قرآن، که جمعاً ۴۶۱۷ آیه را در ۸۶ سوره شامل میشوند، از نظر برداشتهای اصولی خود با آنچه امروزه، پس از گذشت چهارده قرن، در منشور حقوق بشر در بساره آزادیهای مذهبی میتوان یافت شباهتی جالب دارند، زیرا این برداشتها اصالتاً بر این تکیه دارند که در قبول دینی که محمد مأمور ابلاغ آن است برای کسی اجباری نیست، و خود محمد هم وظیفه ای بجز این ابلاغ ندارد و مسئولیت پذیرفته شدن یا نشدن آن از جانب مردمان بعهدہ او نیست. ابلاغ این رسالت نیز میباید براساس گفتگو و تبادل نظر انجام گیرد و نه از راه ارباب یا تهدید، و حتی اگر کسانی در این راستا تندخویی کنند، رسالت پیامبر خوش سخنی و مهربانی با آنها است.

در دهها آیه به تکرار تأکید شده است که بر پیامبر بجز ابلاغ رسالتش وظیفه ای نیست:

«ما ترا فرستاده ایم تا مردمان را بشارت رسانی و هشدار دهی، ولی تو مسئول آنها نیستی که به راه دوزخ میروند نیستی» (انعام، ۴۸؛ هود، ۲؛ فرقان، ۵۶؛ فاطر، ۲۴ و ۲۵؛ اعراف، ۱۸۸؛ اسراء، ۱۷)؛ «آنچه را که خدا بر تو فرستاد به مردمان ابلاغ کن تا رسالتت را انجام داده باشی، ولی بر تو جز این ابلاغ وظیفه ای نیست» (شوری، ۶ و ۴۸؛ ص، ۶۵؛ احقاف، ۳۵؛ عنکبوت، ۱۸؛ نحل، ۳۵، ۸۲، ۱۲۵؛ انبیاء، ۱۰۶؛ ابراهیم، ۵۲؛ یس، ۱۷؛ جن، ۲۳)؛ «در راه خدایست با

۱ - T. Nöldeke در Geschichte des Qorans، ج ۱، ص ۷۰.

حکمت و موعظه نیکو به دعوت مردمان پرداز و با بهترین صورت با آنان گفتگو کن، و بقیه کار را به خدای خود واگذار» (نحل، ۱۲۵). «مبادا، ای رسول، که از ابلاغ برخی از آنچه بر تو وحی کرده ایم خودداری کنی، زیرا که وظیفه تو تنها اندرز دادن به خلق و هشدار دادن بدانها است» (هود، ۱۲). «بدانان بگو که من تنها از آنچه از طریق وحی به من میرسد پیروی میکنم، و جز آنکه مردمان را از خدا بیم دهم وظیفه ای ندارم» (احقاف، ۹). «بگو که من قرآن را برای شما تلاوت میکنم، پس هرکدام از شما که هدایت یابد به سود خویش هدایت یافته است، و هرکس که به گمراهی رود به خود زیان رسانیده است» (نمل، ۹۲). «ای رسول، آنانکه غیر از خدا را به پرستش برگزینند خداوند خود نگهبان اعمال آنها است، و تو مسئول کردارشان نخواهی بود» (شوری، ۶۰). «اگر دعوت ترا نپذیرفتند بر تو جز ابلاغ رسالت و وظیفه ای نیست، زیرا ما ترا به نگهبانی آنان نفرستاده ایم» (شوری، ۴۸)؛ «بدانان بگو: من بت هایی را که شما میپرستید نمیپرستم، و شما نیز خدایی را که من میپرستم پرستش نمیکنید. نه من خدایان شما را عبادت میکنم و نه شما خدای یکتای مرا. در اینصورت دین شما برای خودتان باشد و دین من برای خودم» (کافرون، ۱-۶). «ما خود بدانچه آنان میگویند از تو آگاه تریم، و تو حقی و تسلطی بر آنان نداری. پس آنکس را که از ما بیم دارد از راه قرآن هشدار ده» (ق، ۵۰). «به مردمان بگو که من خود مأمورم که خدای را بپرستم و در راه دینم اخلاص ورزم، و مأمورم کسه اولین مسلمان باشم» (زمر، ۱۱). «بدانان بگو که از خدا و رسول او اطاعت کنید، و اگر چنین نکردند بار تکلیف خودشان بر آنها است و بار تکلیف تو بر خودت، و بر تو جز ابلاغ آشکار رسالت و وظیفه ای نیست» (نور، ۵۴). «اگر طایفه ای بدانچه به ابلاغ آن رسالت یافته ای ایمان آورند و طایفه ای دیگر بدان ایمان نیاورند، بردباری پیشه کن تا خداوند میانتان داوری کند، زیرا که خدا بهترین داوران است» (اعراف، ۸۷).

در آیاتی دیگر رسالت پیامبر ارائه رحمت خداوند بر مردمان تعیین شده است:

«... ما ترا نفرستادیم مگر برای آنکه رحمت خدا بر مردمان باشی» (انبیاء، ۱۰۷، و با مضمون های مشابه در: نمل، ۷۷؛ قصص، ۴۳، ۴۶، ۸۶؛ عنکبوت، ۵۱؛ روم، ۲۱، ۳۳، ۳۶، ۵۰؛ لقمان، ۳۱؛ فاطر، ۲؛ یس، ۳۶؛ ص، ۹، ۴۳؛ زمر، ۹، ۳۸، ۵۳؛ غافر، ۴۰؛ فصلت، ۵۰؛ شوری، ۴۸؛ زخرف، ۳۲؛ دخان، ۶؛ جاثیه، ۲۰؛ احقاف، ۱۲).

در آیاتی دیگر تصریح شده است که پیامبر نباید بسبب انجام وظیفه رسالت خود توقع اجر و مزدی داشته باشد، زیرا که پاداش او با خداوند است: «... بدانان بگو که من در برابر انجام وظیفه رسالتم از شما مزدی نمیطلبم، جز اینکه میخواهم همواره خداوند را در نظر داشته باشید» (انعام، ۹۰؛ مؤمنون، ۷۲؛ فرقان، ۵۷؛ شعرا، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰؛ سبأ، ۴۷؛ یس، ۲۱؛ ص، ۸۶؛ شوری، ۲۳؛ طور، ۴۰).

در آیاتی دیگر آمده است که پیامبر فرستاده شده است تا میان مردمان با عدالت و انصاف داوری کند: «... آنان را به آیین نکو دعوت کن و آنچه‌انکه مأموریت یافته‌ای بر این دعوت پایدار بمان، و بدانان بگو که من به کتابی که از سوی خداوند نازل شده است ایمان دارم و مأمورم که میان شما به عدالت عمل کنم. بگو که خدای ما و شما یکی است، و از این پس مسئولیت ما بر خود ما و مسئولیت شما بر خود شما خواهد بود» (شوری، ۱۵)؛ «ای رسول، بدی های کسان را در مورد خودت با آنچه نیکوتر است پاسخ گوی، زیرا ما بدانچه آنان میکنند آگاه‌تریم» (مؤمنون، ۹۶)؛ «نیکوی و بدی یکسان نیستند، تو بدی ها را با نکویی پاسخ ده تا آنکس که گوئیا با تو بر سر دشمنی است دوست تو گردد، ولی دانسته باش که تنها آنکس میتواند چنین کند که در خط خویشنداری و ثبات باشد» (فصلت، ۳۴ و ۳۵).

در آیاتی دیگر از پیامبر و پیروان او خواسته شده است که تا آنجا که بتوانند با مخالفان به راه سازش روند و از ستیزه جویی هایشان درگذرند: «به آنانکه رو به خدایانی غیر از خدای شما دارند دشنام دهید، زیرا که در اینصورت آنان نیز از روی نادانی به خداوند دشنام

خواهند داد. ما عمل هر قومی را در نظر خودشان زینت داده ایم، تا پس از بازگشتشان بسوی خداوند آنانرا بدانچه کرده اند آگاه سازیم» (انعام، ۱۰۸). «از کافران و منافقان پیروی مکن، ولی از ستمکاریهایشان نیز درگذر، و کار خود را به خدایت واگذار که او بر وکالت تو کافی است» (احزاب، ۴۸). «بر آنچه منافقان از روی طعن یا دشمنی میگویند صبور باش و به صورتی نیکو از آنان دوری گزین» (مزمّل، ۱۰). «اگر ترا تکذیب کنند، بیاد آور که پیامبران پیش از ترا نیز که برای آنها معجزه و نور و زبور و کتب آسمانی آوردند تکذیب کرده بودند» (عنکبوت، ۱۸؛ فاطر، ۲۵). «و اگر با تو جدل کنند بگو که خداوند بدانچه میکنید آگاه تر است و در روز جزا میان ما در باره آنچه مورد خلاف ما است داوری خواهد کرد».

در آیاتی دیگر از مفهوم واقعی نکوکاری، و نه جلوه های مصنوعی آن سخن میرود:

«و چگونه دانی که عقبه چیست؟ آن آزاد کردن بنده در راه خدا است، و سیر کردن گرسنگان در روز گرسنگی، و احسان به یتیمان و به تنگدستان و به خاک نشینان، و تنها آن کسانی از جمله مؤمنان باشند که چنین کنند و یکدیگر را به تحمل و مهربانی بخوانند» (بلد، ۱۲-۱۷). «زنها که به تکبر از مردم روی برتائید و با غرور و تبختر قدم بر زمین مگذارید که خداوند از فخر فروشان بیزار است» (لقمان، ۱۸). «بندگان خاص خدا آنانند که با فروتنی بر روی زمین روند و هرگاه نیز که جاهلانی با ستیزه جویی به آنان خطاب کنند آنها را با سلام و خوشرویی پاسخ گویند» (فرقان، ۶۳). «هر کس از مرد و زن که بشرط ایمان به خدا کار نکو کند او را زندگانی طیب این جهانی نصیب میکنیم و در آخرت نیز بسیار بیشتر از آن نکویی که کرده است بسو میدهیم» (نحل، ۹۷). «از زمین پاک به اذن خدا گیاه نیکو و فراوان برآید، و از زمین ناپاک جز خار و خس بیرون نیاید. چنین است که ما آیات خود را به قوم شاکران ابلاغ میکنیم» (اعراف، ۵۸). «ای رسول، به بندگان من بگو که همیشه به بهترین صورت سخن گویند تا شیطان میان شما دشمنی برنیا نگیزد» (اسراء، ۵۳). «بر هر که احسان کنسی

منت بدو مگذار تا خداوند مالت را زیاده کند» (مدثر، ۶). «و چون او را چند زمانی برای آزمون تنگ روزی کنیم، گوید که خدا مرا خوار کرد، در حالیکه خود او است که برای خویش چنین خواسته است، زیرا که یتیم نوازی نمیکند، و فقیر را به رغبت بر سفره خود نمینشانند، و ارث ضعیفان و صغیران را میخورد و تنها فریفته مال دنیا است» (فجر، ۱۶-۲۰). «خدا به گناهکاران میبخشد و به پشیمان شدگان ترحم میآورد، و خدای شما رحیم است» (انعام، ۵۰). «پاداش بزرگ در انتظار خلوص نیت است» (غافر، ۱۴) ... و پاکدلی (شعراء، ۸۹). «عذاب خدا خاص گناهکاران است، اما رحمتش همه را شامل میشود» (اعراف، ۱۵۶). «خدای شما رحمت را به عهده گرفته است» (انعام، ۵۰). «بدان بندگان من که بر نفس خود اسراف کردند بگو که از رحمت خداوند نومید نباشند، زیرا که خداوند آموزنده، بخشایشگر همه گناهان است» (زمر، ۵۳). «خدا بدترین گناهان آنرا به آسانی میبخشد، و در مقابل به نکویی هایشان بسیار بیش از آنچه شایسته است پاداش میدهد» (زمر، ۳۵)؛ «خداوند همه شما را به عدل و احسان فرمان میدهد» (نحل، ۹۰).

در مورد مسئله اساسی جبر و اختیار، میان سوره های مکی و سوره های مدنی اختلاف آشکار وجود دارد، زیرا در آیات مکی بارها بر اختیار مردمان در راهی که بدان میروند و مسئولیتشان در آنچه میکنند تأکید گذشته شده است، در صورتیکه آیات مدنی به مرور زمان بیشتر و بیشتر بر جبر و تقدیر تکیه نهاده اند:

«برای آدمی جز آنچه به سعی خود انجام داده حاصلی نیست» (نجم، ۳۹). «از سوی خدا برای شما بینش آمده است. هر کس که بصیرت یافت به رستگاری رسید و هر کس که نابینا مساند در خسران ماند» (انعام، ۱۰۴). «راه خدا راه رستگاری است. هر کس که خواهد بدان رود و هر کس هم که خواهد راه کفر برگزیند» (کهف، ۲۹)؛ «خدا به کسی ظلم نمیکند، لیکن مردمنده که در حق خود ظلم میکنند» (یونس، ۴۴). «آنانکه گمراه شدند ما بدانان ستم نکردیم، بلکه خودشان بخویش ستم کردند» (هود، ۱۰۱). «هر کس که نیکی کند به

سود خود کرده است و هر کس هم که بدی کند به زیان خود کرده است، زیرا خداوند در روز جزا نسبت به کسی تبعیض نخواهد کرد» (فصلت، ۴۶؛ جاثیه، ۱۵). «نکوکاران پاداش خود را، و زیاده بر آن را، خواهند گرفت و بر رخسارشان گرد ملالی نخواهد نشست» (یونس، ۲۶)؛ «هر کس که نکویی کند بسود خودش نکویی کرده است، و هر کس هم که به راه بدی رود به خودش زیان رسانیده است، و در هر دو صورت گذار شما نزد پروردگارتان است» (جاثیه، ۱۵). «ما کتاب حق را بسوی شما فرستادیم. هرکس که هدایت شد سود برد و هر کس که به گمراهی رفت زیان دید» (زمر، ۴۱).

در ۳۶ سوره مختلف قرآن، بر این تأکید نهاده شده است که هر کسی در روز حساب مسئول اعمال خوب و بد شخص خویش در دوران زندگی است، و طبعاً این مسئولیت مرادف با این مفهوم است که وی در انتخاب میان این خوب و بد اختیار داشته است. مهمترین سوره ای که بدین موضوع اشاره دارد سوره بقره است که در آن از جانب مسلمانان مدینه به یهودیان این شهر گفته میشود: «مسئولیت اعمال ما با ما است و مسئولیت اعمال شما با شما، آنچه ما در این راه برای خویش اندوخته ایم در حساب ما منظور خواهد شد و آنچه شما برای خود اندوخته اید در حساب شما، و از ما در باره آنچه شما کرده اید پرسشی نخواهد شد» (بقره، ۱۳۹ و ۱۴۱). این موضوع با مضمونهایی کمابیش مشابه در آیات متعدد دیگر تکرار شده است: انعام (۷۰، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۶۴)؛ اعراف (۱۴۷، ۱۸۰)؛ یونس (۳۰، ۴۱، ۵۲، ۹۹، ۱۰۸)؛ هود (۱۱۱)؛ نساء (۸۵، ۱۱۱، ۱۲۳)؛ نحل (۱۱۱)؛ اسرا (۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۸۴)؛ کهف (۲۹)؛ انبیاء (۹۴)؛ نمل (۷۴، ۷۵، ۹۰)؛ قصص (۸۴)؛ عنکبوت (۶)؛ روم (۴۴)؛ لقمان (۳۳)؛ سجده (۱۷)؛ سبا (۲۵، ۳۳، ۴۲)؛ فاطر (۱۸)؛ یس (۵۴)؛ صافات (۳۹)؛ زمر (۷، ۷۰)؛ مؤمن (۱۷، ۴۰)؛ فصلت (۴۶)؛ شوری (۱۵)؛ جاثیه (۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۸)؛ احقاف (۱۹)؛ طور (۱۶، ۲۱)؛ نجم (۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱)؛ واقعه (۲۴)؛ مزمل (۲۰)؛ مدثر (۳۸)؛ قارعه (۶-۹).

و سرانجام آیه معروف «لا اکراه فی الدین» که در یک سوره مدنی آمده است (هر چند که نلدکه و محققانی دیگر آنرا از جمله آیات مکی میدانند که از طرف گردآورندگان قرآن در سوره های مدنی جا داده شده اند): «اجباری در قبول دین نیست. اکنون که راه راست از گمراهی مشخص شده است، آنکس که از طاغوت دوری گزیند و به خدا روی آورد، چنگ در دست آویزی استوار زده است که امکان گسیختن آن نیست» (بقره، ۲۵۶).

در طول همین سوره های ۸۶ گانه مکی است که خداوند خویشتن را غفار، غفور، کریم، رؤوف، رحمن، رحیم، حکیم، خبیر، رزاق، ارحم الراحمین، خیرالحاکمین، خیرالرزاقین، خیرالغافرین، ذوالجلال والاکرام، ذوالرحمة، حمید، قدوس، رب العزة، رب العالمین، ملک الحق، ملک القدوس، نعم النصیر، نعم الوکیل، ولی الحمید، واسع المغفره، غافرالذنب، ثواب (توبه پذیر) خوانده و محمد نیز در مناسبتهای مختلف احمد، امین، بشیر، مبشر، ناصح، برهان، ولی، نذیر (هشدار دهنده)، داعیاً الی الله و سراج منیر (چراغ فروزان) نامیده شده است.

جبر و اختیار

در مدینه، تأکید بر جبر و بر بی اختیاری آدمیان در امور مربوط به خویش، بصورت روزافزونی جایگزین آیه های مکی آزادی عمل و اختیار میشود:

«خداوند هر که را که بخواهد قدرت ادراک میدهد و هر که را که بخواهد نمیدهد» (بقره، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۲). «... هر که را که بخواهد مسلمان کند دلش را به اسلام مایل میگرداند، و هر کس را هم که نخواهد، دلش را در پذیرفتن ایمان سخت میکند» (بقره، ۷۰). «هر کس را که خواسته باشد مشمول رحمت خود میکند و هر کس را هم که خواسته باشد به عذاب میرساند» (آل عمران، ۱۸، ۷۴، ۱۲۹). «... هر کس را که بخواهد ذلیل میکند و هر کس را هم که بخواهد عزت میبخشد» (آل عمران، ۲۶). «هر کس را که بخواهد فراخ روزی

میکنند و هر کس را هم که بخواهد تنگ روزی میکنند» (نور، ۲۱، ۳۸، ۴۶). «هیچ مصیبتی به شما نمیرسد مگر به اذن خداوند» (بقره، ۱۰۲؛ تغابن، ۱۱). «هیچ چیز از آنچه برای شما پیش آید یا از نفس خودتان به شما برسد، خواست خودتان نیست، بلکه پیش از وقوع در کتاب ازلی خداوند مقرر شده است» (حدید، ۲۲)؛ «هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول او بدان حکم کنند اختیاری نیست» (احزاب، ۳۶). «هر کس را که خداوند به گمراهی برد، دیگر هیچکس هدایتش نکند و پیوسته در گمراهی بماند» (نساء، ۱۴۳).

در بیش از ۵۰ آیه دیگر از سوره های مدنی بر همین جبر مطلق تأکید گذاشته شده است: بقره (۲۰، ۹۰، ۱۰۵، ۱۴۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۴)؛ آل عمران (۶، ۱۳، ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۷۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۷۹)؛ نساء (۴۸، ۴۹، ۱۱۶، ۱۳۳)؛ مانده (۱۷، ۱۸، ۴۰، ۴۸، ۵۴، ۶۴)؛ رعد (۲۷، ۳۱، ۳۹)؛ حج (۱۸)؛ نور (۳۵، ۴۳، ۴۵)؛ محمد (۴، ۳۰)؛ فتح (۱۴)؛ حدید (۲۱، ۲۹)؛ دهر (۲۸، ۳۰، ۳۱)؛ حشر (۳)؛ تغابن (۱۱۰)؛ طلاق (۳، ۱۲).

در میان محققان غربی، جامعترین بررسی در این باره را در کتاب «محمد» نوشته Hubert Grimme محقق آلمانی قرن نوزدهم میتوان یافت که فصل خاصی را در این کتاب (جلد اول، صفحات ۱۰۵-۱۲۰) و نیز بررسی مبسوطی را در «سالنامه پروس» (سال ۱۹۱۷، صفحات ۴۲ تا ۵۴) بدین موضوع اختصاص داده است، و سیر تحول تدریجی ولی پیگیر از منطق اختیار به منطق جبر از نخستین سالهای مکه تا آخرین سالهای مدینه را در آیات قرآنی با دورانهای گوناگون فعالیت پیامبری محمد و تأثیرهای متناقضی که شرایط مختلف در هر دوره بر او دیکته میکرده است در ارتباط میداند. به توضیح گلدتسیهر، ارزیابی «گرمه» روشن میکند که چگونه پیامبر که در دوره اول مکه آزادی اختیار و مسئولیت آدمیان را میپذیرفت، در مدینه کم کم به جبر روی آورد (که آموزشهای جبری دوران اخیر او نمایانگر آنند). شاید به تذکر این موضوع نیازی نباشد

که کلیه این بررسیها در جهان غرب، مانند بررسیهای مشابهی که در دو قرن گذشته در باره کتابهای تورات و انجیل صورت گرفته صرفاً بر مبنای ضوابط عملی پژوهشها انجام گرفته اند، یعنی در هیچیک از آنها جایی برای عوامل ماوراء الطبیعه منظور نشده است.

بررسیهای کلی تری که از جانب محققان دیگر در ایسن زمینه صورت گرفته، سرچشمه این دوگانگی اندیشه های اختیاری و جبری را به مباحثاتی که از دوران پیش از اسلام میان هواداران ثنویت (dualism) هند و ایرانی و توحید عددی (monotheism) سامی میان دانشگاههای گندی شاپور و اسکندریه جریان داشت و نیز به گسترش اندیشه های مانوی در جهان سامی، منجمله در عربستان صدر اسلام و اندیشه های نوافلاطونی در جهان بیزانسی ارتباط داده اند، که در این مورد بخصوص بر برتری جنبه گرایشهای مانوی در مکه و گرایشهای زروانی و یهودی در مدینه، توأم با آمیزش کامل مذهب و سیاست در این شهرها تکیه میگذارند، ولی این بحثی است که از گنجایش بررسی کلی کنونی ما خارج است.



در بخش مدنی قرآن، چنانکه گفته شد، هم لحن آیات و هم محتوای آنها بصورتی آشکار عوض میشوند. این تغییر در سالهای نخستین کمتر و در سالهای بعدی، همراه با تحکیم نفوذ جامعه مسلمانان و اوج گیری مبارزه قدرت میان آنان با قبایل مشرک، بخصوص قریش، و در عین حال با جوامع یهودی مدینه، محسوس تر است. علت آن است که در این سالها دیگر آیه های قرآنی بیانگر رسالت «پیامبرانه» محمد، آنطور که در آیات سیزده ساله مکی قرآن دیده میشود نیستند، بلکه رهنمودهایی عملی برای مبارزات روزمره مسلمانان چه در زمینه های جنگی و چه در امور جاری حقوقی و جزایی و مالی این جامعه نوپایی هستند که از هر سو در معرض محاصره و دشمنی قرار دارد، و تلاش برای حفظ این جامعه نوپا در برابر دشمنان سرسخت و آشتی ناپذیر و تضمین بقا و امنیت آن چه از

راه جنگهای پیاپی و چه از طریق سازشها و بده و بستان های قبیله ای با هدف نهایی پی ریزی یک حکومت متشکل و متمرکز اسلامی در عربستان.

تقریباً همه پژوهندگانی که در دو قرن گذشته در بساره اسلام و قرآن بررسی کرده اند، بر این همدستانند که تغییر روش بنیادی محمد در مدینه، و طبعاً تغییر لحن قرآن در همین سالها، امری بود که بدو تحمیل شد و نه اینکه خواست خود او باشد. سیزده سال تلاش وی در مکه برای آنکه پیام خود را بصورت یک آیین معنوی، به تعبیر گلدتسیهر با شور پارسایانه و بلاغت گفتار به مردم خشن و جاهل و سودجوی مکه عرضه دارد با شکست کامل روبرو شده بود. نه تنها در پایان همه این سالها شمار پیروان او از یکصد نفر فراتر نمیرفت، بلکه زمینه برای کشتن شخص او علیرغم همه مقررات قبیله ای بطوری فراهم شده بود که وی در آخرین فرصت ناگزیر شد بطور فراری مکه را به قصد یثرب ترک گوید. برای کارگردانان آنروز مکه، وی فقط آدم مزاحمی بود که میخواست با بی اعتبار کردن بتهای آنان راه را بر درآمدهای سنتی آنها ببندد و مکه را از صورت بتخانه مرکزی جزیره العرب بیرون آورد. خدایی که او بدانان عرضه میداشت، و نعمتهایی که در بهشت بدانها وعده میداد، هیچکدام مشکل موجود آنها را حل نمیکرد، و برای این مردمی که خشونت و تعصب و بهره گیری از زندگی روزمره تنها انگیزه های زندگیشان بود پیام پارسایی و معنویت پیامی قابل شنیدن نبود. این واقعیت در کتاب ۲۳ سال رسالت بصورتی استادانه ارزیابی شده است:

«سیزده سال دعوت مستمر محمد، و روش زاهدانه و فصاحت گفتار و صحت دعوت او و تعالیم اخلاقی و انسانیش نتوانستند بیش از یکصد نفر پیرو در مکه برای او فراهم آورند، و بناچار برای پا گرفتن اسلام راهی جز شدت عمل و انتشار آن با دم شمشیر باقی نمانده بود و این کاری بود که در مدینه صورت گرفت. باید افزود که این روش ابتکار و ابداع شخص محمد نبود، بلکه جزو لایتنجزای عادات و سنن قومی عرب بود.

اعراب نجد و حجاز نه اهل زراعت بودند و نه اهل صنعت. در محیط رندگانی آنان نیز نه قوانین مدنی و انسانی وجود داشت و نه شرایع آسمانی. عرب قبل از اسلام عموماً کم عمق، مادی و اسیر احساسات آنی خویش بود. بهمان آسانی به وجد میآمد که به قهر و قتل روی میآورد. از عوالم روحانیت و معنویت و هرچه مربوط به مابعدالطبیعه بود بکلی بدور بود و تنها به امور محسوس و روزانه خود توجه داشت. حمله و هجوم به دیگران برایش امری عادی و رایج بود و در این مورد هیچ نوع انصاف و حقانیتی در کار نبود. یگانه امری که مانع او از تصاحب مال و ناموس دیگران میشد این بود که آن دیگری هشیار و حاضر به دفاع باشد^۱.

بدین جهت برای زنده نگاه داشتن آیین نو، راهی جز این نمانده بود که این اسلام این بار بجای موعظه و دعوت بیحاصل، با زبان قدرت و در صورت لزوم با شمشیر به میدان آید، و به گفته P.K. Hitti چنین بود که این آیین بجای اسلام مذهبی مکه، در مدینه بصورت اسلام سیاسی در آمد، و یکی از نتایج این تحول این بود که تقریباً همه آیات دوران مدنی قرآن یا به جنگها و زد و خوردها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی روزمره مسلمانان در مدینه اختصاص یافت و یا به قوانین و مقرراتی که رویارویی با این مسائل وجود آنها را ایجاب میکرد، و هیچکدام از این دو مورد در سالهای مکی محمد وجود نداشته اند. بدین جهت مسائلی که در این آیات مطرح میشوند، آشکارا با رویدادها و مشکلات و تنگناهای جاری مؤمنین ارتباط تنگاتنگ دارند، و حتی در بسیاری از آنها بطور روشن از افراد معینی با ستایش یا مذمت نام برده میشود یا بدانان اشاراتی میشود که بعد از گذشتن آن رویدادها یا درگذشت آن افراد اصولاً علت وجودی آن آیه منتفی میشود. بخش عمده ای از آیاتی را که از نزدیک به زندگی خصوصی پیامبر و همسران یا مراجعان او مربوط میشوند میباید در همین طبقه بندی جای داد.

۱ - علی دشتی در ۲۳ سال رسالت، ص ۳۱۷.

درست بهمین دلیل که این آیات دوران مدنی به رویدادها و به شرایط زمانی و مکانی معین ارتباط دارند، مضامین آنها نیز همراه با تغییر این شرایط تغییر میکنند، و گاه این تغییر به صورتی ۱۸۰ درجه ای میرسد، که نمونه روشنی از آنرا در واکنشهای قرآنی به یهودیان و مسیحیان مدینه میتوان یافت. در فصل حاضر این دو مورد بصورتی مشخص تر مورد بررسی قرار گرفته اند، ولی در مورد دیگر مسائل یک ارزیابی کلی بر مبنای خود آیات انجام شده است.

آیات قتال

نخستین آیات قتال در جریان آنچه دومین بیعت عقبه نامیده شده، در قرآن راه یافت. در این بیعت که در گردنه عقبه، در راه میان مکه و منی، در جریان حج سالانه مکه از جانب گروهی از مردان و زنان نومسلمان مدینه با محمد صورت گرفت بموجب چند آیه برای اولین بار حق حمل سلاح و جنگیدن برای دفاع از خود در صورت تجاوز مشرکان به مسلمانان داده شد، و به همین جهت این بیعت بحرب نام گرفت^۱. در این راستا در آیه هایی سه گانه آمده است که: «به همه مؤمنانی که مورد حمله قرار میگیرند ازین پس رخصت دفاع با اسلحه داده میشود، زیرا که به آنان به ناحق ستم شده است و خداوند بر یاری آنها توانا است. همین رخصت به کسانی داده میشود که ستمگرانه از خانه های خود بیرون رانده شده اند تنها بدین دلیل که گفته اند: الله خداوند ما است. اگر خداوند گروهی را بر دفع شر گروهی دیگر برنمیگماشت، صومعه های بسیار ویران میشد، و نیز کنیسه ها و کلیساها و مساجدی که در آنها نام خدا به کرات برده میشود.» «اینان کسانی هستند که اگر فرمانروایشان در زمین بدهیم، نماز را بپا دارند و زکوة پردازند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و به تحقیق که پایان هر چیز در دست خدا است» (حج، ۳۹-۴۱).

حکم بعدی قتال با قاطعیتی بیشتر در سال دوم هجری در مدینه

۱ - سیره رسول الله، ابن هشام، ص ۴۳۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۳.

صادر شد. در عین حال در این حکم به مسلمانان هشدار داده می‌شد که در اقدام به جنگ پیشی نجویند و در جنگ نیز اندازه نگاه دارند و تعدی نکنند: «در راه خدا با آنانکه با شما از در پیکار درآیند شما نیز پیکار کنید، ولی در جنگ پیشقدم نشوید، زیرا که خداوند متعديان را دوست نمیدارد» (بقره، ۱۹۰). بتدریج که برتری مسلمانان بر دشمنانشان آشکارتر شد لحن نسبتاً ملایم نخستین آیه های قتال تغییر کرد و احکام آن سخت تر و خشمگینانه تر شد و دیری نکشید که بصورتی مطلقاً خشن و آشتی ناپذیر در آمد:

«آنها را در هر جا که بیابید بکشید، از خانه هایشان بیرون برانید همچنانکه آنان شما را از خانه هایتان بیرون میرانند، و همانا که فتنه گناهی بدتر از قتل است» (بقره، ۱۹۱). «با آنها در کنار مسجدالحرام قتال مکنید مگر آنکه خودشان در این محل بر قتال مقدم شده باشند. اگر با شما به محاربه برخیزند، آنها را بکشید که این سزای کفار است» (بقره، ۱۹۲). «با آنها مقاتله کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین خدا پای برجا شود» (بقره، ۱۹۳). «بر شما قتال نوشته شد هر چند که از آن کراهت داشتید، ولی بسا از چیزی کراهت داشته باشید که خیرتان در آن است، و بر چیزی راغب باشید که برایتان زیان آورد، و این همه را خدا میداند اما شما نمیدانید» (بقره، ۲۱۶). «در راه خدا قتال کنید و دانسته باشید که خدا شنوا و آگاه است» (بقره، ۲۴۴). «آنانکه ایمان آورده اند در طریق خدا مقاتله کنند و آنانکه کفر میورزند در طریق طاغوت قتال ورزند. پس با یاران شیطان قتال کنید که نیرنگ شیطان از ناتوانی است» (نساء، ۷۴). «چرا در راه خدا قتال نمیکنید؟» (نساء، ۷۵). «... و اگر با شما مخالفت کردند پس آنها را بگیرید و بکشید» (نساء، ۸۹). «آنها را در هر جا که یافتید بگیرید و بکشید، که شما را بر جان و مال آنان تسلط کامل بخشیدیم» (نساء، ۹۱). «کیفر محاربان با خدا و رسول او این است که آنها را بکشید یا به دار آویزید یا دستها و پاهایشان را در جهت خلاف یکدیگر قطع کنید... و اینهمه فقط عذاب دنیوی آنها است، زیرا عذابی بزرگتر در آخرت در انتظارشان است» (مائده، ۳۳). «با کافران

مقاتله کنید تا فتنه از میان برخیزد» (انفال، ۳۹). «گردنهایشان را قطع کنید و انگشتانشان را ببرید» (انفال، ۱۲).

... و آیات غنیمت

بدنبال آیات قتال، آیات مربوط به غنیمت گیری و تقسیم غنائم جنگی نیز بنویسه خود برای نخستین بار به قرآن راه یافت، و این امری بود که تا بدان زمان در هیچ آیین توحیدی و غیرتوحیدی دیگر، جز در آئین یهود سابقه نداشت. البته در خود عربستان غنیمت و غارت سنتی ریشه دار بود، ولی این بار اسلام آنرا بصورت پاداشی درآورد که خداوند به مجاهدین وعده داده است و گاه نیز از آنها خواسته است که در تلاش برای آن کوتاهی نکنند:

«هر آنچه را از غنائم جنگی که نصیب شما شده است بخورید که حلال و طیب شما است» (انفال، ۶۹). «و خداوند سرزمین ایشان را، و خانه هایشان را، و اموالشان را، و سرزمینی را که بر آن تاخت نیاوردید، به ارث شما داد» (احزاب، ۲۷). «خداوند به شما غنائم بسیاری را وعده میدهد که بزودی بدست خواهید آورد، و در تحقق این وعده شتاب خواهد کرد و دستهای معاندان را از شما دور خواهد داشت تا این آیتی برای مؤمنان باشد و آنانرا به راه راست رهنمون شود» (فتح، ۲۰).

در تقسیم غنائم در دوران پیش از اسلام سهم خاص رئیس قبیله همواره منظور میشد، منتها این سهم یک چهارم بود و نه یک پنجم، و این تنها تغییری بود که اسلام در این مورد داد. بر اساس نقل قولی که دو تن از فقهای درجه اول جمهوری اسلامی ایران، آیت الله مشکینی و آیت الله جنتی، در کتاب مشترکشان بنام «هزار و یک سخن: نصایح و سخنان چهارده معصوم» از امام جعفر صادق کرده اند، ابتکار این تغییر در اصل با عبدالمطلب جد پیامبر اسلام در دوره جاهلیت بوده که «بعدا خداوند از آن پیروی فرموده است». عین آنچه در این باره در کتاب آمده چنین است: «در سفارشهایی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم به علی علیه السلام فرموده، میفرماید: عبدالمطلب پنج

رسم را در زمان جاهلیت گذاشت که خداوند هم آنرا بعداً در اسلام اجرا فرمود: اول آنکه زن پدر را حرام کرد، و خدا هم فرمود: زنا را که پدرتان گرفته شما نگیرید. دوم آنکه گنجی را پیدا کرد و یک پنجم آنرا صدقه داد، خدا نیز فرمود: بدانید که آنچه غنیمت به چنگ آورید یک پنجم آن مال خدا است. سوم آنکه عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد، و خداوند هم در اسلام همین حکم را امضا فرمود. چهارم آنکه طواف کعبه در نظر قریش عدد معینسی نداشت، عبدالمطلب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند، خداوند هم این حکم را حکم اسلام قرار داد. پنجم آنکه چون چاه زمزم را حفر کرد آنرا وقف حاجیان کرد و نامش را سقایة الحجاج یعنی آب دادن حاجیان نهاد و خداوند نیز این را جزو اسلام قرار داد^۱.

سیری در سالهای مدنی محمد و آیه های مربوط بدان

مهمترین کار محمد در سالهای مدینه، رهبری پیگیر مبارزه مرگ و زندگی جامعه نوپای مسلمان با دشمنان برونی و درونی آنان در مدینه بود. به روایت ابن اسحق و ابن هشام، محمد در ده ساله مدینه ۶۵ بار با مخالفان خود جنگید که از جمع آنها ۲۷ جنگ را شخصاً رهبری کرد و ۳۸ جنگ دیگر به رهبری سردارانی که از جانب او مأمور شدند انجام گرفت. رقم جنگهایی که به رهبری خود پیامبر اداره شده از جانب حسن تقی زاده در کتاب از پرویز تا چنگیز به استناد برخی از دیگر تواریخ اسلامی ۴۸ ذکر شده است و در اینصورت شمار مجموع این غزوات به ۷۵ بالغ میشود.

تقریباً همه این جنگها نزول آیات خاصی را در ارتباط با خود به همراه یا به دنبال آورده اند که شأن نزول هرکدام از آنها از جانب مفسران بزرگ اسلامی (طبری، ثعالبی، زمخشری، شیخ طوسی، فخر رازی، ابن الفتوح رازی، ابن خلدون...) بدقت معین شده است، و

۱ - «نصایح و سخنان چهارده معصوم»، نوشته آیت الله علی مشکینی، ترجمه آیت الله احمد جنتی، قم، ۱۳۷۷.

رسم را در زمان جاهلیت گذاشت که خداوند هم آنها بعداً در اسلام اجرا فرمود: اول آنکه زن پدر را حرام کرد، و خدا هم فرمود: زنسانی را که پدرتان گرفته شما نگیرید. دوم آنکه گنجی را پیدا کرد و یک پنجم آنها صدقه داد، خدا نیز فرمود: بدانید که آنچه غنیمت به چنگ آورسد یک پنجم آن مال خدا است. سوم آنکه عبدالمطلب خونبها را صد شتر قرار داد، و خداوند هم در اسلام همین حکم را امضا فرمود. چهارم آنکه طواف کعبه در نظر قریش عسدر معینسی نداشت، عبدالمطلب دستور داد هفت مرتبه دور کعبه بگردند، خداوند هم این حکم را حکم اسلام قرار داد. پنجم آنکه چون چاه زمزم را حفر کرد آنها وقف حاجیان کرد و نامش را سقایة الحجاج یعنی آب دادن حاجیان نهاد و خداوند نیز این را جزو اسلام قرار داد»^۱.

سیری در سالهای مدنی محمد و آیه های مربوط بدان

مهمترین کار محمد در سالهای مدینه، رهبری پیگیر مبارزه مرگ و زندگی جامعه نوپای مسلمان با دشمنان برونی و درونی آنان در مدینه بود. به روایت ابن اسحق و ابن هشام، محمد در ده ساله مدینه ۶۵ بار با مخالفان خود جنگید که از جمع آنها ۲۷ جنگ را شخصاً رهبری کرد و ۳۸ جنگ دیگر به رهبری سردارانی که از جانب او مأمور شدند انجام گرفت. رقم جنگهایی که به رهبری خود پیامبر اداره شده از جانب حسن تقی زاده در کتاب از پرویز تا چنگیز به استناد برخی از دیگر تواریخ اسلامی ۴۸ ذکر شده است و در اینصورت شمار مجموع این غزوات به ۷۵ بالغ میشود.

تقریباً همه این جنگها نزول آیات خاصی را در ارتباط با خود به همراه یا به دنبال آورده اند که شأن نزول هرکدام از آنها از جانب مفسران بزرگ اسلامی (طبری، ثعالبی، زمخشری، شیخ طوسی، فخر رازی، ابن الفتوح رازی، ابن خلدون...) بدقت معین شده است، و

۱ - «نصایح و سخنان چهارده معصوم»، نوشته آیت الله علی مشکینی، ترجمه آیت الله احمد جنتی، قم، ۱۳۷۷.

محققان غربی نیز عموماً در موارد لزوم بدانها استناد جسته اند. برای اینکه خوانندگان ایرانی این کتاب که احتمالاً با این تفسیرها آشنایی ندارند برداشتی کلی از چگونگی آیات سوره های مدنی قرآن و نحوه ارتباط غالب آنها را با رویدادها یا فرد و افرادی خاص و با مسائل روزمره مربوط بدین رویدادها داشته باشند، تاریخچه کوتاه و مسلماً جالبی از مهمترین غزوات محمد را در سالهای مدینه و نحسوه ابلاغ آیه های مربوط به هرکدام از آنها را بر مبنای تفسیرهای نامبرده، در صفحات بعد خواهید خواند.

.....
اولین زد و خورد مسلحانه مسلمانان مدینه با قبیله نیرومند قریش در جریان واقعه معروف به «نخله» صورت گرفت. پانزده ماه بعد از هجرت، در ماه رجب که از نظر اعراب یکی از چهار ماه حرام سال بود و نمیبایست در آن جنگ و جدالی میان قبایل مختلف عرب انجام گیرد، پیامبر یک گروه ده نفری از نفرات زیده خود را به سرکردگی عبدالله بن جحش بدین مأموریت فرستاد تا راه را بر قافله قریش که با کالای فراوان از شام به مکه باز میگشت ببندند. چنانکه «ولهاوزن» در فصل «زائران دروغین سال دوم» در کتاب «نظام شهری محمد در مدینه» مینویسد این عده بمنظور اغفال محافظین کاروان سرهای خود را به نشان رفتن به حج تراشیده و از همه جهت قیافه زوار مکه را بخوش گرفته بودند تا کاروانیان با دیدن آنها موجبی برای نگرانی نداشته باشند. کاروان با اطمینان به اینکه در ماه حرام مورد حمله قرار نخواهد گرفت، تنها با چهار محافظ مکی حفاظت میشد. در زد و خورد غافلگیرانه ای که درگرفت یکی از این چهار نفر کشته شد و دو نفر دیگر اسیر شدند و نفر چهارمی فرار کرد و ماجرا را به قریش خبر داد، ولی گروه کمکی قریش که با شتاب از مکه براه افتاد نتوانست خود را به موقع به راهزنان کاروان برساند و گروه دوازده نفری مسلمانان فرصت کافی یافتند تا با اموال غنیمتی فراوان و اسیران بسیار به مدینه بازگردند. این اسیران بعداً در مقابل پرداخت ۱۶۰۰ درهم فدیسه برای هرکدام از جانب خانواده هایشان آزاد شدند.

جوامع مختلف مدینه و مکه از هر طبقه از بابت این تجاویز که به سنت مذهبی عموم قبایل عرب در امر حرمت ماههای حرام وارد آمده بود، بخصوص خونی که از این بابت ریخته شده بود، اظهار نارضایی کردند، ولی در همین موقع نزول آیه ای کسانی را که مسئول این کاروانزنی بودند از جرم مبرا شناخت: «از تو در باره ماه حرام که در آن قتال جایز نیست پرسش میکنند، بگو که البته قتال در این ماه گناهی بزرگ است، ولی باز داشتن مردم از رفتن به راه خدا و کفر ورزیدن به خداوند و به مسجدالحرام و بیرون راندن مردم آن نزد خدا گناهی بزرگتر است، و فتنه نیز جرمی سنگین تر از قتل است، زیرا اینان جنگ با شما را آنقدر ادامه خواهند داد تا شما را از کیش خود بگردانند و اگر بتوانند وادار به ترک آن کنند. و همانا کسی از شما که از راه خود منحرف شود و نامسلمان بمیرد هم دنیا و هم آخرتش تباه شده است و جایگاه او الی الابد در آتش خواهد بود» (بقره، ۲۱۷). از این تاریخ به بعد سنتهای دیرینه صحرانشینان عرب جای خود را به قوانین آسمانی داد، هر چند که قرآن این سنت ماههای حرام را حفظ کرد و حتی آنها را از قوانین لایتغیر الهی برای همه مردم جهان دانست.

.....
دو ماه بعد از نخستین حمله مسلمانان بسه کاروان قریش در واقعه نخله، محمد تصمیم گرفت که بار دیگر مسلمانان به یک کاروان بزرگ بازرگانان مکی که از غزه به مکه باز میگشت حمله برند. این بار نیروی بزرگتری شامل تقریباً ۳۰۰ نفر برای این منظور فراهم شد. ظاهراً این عده فکر میکردند که تنها با محافظان معدود کاروان سرو کار خواهند داشت و نه با نیروی مجهزی از مکیان، و این موضوع در آیه ای از سوره انفال منعکس شده است: «همانها که شما خواهان پیروزی بر گروهی بی سلاح بودید» (انفال، ۱۷). ولی ابوسفیان یکی از رهبران قریش که کاروانسالار این قافله بود از طریق جاسوسان خود از برنامه شیخون مسلمانان آگاه شد و قاصدی به مکه فرستاد تا قریشیان را بر خطری که متوجه کاروان بود آگاهی دهد. در عین حال مسیر کاروان را تغییر داد و راه کناره دریای سرخ را بسا قبول خطر

کم آبی برای کاروان برگزید تا از گذار از چشمه آب «بدر» احتراز کرده باشد. در این جریان یک لشکر ۹۰۰ نفری از جانب مکیان سازمان داده شد، زیرا با توجه به بزرگی کاروان بسیاری از مردم مکه در کالاهای آن سهم داشتند. این نیروی نهصد نفری که پسر ابوبکر و عموی عمر جزو آنان بودند به فرماندهی ابوجهل آماده حرکت بسوی کاروان شدند، ولی ابوسفیان که از راه کناره دریا کاروان را به منطقه دور از دسترس مسلمانان رسانیده بود فکر کرد که دیگر نیازی به نیروهای کمکی ندارد و مأموری را برای رسانیدن این پیام به سوی سپاه مکی فرستاد. مکیان در این هنگام دچار دودستگی شدند: بخشی از آنان با اطمینان از رفع خطر راه برگردانیدند و به مکه بازگشتند، ولی بخش بزرگتری به سرپرستی ابوجهل تصمیم گرفتند به راه خود ادامه دهند، با این هدف که از یکسو واقعه نخله را انتقام بگیرند و از سوی دیگر اصولاً نهضت محمد و اسلام را در نطفه خفه کنند. محمد نیز بوسیله جاسوسان خود از ورود نیروی کمکی از مکه خبر یافت و دستور داد که در مسیر کاروان همه چاه های آب را مسدود کنند و تنها یکی از آنها را قابل استفاده بگذارند تا کاروانیان و نیروهای کمکی ناگزیر از رفتن بدان جا شوند، و خود نفرات سپاهی خویش را در نزدیکی این محل آرایش جنگی داد و منتظر ورود سپاهیان تشنه کام قریش شد که بدین ترتیب ناگزیر بودند در محل مورد نظر مسلمانان با آنها روبرو شوند. باریدن ناگهانی یک باران شدید که زمیسن را سخت کرد به سپاه مسلمانان کمک کرد تا زودتر از قریشیان خود را به چاه آب برسانند. بدین موضوع نیز در آیه دیگری از همین سوره انفال اشاره شده است: «و خداوند در آن هنگام بر شما از آسمان آبی فرستاد تا با آن شما را از آلودگی پاک کند و ناپاکی شیطان را از شما بزدايد و بر دلهایتان پیوند زند و قدمهایتان را استوار سازد» (انفال، ۱۱).

سرانجام برخورد جنگی دو طرف با نیایش سنتی مسلمانان به درگاه خداوند آغاز شد. در این باره در قرآن آمده است: «هنگامیکه از پروردگار خود کمک خواستید، وی درخواستتان را اجابت فرمود و گفت که برای تقویت شما هزار تن از ملائکه را یکی بدنبال دیگری به

یاریتان میفرستم» (انفال، ۹)'.^۱

بدین ترتیب نابرابری عددی سپاه کوچک مسلمانان با سپاه بزرگتر قریش جبران شد. در هنگام آغاز زد و خورد، پیامبر به رسم سنتی اعراب مشتی خاک به سوی سپاه دشمن پاشید. در این باره در قرآن آمده است: «خاکی را که تو به سوی آنسان افکندی، تو خود نینداختی، بلکه پروردگارت افکند تا مؤمنان را از طریق آزمایشی نیکو از جانب خویش بیازماید» (انفال، ۱۷).

در جنگ بدر، نخست برحسب سنت میان سلحشوران برگزیده دو طرف زورآزمایی شد، سپس بارانی از تیر از هر دو جانب باریدن گرفت و سرانجام جنگ مغلوبه ای در گرفت که در آن مسلمانان با حضور پیامبر شور و ستیزه جویی بیسابقه ای از خود نشان دادند، بطوری که این شور آنان سپاه مکیان را غافلگیر کرد. وصف این ماجرا در قرآن چنین آمده است: «پروردگار به ملائک خود وحی فرستاد که من با

۱ - در آیه ۱۲ همین سوره و در آیه ۱۸ سوره فتح نیز بار دیگر به همین سپاه ملائک اشاره شده است: «... خداوند پیامبرش را با سپاهیان نامرئی پشتیبانی کرد و سخن منکران را باطل ساخت». در چند حدیث که در این باره در تاریخ طبری آمده، توضیحات جالبی در باره آرایش جنگی این ملائک داده شده است: «ابوداود مازنی که در جنگ بدر حضور داشت گوید: در روز بدر به دنبال یکی از مشرکان میرفتم که به او ضربت بزنم، اما پیش از آنکه شمشیر من بدو برسد سرش بیفتاد، و دانستم که ملکی ناپیدا او را کشته است. و ابن امامه سهل بن حنیف گوید: پدرم میگفت پسر جان، به روز بدر هرگاه یکی از ما با شمشیر خویش سوی مشرکی اشاره میکردیم پیش از آنکه شمشیر بدو رسد سر او از پیکرش می افتاد. و عبدالله بن عباس گوید: به روز بدر فرشتگانی که به یاری مسلمانان آمدند عمامه های سفید داشتند که به پشت سر انداخته بودند، و به روز حنین عمامه های سرخ داشتند. اما ملایک جز در بدر در هیچیک دیگر از جنگها نچنگیدند، فقط به کمک آمدند ولی ضربت نزدند. و ابوسفیان گفت: در جنگ بدر ما سپاه قریش به مسلمانان تسلیم شدیم که بهر سان خواستند ما را کشتند و اسیر گرفتند، اما بخدا من کسان خودمان را ملامت نمیکنم، زیرا میان آسمان و زمین مردانی سفیدپوش را دیدیم که بر اسبان ابلق سوار بودند و کسی تاب آنها را نداشت (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۷۲ و ۹۷۹).

شمایم، آنان را که ایمان آورده اند در کار خود استوار سازید، و من نیز در دل‌های آنانکه کفر می‌ورزند هراس افکنم تا گردنهایشان را بزینید و انگشتانشان را ببرید» (انفال، ۱۲). سرانجام قریشیان به هزیمت درآمدند و در گیرودار جنگ سرکردگان اصلی آنان ابوجهل و عتبه کشته شدند. این عتبه پدر هند همسر ابوسفیان بود که از آن پس کینه وحشت‌آوری را از محمد در دل گرفت که بعداً به خوردن جگر حمزه عموی پیامبر توسط او در جنگ احد منجر شد و برای وی لقب «هندِ جگرخوار» را به‌مراه آورد.

بر سر تقسیم غنائم بدست آمده از کاروان قریش، پس از پایان نبرد اختلاف نظر شدیدی میان مسلمانان فاتح جنگ درگرفت که به روایت طبری برای حل آن نزول چندین آیه ضرورت یافت. این آیه‌ها عبارتند از نخستین آیه سوره انفال: «از تو در باره تقسیم غنائم جنگ می‌پرسند: بدانان بگو که همه غنائم از آن خداوند و پیامبر اویند. پس از خدا بترسید و اگر از گروه مؤمنان هستید میان خودتان رو به اصلاح آورید و هر چه را که خدا و رسولش می‌گویند اطاعت کنید». و آیه چهل و یکم همین سوره: «دانسته باشید که از آنچه غنیمت می‌گیرید یک پنجم متعلق به خداوند و رسول او و اقربای رسول است، و مابقی آن میباید بصورت مساوی میان رزمندگان تقسیم شود».

در جنگ بدر اسیران بسیاری نیز بدست مسلمانان افتادند که بر سر نحوه عمل با آنان بار دیگر میان همراهان پیامبر اختلاف نظر درگرفت. عمر خواهان کشتن همه آنان بود و عبدالله بن رواحه پیشنهاد میکرد که دره‌ای را پر از هیزم کنند و اسیران را در آن جای دهند و بعد آنرا آتش بزنند، در حالیکه ابوبکر طرفدار مهلت دادن بدانان بسود تا شاید توبه کنند و احياناً مسلمان شوند. در این ضمن گوش به گوش شنیده شد که پیامبر به نزدیکان خود گفته بود که در میان قریشیان چند تن از افراد خاندان بنی هاشم، منجمله عموی خسود او عباس و عقیل بن ابیطالب برادر ناتنی علی نیز وجود دارند و مراقب باشند که آنها را در حین فرار نکشند، و یکی از مهاجرین که پدر و عمو و برادر خود را در جنگ همانروز از دست داده بود به اعتراض گفت: چگونه

است که ما باید پدران و خواهران و اعمام خودمان را به کشتن بدهیم، اما محمد بگوید که عمویش را نکشند، و عهد کرد که اگر عباس را در حال فرار یا در جایی از میدان ببیند خنجرش بر فرقش بکوبد. وقتی که این خبر را به پیامبر و به عمر دادند، عمر بقصد کشتن این محارب از جای برخاست، اما محمد از او خواست که کاری بدو نداشته باشد. در عوض پیامبر در بازگشت از بدر دستور بریدن سر نضر بن حارث اشرافی ثروتمند مکه و شاعر معروف را که پیوسته در هجو او و مسلمانان شعر میگفت به علی داد و وی همانجا این دستور را اجرا کرد. عباس عموی پیامبر که زنده اسیر شده بود با دادن فدیة سنگینی آزاد شد. این همان عباس است که خاندان خلافت بنی عباس مشروعیت خلافت پانصد ساله خود را از او گرفته است، و بهمین جهت در دوران این خلافت کوشیدند تا چنین وانمود کنند که وی برخلاف میل باطنی خویش در جنگ بدر با برادرزاده اش جنگیده بود. از زمره دیگر اسیران این پیکار داماد خود محمد یعنی شوهر زینب دختر ارشد او بود، که چون این دختر برای پرداخت فدیة آزادی شوهرش گردن بندی را که مادرش خدیجه به هنگام عروسی او به وی هدیه داده بود برای پدرش فرستاد محمد به دیدن آن گریست و شوهرش را بدون فدیة آزاد کرد.

اختلاف بر سر تقسیم غنائم و بر سر تکلیف اسیران سرانجام با نزول آیه های ۶۸ تا ۷۰ سوره انفال حل شد، یعنی مقرر شد که از آن پس غنیمت گیری برای مسلمانان مجاز باشد و اسیران نیز به تناسب وضع مالی خود در برابر پرداخت یکهزار تا چهار هزار درهم آزاد شوند. طبری در تاریخ خود تصریح میکند که: «بدینسان بود که غنیمت بر مسلمانان روا شد».

.....

در جنگ احد (هفتم شوال سال سوم هجری) قریشیان مکه توانستند انتقام شکست جنگ بدر را از مسلمانان بگیرند. اندکی پیش از آغاز این جنگ، نیروی اعزامی مکه بسوی وادی العقیق در غرب

مدینه شروع به پیشروی کرد و در شمال این شهر که پایگاه اصلی مسلمانان بود اردو زد. جاسوسان محمد گزارشهای جامع مربوط به شمار نیروهای مکی و موضعگیریهایشان را به وی دادند و محمد پس از مدتی تردید بین انتخاب یک استراتژی دفاعی مبنی بر پناه بردن به داخل قلاع نظامی یا استراتژی تهاجمی یعنی رفتن به استقبال دشمن، راه دوم را انتخاب کرد. نیروهای مسلمان در دامنه کوه احد در پنج کیلومتری شمال مدینه که راه نفوذ بدان بسیار دشوار بود موضع گرفتند و یک گروه کماندار پنجاه نفری از بالای کوه جناح چپ مسلمین را زیر حفاظت خود گرفتند.

نیروی مکیان شامل ۳۰۰۰ رزمنده، منجمله ۲۰۰ سواره نظام بود، ولی قوای مسلمانان بسیار کمتر از آن‌ها بود. با اینوصف نخستین حمله قوای مکه بدست تیراندازان مسلمان درهم شکست. بدنبال آن جنگ به پیرامون پرچم و پرچمدار مکیان کشانده شد و به عقب نشینی سپاهیان قریش انجامید. در این باره در قرآن آمده است: «خداوند به وعده خود به شما وفا کرد تا با اجازه او آنان (قریش) را به سختی بکشید» (آل عمران، ۱۵۲). ولی با توجه بدین عقب نشینی، تیراندازانی که در بالای کوه موضع داشتند از بیم آنکه در بهره گیری از غنائم سهمی بدانها نرسد مواضع خود را ترک کردند و به شتاب به پائین آمدند. این واقعه نیز در قرآن منعکس شده است: «.. ولی شما همداستانی خود را گسیختید و پس از آنکه خداوند آنچه را که مورد خواست شما بود برایتان فراهم آورده بود از در نافرمانی درآمدید، زیسا میان شما کسانی بودند که تنها خواستار نعمتهای این جهانی بودند و کسانی نیز بودند که آخرت را میخواستند. و خداوند که این را بدید برای آزمودن شما دشمنانتان را واداشت که از پیش شما بگریزند» (آل عمران، ۱۵۲). درست در همین موقع خالدبن ولید (که بعدها به محمد پیوست و از جانب او سیف اله، شمشیر خدا، لقب گرفت، ولی در جریان جنگ احد فرماندهی سواره نظام قریش را علیه مسلمانان بر عهده داشت) متوجه هرج و مرج در آرایش سپاه مسلمانان شد و از این فرصت برای حمله غافلگیرانه به جناح چپ و پشت سر نیروهای

مسلمان استفاده کرد و تلفات سنگینی بدانان وارد آورد، و بدنسال آن نبرد تن به تن شدیدی درگرفت که خود محمد در آن زخم خورد، و در گرماگرم زدوخورد کسی فریاد برآورد که «محمد کشته شد». این فریاد چنان در صفوف مسلمانان وحشت افکند که بسیاری را به عقب نشینی و بسیاری دیگر را نیز به فرار واداشت. در ارتباط با این امر، این آیه نازل شد: «محمد پیامبری از جمع پیامبرانی که پیش از او آمده اند بیش نیست. اگر بمیرد یا کشته شود آیا به عقب باز خواهید گشت؟» (آل عمران، ۱۴۴).

موضوع خطایی که باعث شکست مسلمانان در این جنگ شد نیز دقیقاً در قرآن مشخص شده است: «هنگامیکه شما در کناره بالای دره بودید و دشمنانتان در کناره زیرین آن، و سواران نیز پسایین تر از شما بودند، هرچند شرایط نبرد از پیش مشخص شده بود ولی شما در مورد محل و موقعیت خود همداستان نبودید، و لاجرم لازم بود خداوند آنچه را که مقرر فرموده بود تحقق بخشد تا آنکس که هلاک شدنی است هلاک شود و آنکس که باید زنده بماند به عنوان شاهد یک امر مسلم زنده بماند» (انفال، ۴۲). «شما به راه خود رفتید و به پشت سر خویش ننگریستید و صدای پیامبر را ناشنیده گرفتید. لاجرم خداوند نیز رنجی بزرگ را برای شما جانشین رنجی دیگر کرد. با اینهمه از آنچه بر شما گذشته است سرخورده نشوید و از بابت آنچه نصیبتان شده است به نومیدی روی میاورید، زیرا خدا بر آنچه میکنید کاملاً آگاه است» (آل عمران، ۱۵۳).

پیامبر و اطرافیان او درین جنگ توانستند خود را به دامنه کوه احد برسانند، ولی در همان هنگام قوای فراری مسلمانان مورد حمله سواره نظام مکی قرار گرفتند و شمار بسیاری از آنها کشته شدند، و زخمیان نیز بدست مهاجمان جان سپردند. تعداد کشته شدگان مسلمین بیش از ۷۰ نفر برآورد شد که بیشترشان از انصار بودند. زنان مکی با نواختن طبل و خواندن سرودهای جنگی در این موقع به میدان آمدند و با بیرحمی وحشیانه ای به قطع اعضای کشتگان مسلمان پرداختند. مهمترین این کشتگان حمزه عموی پیامبر بود که با نیزه یک غلام

حیثی از پای درآمد، و در این موقع هند، همسر ابوسفیان، به انتقام خون پدرش که در جنگ بدر کشته شده بود با خنجر سینه حمزه را شکافت و جگرش را بیرون آورد و به دندان کشید. زنانی دیگر جسد های کشته شدگان را مثله کردند و با بینی ها و گوشه های بریده آنها برای خود گردن بند و گوشواره ساختند. آیه ۱۵۴ سوره آل عمران نمایانگر روحيات کسانی است که بدنبال این شکست در مدینه بر شایعات مربوط به مرگ محمد دامن زدند یا کوشیدند تا از این راه تلاش او را در مبارزه با مکيان بی اعتبار جلوه دهند: «خداوند پس از اندوه شما برایتان آرامش فرستاد تا عده ای از شما به خواب اطمینان بخش روید، در صورتیکه عده ای دیگر همچنان در تشویش باقی ماندند، زیرا که نظر آنان در باره خداوند نظر حقیقت جو نبود، بلکه وهمی ناشی از جاهلیت بود... اینان اندیشه ای را در دل دارند که از تو پنهان میدارند. میگویند: اگر کار در اختیار ما بود، کسان ما در اینجا کشته نشده بودند. بدانان بگو: حتی اگر در خانه هایتان هم مانده بودید مرگی که برایتان نوشته شده بود در بسترهایتان به سراغتان میآید تا خداوند آنچه را که در دلهایتان میگذرد در سابد و آلودگیهایش را بزدايد، زیرا خداوند بر رازهای درون دلها آگاه است» (آل عمران، ۱۵۴). دو آیه دیگر همین سوره مکملی بر این تذکرند: «در خانه هایشان با آرامی نشسته بودند و در باره برادرانشان میگفتند که اگر از ما پیروی کرده بودند همانا کشته نمیشدند. بگو: اگر راست میگوئید خودتان از مرگ بگریزید. و تازه مپندارید که آنهاييکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند، زیرا آنان در نزد پروردگار خویش از زندگانند» (آل عمران، ۱۶۸ و ۱۶۹). در ارتباط با انتقادهای شیطنت آمیز یهودیان و منافقین که میگفتند هیچ پیغمبری که مسورد تأیید خداوند خود بوده تاکنون به شکستی چنین خفت آمیز دچار نشده است، این دو آیه نازل شد: «نمی بینی منافقان را که به برادران اهل کتاب (مسلمانان) ناباور خود میگویند اگر شما را (از مدینه) اخراج کنند ما نیز با شما همراه خواهیم شد و وقتیکه پای شما در میان باشد به سخن هیچکس دیگر گردن نخواهیم نهاد، و اگر به شما حمله

آورند به یاریتان خواهیم آمد، ولی خدا گواه است که همه اینها را به دروغ میگویند. اگر اهل کتاب بیرون رانده شوند اینان همراهشان نخواهند رفت و اگر مورد حمله قرار گیرند به یاریشان نخواهند شتافت، و بفرض هم که چنین کنند زود بدانان پشت خواهند کرد و دیگر کمکی نخواهند کرد» (حشر، ۱۱ و ۱۲).

محمد پس از بازگشت به مدینه، گروهی از جنگجویان مسلمان را مأمور کرد که تا اردوگاه مکیان در چند کیلومتری مدینه بدنبال آنها روند تا آنانرا تحت تأثیر خود قرار دهند و از فکر حمله دوباره بازدارند. ارزش کار آن مبارزانی که بدین مأموریت رفتند در آیه ای از سوره آل عمران مورد تأکید قرار گرفته است: «برای آنهایی که باوجود جراحات خود به خواست خدا و پیامبرشان پاسخ مثبت دادند پاداشی بس بزرگ منظور شده است، زیرا که چون بدانان میگفتند: بترسید از اینکه دشمنان نیروی بزرگی علیه شما وارد میدان کنند، ایمانشان استوارتر میشد و پاسخ میدادند: خدا ما را کافی است، که از همه تواناتر است» (آل عمران، ۱۷۲). طبری در شرحی که در این باره داده، به آیه دیگری از قرآن نیز که در ارتباط با این موضوع نازل شده چنین اشاره کرده است: در جنگ احد، پیامبر کس نزد زبیر فرستاد که حمله کن، و او به گروه خالدبن ولید حمله برد و او را با همراهانش منهزم کرد، و سپس این آیه نازل شد که: «خداوند به عهد خود با شما وفا کرد و به شما امکان آن داد که دشمنانتان را نابود کنید، تا آن هنگام که در جمع شما فتوری پدید آمد و در باره این مهم با یکدیگر به جدل پرداختید، و پس از آنکه خداوند آنچه را که خواستارش بودید به شما عنایت فرمود، از در نافرمانی درآمدید» (آل عمران، ۱۵۲) و چنان بود که خدا عزوجل وعده کرده بود که مسلمانان را ظفر دهد و پیامبر گروهی را فرستاده بود که عقبدار آنان باشند^۱.

پس از پایان جنگ احد، فاطمه دختر پیامبر و چند تن از همراهانش از زخمیان مسلمان پرستاری کردند و بر گورهای کشتگان

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۱.

نماز گذاشتند. در آیه های ۱۶۵ و ۱۶۶ سوره آل عمران از این امر یاد شده است.

آیه های دیگری نیز در سوره آل عمران به ماجرای پیکار احد اختصاص یافته اند:

«هنگامیکه مصیبتی بر شما روی آورد، که خودتان پیش از آن دوچندان آنرا بر دشمنانتان وارد آورده بودید، آیا نپرسیدید که این مصیبت از کجا بما رسید؟ بگو که از خودتان به شما رسید. آنچه در روز تلاقی صفوف شما و دشمنان روی داد با اجازه خداوند روی داد تا مؤمنان واقعی از منافقان تشخیص داده شوند. بدانان گفته شده بود: پیش روید و در طریق خداوند پیکار کنید، یا اینکه گفته شده بود: از خود دفاع کنید. ولی اینان پاسخ دادند که اگر توان جنگیدن داشتیم بیگمان بدنبال شما آمده بودیم. آنها که چنین گفتند به ناباوری نزدیکتر بودند تا به ایمان، زیرا به زبان چیزی را میگفتند که در دل نداشتند، در حالیکه خدا بر آنچه پنهان میکنند کاملاً آگاه است.»
(آل عمران، ۱۶۵-۱۷۰)

.....

در سال پنجم هجری محمد به سفر جنگی دیگری علیه قبیله بنی مصطلق رفت که نیرویی برای حمله به مدینه گرد آورده بودند. در نبردی در واحه ای نزدیک کرانه دریای سرخ این نیرو به سرعت ازهم پاشیده شد و مسلمانان در آن یک کشته بیشتر ندادند. در عوض ۲,۰۰۰ شتر و ۵,۰۰۰ گوسفند و ۲,۰۰۰ زن از زنان قبیله بدست آنان افتادند که همه آنها به مدینه برده شدند. با اینهمه قبیله بنی مصطلق از این ماجرا به آسانی جان بدر برد، زیرا که یکی از زنانی که بدست مسلمانان اسیر شدند جویریہ دختر رئیس قبیله بود که زیبایی خیره کننده ای داشت، بطوریکه عایشه که در این سفر برحسب قرعه همراه پیامبر آمده بود، با نگرانی پیش بینی کرد که وی بزودی همسر پیامبر خواهد شد، و همینطور هم شد، و بدین ترتیب قبیله او با پیامبر خویشی یافت و از آسیب مصون ماند. در همین سفر جنگی بود که ماجرای معروف گم شدن عایشه در صحرا و تهمتی که از این

بابت بدو وارد آمده بود و برای برطرف شدن آن صدور آیات خاصی از قرآن (سوره نور، آیه های ۱۱ تا ۱۵) لازم آمد، روی داد.

براساس آنچه تقریباً در همه کتابهای تاریخ اسلامی نقل شده، عایشه در راه بازگشت کاروان به مدینه در محلی که کاوران برای مدت کوتاهی توقف کرده بود گردن بند گرانقیمی را که با خود داشت گم کرد، و هنگامیکه آنرا پس از مدتی جستجو پیدا کرد متوجه شد که کاروان رفته و کجاوه حامل او نیز بی آنکه کجاوه رانان متوجه شده باشند بدون او در جزو کاروان به راه افتاده است. در انتظار آنکه متوجه غیبت او بشوند و کسانی را برای بردنش بفرستند، بادیه نشین جوان و زیبایی بنام صفوان که از آنجا میگذشت سر رسید و پیشنهاد کرد که او را در پشت سر خود بر شتر بنشانند و به مدینه برسانند. ولی این واقعه در مدینه زبان شماتت بسیاری از معاندان را که تنها ماندن یک بادیه نشین جوان را با یک زن زیبا در پیابان با حسن نیت تلقی نمیکردند باز کرد و حتی عبدالله بن ابی شاعر سرشناس قریش که با محمد دشمنی ریشه داری داشت ترانه ای در این باره سرود که حاکی از نقشه کشی قبلی عایشه و صفوان در این ماجرا بود. مشکل این بود که علی، داماد پیامبر نیز توصیه کرد که در چنین شرایطی بهتر است وی عایشه را طلاق دهد. ولی محمد باوجود همه مصلحت جویی ها قلباً حاضر به چنین کاری نبود، و در این کشاکش بود که آیه های چندگانة سوره نور نازل شد: «در میان شما تهمت زندگانی هستند که هرکدام مسئول گناه خویشند، و آنکس از میان ایشان که سهمی بیشتر در این تهمت زنی داشته باشد کیفری سنگین تر خواهد داشت. چرا مردان و زنان مؤمن و مؤمنه هنگام شنیدن این اتهام در باره صحت و سقم آن بیشتر نیندیشیدند و چرا نگفتند که این تهمتی آشکار است؟ چرا برای اینکار چهار شاهد لازم را نیاوردند؟ (سوره نور، ۳ و ۴). و چون نیاورده اند نزد خداوند دروغگویانند. اگر بخشش خداوند در این جهان و در جهان دیگر شامل حال شما نمیشد، هر آینه بخاطر گناهی که مرتکب شدید و سخنانی را بر زبان آوردید که در باره درستی آنها هیچ نمیدانید شما را به کیفری بزرگ دچار میکرد. مپندارید که این

خطای کوچکی است، زیرا که بعکس در برابر خداوند خطایی سنگین است. چرا در هنگام شنیدن این اتهام نگفتید که ما را نشاید که در باره آن سخنی گوئیم، که این تهمتی آشکار است و تو خداوندی منزهی! و اکنون خداوند شما را فرا میخواند که اگر از جمله مؤمنانید از این پس هرگز به چنین خطایی روی نیاورید». (نور، ۱۱-۱۷)

در پی نزول این آیات، عایشه از خانه پدر به خانه همسرش بازگشت و ماجرا ظاهرا پایان یافت، ولی این واقعه سرمنشاء دشمنی ریشه داری از جانب عایشه با علی شد که بعدا به جنگ معروف جمل منجر شد و شکافی بزرگ در وحدت حکومت اسلام پدید آورد که از آن پس در تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله آن ادامه یافت.

.....

در بهار سال ششم هجری، سه سال بعد از جنگ بدر و دو سال بعد از جنگ احد، نیروی مؤتلفی مرکب از قریشیان و مزدوران استخدام شده آنها، و نیز بادیه نشینانی که بخاطر غنیمت جویی بدانان پیوسته بودند، و جنگجویان کارآزموده قبایل کنانه و سلیم و بنی اسد، بقصد سرکوبی نهایی مسلمانان از مکه عازم مدینه شد. فرماندهی این ائتلاف که «احزاب» نام گرفت و ۱۰,۰۰۰ مرد جنگی و ۶۰۰ اسب و شتر در آن شرکت داشتند با ابوسفیان بود و این ابوسفیان همان کسی است که در جنگ بدر کاروانسالاری کاروان مورد حمله مسلمانان و در جنگ احد فرماندهی نیروی قریشیان مکه را علیه نیروی محمد بعهده داشت.

خطری که از جانب این نیروی مجهز متوجه مسلمانان مدینه بود بسیار زیاد بود، و اگر جنگ بصورت سنتی قبایل عربستان انجام میگرفت میتوانست شکستی سنگین تر از شکست احد را نصیب آنان کند، ولی در این موقع سلمان فارسی که از نزدیکان درجه اول پیامبر در مدینه بود، اتخاذ تاکتیک جنگی شناخته شده ای را که از مدتها پیش از آن در جنگهای ایران و بیزانس به کار گرفته میشد ولی در شبه جزیره عربستان بکلی ناشناخته بود، به محمد پیشنهاد کرد، و آن حفر خندقی بر گرداگرد مدینه بود که اسبها و شترهای مهاجمان توانایی گذشتن از آنرا نداشته باشند. این خندق در ظرف شش روز

توسط مسلمانان کنده شد و چنانکه پیش بینی شده بود نیروهای ابوسفیان در کنار آن متوقف ماندند و امکان عبور از آنرا نیافتند. دو هفته تمام کمانداران طرفین از دو سوی خندق به تیراندازی به سوی یکدیگر ادامه دادند، تا سرانجام طوفان شدیدی آرایش نیروهای مکیان را که پشت به صحرا داشتند برهم زد و قوای مؤتلفه «احزاب» ناگزیر به محاصره مدینه پایان دادند و به مکه بازگشتند. جنگ موسوم به خندق بدین ترتیب با پیروزی دفاعی مسلمانان پایان یافت بی آنکه خونی در آن ریخته شده باشد.

آیات متعددی از قرآن بعداً بدین ماجرا اختصاص یافتند و حتی سوره ای از آن بهمین مناسبت «الاحزاب» نام گرفت. در این سوره بخصوص یهودیانی که در درون مدینه انتظار شکست مسلمانان را داشتند و در دل طرفدار قریشیان و هم پیمانان آنان بودند مورد حمله قرار گرفته اند: «اینان همچنان میپندارند که احزاب از میان نرفته اند، و اگر بازگردند مایل خواهند بود که نزد بدویان به صحرای آنان روند و در آنصورت از احوالشان بپرسند، در صورتیکه اگر بمانند جز اندکی در جنگ شرکت نخواهند جست» (احزاب، ۲۰).

پیامبر برای ترغیب مسلمانان در حفر خندق خودش در کنار آنان کار میکرد، با اینهمه گروهی از آنان دست از کار برداشتند و بعضی با اجازه و برخی دیگر بی اجازه او به خانه های خویش بازگشتند. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «کسانیکه به خدا و پیامبرش ایمان دارند، هنگامیکه برای یک تلاش دسته جمعی در کنار پیامبرند پیش از آنکه از او کسب اجازه کرده باشند دست از کار بازنمیدارند. تنها آن کسانی که از تو اجازه رفتن میخواهند صادقانه به خدا و رسولش ایمان دارند. اگر از تو برای کاری شخصی رخصت رفتن به خانه بخواهند با تقاضایشان موافقت کن و از بابت این قصورشان از خداوند برای آنان بخشش بخواه، زیرا که خداوند بخشنده است» (نور، ۶۲).

«و منافقان گفتند که به شما وعده پیروزی داده شده بود، اما

شما به کندن خندق پرداخته اید و نمیتوانید حتی به قضای حاجت روید»، و آنوقت بود که این آیات نازل شد: منافقان و آن دیگرانی که دل‌های بیمار دارند میگفتند که خدا و رسولش به ما وعده‌هایی داده اند تا ما را بفریبند، و نیز برخی از آنان میگفتند: ای مردم یثرب، اینجا جای شما نیست، از این شهر بروید. کسانی هم از پیامبر اجازه رفتن میخواستند، زیرا که میگفتند خانه‌هایشان بسی پاسدار مانده اند، در حالیکه به واقع این خانه‌ها بی‌دفاع نبودند و اینان بدین بهانه قصد گریختن داشتند. اگر در محلی از حصار شهر رخنه‌ای برای آنان گشوده شده بود و در پی آن از ایشان خواسته میشد که ایمان خویش را منکر شوند، بیدرنگ چنین میکردند، با آنکه پیش از آن با خدا پیمانی بسته بودند که آنانرا از پشت کردن باز میداشت. بدیشان بگو: اگر از مرگ یا از جنگ میگریزید، گریز سودتان نمیکند، زیرا که بهره شما بسیار کوتاه مدت خواهد بود» (احزاب، ۱۳-۱۶).^۱

پس از موفقیت مسلمانان در جنگ خندق و سرکوبی یهودان و «منافقان» داخل مدینه که بدنبال آن صورت گرفت، محمد با مقاومت‌های جدی، این بار در خارج از مکه مواجه شد. در گرماگرم این فعالیتها، پیامبر بصورتی بیمقدمه در زمستان سال هفتم هجری تصمیم گرفت بمناسبت برگزاری مراسم سالانه حج (از جانب قبایل غیرمسلمان عربستان) همراه با شماری از مسلمانان به مکه برود. این سفر از هر جهت سفری پرخطر مینمود و بهمین جهت اعراب بدوی که با وجود قبول اسلام هنوز در عقیده تازه خود چندان استوار نبودند از شرکت در آن کم و بیش طفره رفتند. آیه‌ای از سوره محمد به همین بهانه جویی‌ها اشاره دارد: «... و از آنانکه ایمان آوردند کسانی گفتند: اگر باید براستی بجنگیم چگونه است که سوره‌ای در این باره نازل نشده است؟ ولی اکنون که سوره‌ای محکم نازل شده که در آن فرمان قتال داده شده است اینهایی که دل‌های بیمار دارند در تو

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۰.

بهمانسان مینگرند که غشی ها به مرگ مینگرند. چه بهتر که اینان بمیرند» (محمد، ۲۰).

سرانجام محمد تنها با گروهی هزار نفری از مسلمانان مصمم و در عین حال نگران عازم این سفر شد، ولی پیشاپیش اعلام کرد که این سفر تنها بقصد اجرای مراسم مذهبی صورت میگیرد و بهمین جهت مسلمانان سلاحی با خود برنمیدارند. قریشیان مکه از اطلاع بر این تصمیم غافلگیر شدند، زیرا منطقاً نمیتوانستند از ورود زائرانی با شماری چنین زیاد په خانه کعبه در یک ماه حرام جلوگیری کنند. مسلمانان در حدیبیه، محلی در ۱۵ کیلومتری مکه اردو زدند و پیامبر داماد خود عثمان را برای گفتگو با قریش نزد آنان فرستاد. با آنکه محمد با در نظر گرفتن مصالح نظامی و سیاسی در این هنگام خواستار رویارویی جنگی با قریشیان نبود، ولی هر لحظه امکان چنین رویارویی میرفت، بدین جهت لازم دید پیش از پایان مذاکرت از یاران خود برای جنگ احتمالی با قریش بیعت بگیرد. این بیعت در زیر درخت کهنسالی صورت گرفت و بهمین مناسبت بیعت الرضوان نامیده شد. این موضوع در قرآن دقیقاً منعکس شده است: «آنوقت که مؤمنان در زیر درخت با تو دست بیعت دادند خدا از ایشان خشنود شد، زیرا بر آنچه در دلهایشان میگذشت بخوبی آگاه بود. پس آرامش را برایشان فرود آورد و آنانرا هم به پیروزی نزدیک پاداش داد و هم به غنائم بسیاری که بزودی آنها را نصیب خواهد شد» (فتح، ۱۸) و در تاکید بر این، در آیه دیگری گفته شد که: «آنانکه با تو بیعت کردند در واقع با خدا پیمان بستند و دست خدا بر دستهایشان نهاده شد. پس هرکس از ایشان که پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است، ولی آنکس که بر عهد خویش پایدار بماند پاداشی گران خواهد داشت» (فتح، ۱۰).

از جانب ابوسفیان رهبر قریش، خالدبن ولید فاتح جنگ احد که خطرناکترین دشمن جنگی مسلمانان بود ولی بعداً خود او از جانب پیامبر شمشیر خدا لقب گرفت، برای مذاکره با محمد به نزد او فرستاده شد، و چنانکه در سیره ابن هشام آمده، به سنت قبیلہ ای

اعراب گفتگوی دشنام آمیزی بین او و همراهانش با پیامبر و یارانش درگرفت. خالد ادعا کرد که محمد به اتکای مثنی بی سروپای بدون قبیله به رویارویی با قبیله بزرگ نسب و سرفراز قریش آمده است، و یکی از صحابه، با احتمال بسیار ابوبکر، با ناسزا بدو عتاب کرد که بهتر است بجای این لافزنی ها به بتخانه کعبه بازگردد و فرج الهه «لات» را بمکد^۱. با اینهمه محمد از بالا گرفتن ستیزه جویی مانع شد و سرانجام کار با امضای قرارداد صلحی فیصله یافت که در آن مکیمان شروط سختی را بر مسلمانان تحمیل کردند. بموجب این قرارداد محمد موافقت کرد که در آن سال مسلمانان از ورود به خانه کعبه خودداری کنند و در عوض در سال بعد به مدت سه روز چنین اجازه ای را در ایام حج داشته باشند. براساس همین توافقنامه نیز برای مدت ده سال میان طرفین متارکه جنگی برقرار شد، ولی توافقنامه شامل ماده دیگری هم بود که قبول آن برای بسیاری از مسلمانان همراه پیامبر دشوار مینمود، زیرا بموجب آن میبایست هر قریشی که در این مدت بدون موافقت قیم قانونی خود قبول اسلام کند و به مدینه برود، از جانب مسلمانان به مکه بازگردانده شود. پذیرفتن چنین تعهدی برای جامعه مسلمان موهن بود، ولی در عمل درست وجود همین ماده در قرارداد بود که دو سال بعد از آن راه را برای تصرف مکه بدست مسلمانان گشود.

امضای صلح حدیبیه از جانب محمد موجی از اعتراض در میان همراهان او برانگیخت که مهمترین آنها عمر بن خطاب بود. وی با خوی تند و خشنی که داشت، با همه احترام خود به پیامبر این معاهده را تسلیم و شکست مسلمانان خواند و آنرا مایه رسوایی دانست، و در گفتگویی که در جمع درگرفت تا بدانجا پیش رفت که محمد برای نخستین بار خویشتنداری خود را از دست داد و بر او فریاد زد که «خاموش شو، کاش مادرت به عزایت بنشیند!» و ابوبکر یکبار دیگر

۱ - اشاره به مؤنث بودن لات، خدای بزرگ قریش، که در قرآن نیز چند بار از او نام برده شده است.

با پادرمیانی خود عمر را متقاعد کرد که صلاح مسلمانان را بیگمان محمد بهتر از او و دیگران تشخیص می‌دهد.

با اینهمه وعده غنائم فراوان و نزدیکی که بموجب آیه های ۱۸ تا ۲۰ سوره فتح در همین هنگام به مسلمانان داده شد احتمالاً کمتر از دلایل ابوبکر در فرونشاندن نارضایی مسلمانان مؤثر نبود. به همین جهت بمحض امضای توافقنامه حدیبیه محمد با همه همراهان خود به مدینه بازگشت و در آنجا بیدرنگ به امر بسیج نیروهای خویش برای تصرف دژ بزرگ خیبر که قبیله یهودی بنی نضیر پس از رانده شدن از مدینه در آنجا اقامت جسته بود و فراوانی ثروت و خواسته های آن ضرب المثل بود پرداخت. شرح مربوط بدین جنگ را در همین فصل، در بخش مربوط به یهودیان خواهید خواند.

.....
در فاصله دو ساله میان عقد قرارداد حدیبیه و تصرف مکه بدست مسلمانان، ۱۷ لشکرکشی مختلف از جانب نیروهای مسلمان به نواحی مختلف عربستان بخصوص به نواحی شمالی شبه جزیره صورت گرفت که بسیاری از آنها با مفهوم موافقتنامه حدیبیه تناقض داشتند، ولی از طرف مسلمانان پیوسته ادعا شد که تعهدات ایشان تنها قبیله قریش و قبایل مؤتلف آنها را شامل میشود و نه عموم قبایل مشرک را. و در تشبیت این نظر، آیه هایی نیز نازل شد که: «چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و پیامبرش باشد جز آن پیمان که در مسجدالحرام بستند؟ پس مادام که بر آن پایدار باشند شما نیز بر آن پایدار بمانید. اگر بر شما چیره آیند نه خویشاوندی را رعایت کنند و نه پیمانی را. به زبان خوشنودتان کنند اما دلهایشان از شما دور باشد، زیرا که بیشتر آنان از فاسقانند که آیتهای خدا را به بهایی اندک فروختند و مردمان را از راه او باز داشتند و چه زشت است آنچه کردند» (توبه، ۷-۹). «و اگر بعد از پیمانشان سوگند شکستند و در دین شما بدسگالیدند، در آنصورت پیشوایان کفر را که بر ایشان احترامی به سوگند وجود ندارد بکشید تا شاید دست از کار خود بردارند. چرا قتال نکنید با قومی که سوگند شکستند و آهنگ آن

کردند که پیامبر را بیرون کنند و در جنگ با شما پیشقدم شدند؟ آیا از آنها میترسید؟ ولی خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر واقعاً از جمله مؤمنان باشید. پس آنها را بکشید تا خدا بدست شما عذابشان بدهد و خوارشان کند» (توبه، ۱۲-۱۴).

سال بعد از پیمان حدیبیه، چنانکه در پیمان آمده بود، محمد با گروه بزرگی از مسلمانان برای انجام مراسم حج به مکه رفت، و از این فرصت برای آشتی با قبیله خودش (قریش) نیز استفاده کرد، بخصوص با توجه به اینکه دشمن آشتی ناپذیرش در این قبیله یعنی عمویش ابولهب در این وقت مرده بود. محمد در این سفر برای تحکیم این آشتی با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد، و چنانکه مقرر بود پس از پایان مراسم باتفاق همراهانش مکه را ترک گفت. ولی اندکی بعد، واقعه ای روی داد که به محمد امکان داد تا با استفاده از آن توافقنامه حدیبیه را ملغی شده اعلام کند، زیرا که فردی بنام ابوبصیر که بدون موافقت قیم قریشی خود اسلام آورده بود به مدینه پناه برد، و پیامبر علیسرغم تمایل خویش به موجب پیمان حدیبیه او را تحت الحفظ توسط دو محافظ مسلمان روانه مکه کرد. ولی ابوبصیر در هنگام توقیفی در راه مکه، یکی از محافظان خود را غافلگیرانه کشت و مجدداً به مدینه پناه برد. این بار پیامبر برای رفع محذور از او خواست که لااقل از مدینه بیرون رود، و وی به محلی در کنار دریای سرخ رفت و تدریجاً باتفاق هفتاد نفر از دیگر کسانی در شرایط مشابه خویش به کاروانزنی قافله های قریش پرداخت که ناگزیر بودند از این مسیر تا شام بقصد تجارت رفت و آمد کنند. قریشیان نیز توسط قبیله متفق خود بنوبکر به قبیله خزاعه که متفق مسلمانان بود حمله بردند و یکنفر در آن کشته شد، و این موضوع دستاویزی برای لغو پیمان حدیبیه قرار گرفت.

در پی این لغو پیمان، محمد با سپاهی ده هزار نفری عازم فتح مکه شد و در دو منزلی آن اردو زد. شباهنگام بدستور او ده هزار مشعل افروخته شد تا قریشیان مکه مرعوب شوند، و همینطور هم شد، زیرا ابوسفیان که به نمایندگی قریش به نزد او آمده بود احتمالاً با

هدف اینکه در دستگاه آینده اسلامی جایی برای خود داشته باشد اظهار اطاعت کرد و اسلام آورد، و در بازگشت به مکه به سایر قریشیان نیز توصیه کرد که در برابر تعهد محفوظ ماندن اموال آنان از جانب مسلمانان، آنها نیز در برابر سپاه محمد پایداری نکنند. از جمله دیگر سران بزرگ قریش که در همین باره به ابوسفیان پیوستند خالدبن ولید فرمانده سواره نظام مکیان و عمروبن العاص یک بازرگان بسیار ثروتمند مکه و فاتح بعدی مصر بودند که هر دو تا آئزمان به دشمنی سرسختانه با اسلام و مسلمانان شهرت داشتند، ولی واقع بین نیز بودند. به تعبیر یک پژوهشگر معاصر «سخن از اسلام آوردن بزرگان مکه در این ماجرا اشتباه غالباً حساب شده ای بیش نیست، زیرا تعبیر صحیح تر اینست که پیوستن اینان به اسلام یک تسلیم اجباری نبود و تغییر جهتشان نیز یک محاسبه سیاسی بود و نه یک گرایش مذهبی، با این منطق اصولی که چون طرف پیروزمند بر چنین شرطی پامیفشارد میباید آنها نیز بصورت یک استراتژی سیاسی آنرا پذیرا شوند، در صورتیکه این طرف پیروز، امروز نیز چیزی غیر از آنچه دیروز گفته بود نمیگفت»^۱.

بدین ترتیب محمد و سپاه او در ۱۸ شوال سال ۸ هجری پیروزمندانه وارد مکه شدند و در چهار ستون از چهار جهت اصلی رو به کعبه نهادند. در آنجا، پس از هفت بار طواف بدور کعبه، همه بتهایی که تا آئزمان در این مکان مورد پرستش بودند بفرمان پیامبر شکسته شدند، و ورود به کعبه برای غیرمسلمانان ممنوع شد. ششپاره بت هایی که شکسته شدند ۳۶۰ بود^۲. از جمله مهمترین این بتها عزی و لات بتهای بزرگ قبایل قریش و غطفان و ثقیف بودند که در قرآن نیز از هر دو نام برده شده است. این هر دو بت را، که اولی بطور مسلم و دومی به احتمال قوی مؤنث بودند، ابوسفیان در جنگ احد برای تیمن و تبرک همراه لشکر خود برده بود و پیروزی در این جنگ را قریش

۱ - Anne Delcambre در کتاب Mohammad, Seigneur des tribues, ص ۱۱۸.

۲ - M. Montgomery Watt در کتاب Mahomet in Medine, ص ۸۹.

مرهون آنها میدانست. باوجود این خالدبن ولید که فاتح جنگ احد بود خودش بفرمان محمد همین بت عزیزی را در بتخانه کعبه شکست و متولی آن را کشت و نخله ای را که به عقیده پیروان این الهه جایگاه اصلی او در میان طائف و مکه بود و بدان دخیل بسته میشد سوزانید. بت لات نیز به دستور محمد توسط خود ابوسفیان رهبر بزرگ قریش و نگاهبان بتخانه کعبه شکسته شد.^۱

پس از فتح مکه محمد به گورستان رفت و خود را بروی گوری نیمه خراب افکند و مدتی خاموش در همین حال ماند، و وقتی که سرانجام برخاست چهره ای پراشک داشت. عمر که جسورترین همراهانش بود، از او پرسید که علت اینکه برای اولین بار پیامبر را گریان دیده است چیست؟ و او پاسخ داد که این گور مادر من است. وقتی که خاموش بودم، یاد از او می‌کردم، ولی وقتی که گریستم بدین جهت بود که از خدا خواستم بمن در آن جهان اجازه دیدار او را بدهد، و داد، اما چون از او خواستم گناه مشرک بودن او را نیز بر وی ببخشد جوابم را نداد، و از این جهت بود که به گریه افتادم.^۲

بعدها، که پیروان محمد پس از مرگ او نخواستند بپذیرند کسه پدر و مادر پیامبر نیز مانند سایر مشرکین در دوزخ بسر برند، حدیثی ساخته شد که خداوند پدر و مادر محمد را در زمان خود او برای مدت کوتاهی زنده کرده بود تا بتوانند به اسلام بگروند.^۳

وقتی که پیامبر با اهل مکه صلح کرد، چهار تن از مشرکان قصد جان وی را کردند، و مسلمانان آنها را با هفتاد تن از مشرکان دیگر به نزد او آوردند و وی آنها را آزاد کرد. و در آن هنگام این آیه از جانب خداوند نازل شد: «او است (خداوند) که دست آنها را در وادی مکه از شما دور کرد و شما را بر آنان برتری داد، زیرا خداوند بر آنچه می‌کنید نیک آگاه است» (فتح، ۲۴).^۴

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۸۴.

۳ - نبهانی در «الانوار المحمدیه»، چاپ قاهره، ص ۲۲.

۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

آیه ای از سوره آل عمران هشدار مستقیمی به اهل مکه است برای اینکه هیچگونه ابهامی در روابط آینده مسلمانان با آنها باقی نماند: «آنهاست که ایمان نیاورده اند مپندارند که مهلتی که برایشان قائل شده ایم سودی بدانان تواند رسانید، زیرا این مهلت باعث خواهد شد که گناهانشان بیشتر شود و کیفرشان نیز بهمین جهت افزایش یابد» (آل عمران، ۱۷۸).

در مکه تنی چند از زنان مسلمان که شوهران مشرک داشتند نزد پیامبر آمدند و از وضع خود شکایت کردند، و در باره آنان این آیه نازل شد که: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر زنان مؤمنه ای که مهاجرت کرده اند بسوی شما آیند، پس آنانرا بیازمائید، و اگر دریافتید که به راستی اهل ایمانند آنانرا به سوی شوهران کافرشان بازگردانید، زیرا که نه اینان بر آنها حلالند و نه آنان بر اینها. در این صورت آنچه را که این شوهران برای زنانشان هزینه کرده اند بدیشان بازگردانید و اگر مایل باشید این زنان را با پرداخت اجورشان به کابین خود درآورید. ولی با زنانی که ایمان نیاورده اند ازدواج مکنید و آنانرا نزد خویش نگاه مدارید، و آنچه را که برایشان خرج کرده اید مطالبه کنید بهمانطور که شوهران کافر آنان نیز آنچه را که برای زنان مسلمانشان هزینه کرده اند از شما مطالبه میکنند» (ممتحنه، ۱۰). «... و اگر توانایی ندارید که زنان آزاد مؤمنه را کابین کنید، در اینصورت از آنچه ملک یمین شما است کنیزانی مؤمنه را برگزینید و با اجازه خانواده هایشان آنان را به همسری درآورید و البته اجورشان را پردازید» (نساء، ۲۵).

بدنبال سقوط حاکمیت قریش بر مکه، بخشی از قریشیان که حاضر به قبول اسلام نشده بودند به طائف روی آوردند و در آنجا باتفاق قبایل محلی سپاهی بیست هزار نفری سازمان دادند و در نتیجه سپاه محمد برای رویارویی با آن ها از مکه عازم حنین شد. در گردنه های کوهستانی حنین، این سپاه که توسط خالد بن ولید فرماندهی میشد مورد حمله غافلگیرانه سواره نظام دشمن قرار گرفت و بر اثر آن عده

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۲۸.

زیادی از نفرات سپاه مسلمانان - که تنها به نیست شرکت در غنائم جنگی و با تصور اینکه زد و خوردی واقعی روی نخواهد داد براه افتاده بودند - سراسیمه به فکر فرار افتادند، اما گروهی از انصار و مهاجرین مصمانه راه را بر آنها بستند و پس از پیکار سنگینی که تمام روز ادامه یافت شکست حتمی را تبدیل به پیروزی کردند و جنگجویان طائف با دادن یکصد نفر تلفات عقب نشستند. غنائمی که بدست سپاهیان محمد افتاد بسیار زیاد بود که از جمله آنها زنان و کودکان و چهارپایان و کلیه اموال مغلوبان بودند. با اینوصف پیامبر با نمایندگان قبیله هوازن وارد مذاکره شد و زنان و کودکانشان را بدانان باز پس داد، زیرا چنانکه نوشته اند حلیمه دایه ای که وی را شیر داده بود از افراد همین قبیله بود. بعد از این پیروزی، محمد در صدد درهم شکستن کامل مخالفان خود در طائف برآمد و بدین منظور مدت دو هفته این شهر را به محاصره گرفت، ولی در برابر پایداری سرسختانه مردم آن برای احتراز از دادن تلفات بیشتر به محاصره پایان داد و بازگشت، و برای ارضای قریشیانی که در سپاه او شرکت جسته بودند سهم های سخاوتمندانه ای از غنائم را بدانان داد، چنانکه ابوسفیان و فرزندان او معاویه و یزید بیش از سیصد شتر دریافت داشتند. دو آیه از قرآن به ارزیابی همین ماجرا اختصاص یافته است: «خداوند در مناطقی متعدد به یاری شما آمد، از آنجمله در روز حنین که شما از زیادی شمار خود مغرور شدید در صورتیکه این کثرت تعداد در آن هنگام که زمین با همه گشادگی خود بر شما تنگ شده و شما برای فرار پشت بدان کردید گرهی از کارتان نگشود، و این خداوند بود که عنایت خود را بر پیامبر خویش و بر پیروانش مبذول داشت و لشکریانی ناپیدا را به یاریشان فرستاد تا کافران را عذاب دهند» (توبه، ۲۵ و ۲۶)^۱.

۱ - بسیاری از مفسران «عهد جدید» سابقه این اعزام لشکریان ناپیدای آسمانی را در انجیلها یافته اند که در آنها عیسی در پاسخ حواریونش میگوید که اگر میخواست لشکریانی از فرشتگان به یاریش میآمدند، ولی او میبایست به صلیب کشیده شود تا خواست خداوند اجرا شده باشد.

از وقایع مهم سال هشتم هجری شکست مسلمانان در جنگ مؤته، تنها جنگ برونمرزی زمان خود پیامبر است، هر چند که این جنگ به خواست خود مسلمانان صورت نگرفت، بلکه بدانان تحمیل شد.

مؤته نام دهستانی در نزدیکی بیت المقدس بود که در زمان محمد به قلمرو عربی کوچکی «آل عنعان» تعلق داشت. این قلمرو یکی از چند حکومت نشین ظاهراً مستقل عربی بود که دو امپراتوری بزرگ ایران و بیزانس برای اینکه مستقیماً با یکدیگر همسایه نباشند میان خود ایجاد کرده بودند و در اصطلاح رایج امروزی وضع Etat-tampon داشتند. همچنانکه حیره مهمترین اینها تحت الحمایه ایران بود، عنعان نیز تحت الحمایه بیزانس بود. در سال ششم هجری، قاصد محمد که از مدینه حامل نامه ای برای حاکم مسیحی بصره بود بدست شرحبیل از ملوک آل عنعان در راه کشته شد و این از نظر حیثیتی برای نهضت نوپای اسلامی بسیار ناگوار بود. بدینجهت محمد سپاهی مرکب از سه هزار مرد مسلح آماده کرد و آنها را به فرماندهی سردار بزرگ خود زیدبن حارثه برای تنبیه شرحبیل روانه کرد، با این دستور که اگر زید در جریان زد و خوردها کشته شود این فرماندهی به جعفر بن ابیطالب (برادر بزرگتر علی بن ابیطالب معروف به جعفر طیار) سپرده شود و اگر او نیز بقتل رسید عبدالله بن رواحه جانشین وی شود. سپاه مدینه در محل مؤته با نیروی آل عنعان درگیر شد، ولسی از جانب هراکلیوس، امپراتور بیزانس، نیروی مجهزی فرستاده شد که در زد و خورد با آن هر سه فرماندهی که از طرف پیامبر برای رهبری مسلمانان تعیین شده بودند یکی پس از دیگری کشته شدند، بطوریکه نفر چهارمین، خالدبن ولید، که تازه مسلمان شده بود، با شتاب به فرماندهی سپاه مسلمانان فرستاده شد. وی نیز نتوانست ورق را برگرداند، اما موفق شد لشکریان اعزامی مدینه را از نابودی کامل نجات دهد و به مؤته و از آنجا به مدینه بازگرداند. این عقب نشینی بر عربها چنان گران افتاد که در بسیار موارد خانواده های سربازان شکست خورده حاضر به گشودن درهای خانه هایشان به روی آنها

نشند و عده ای نیز خواستار محاکمه خالد به اتهام فرار از میدان شدند، ولی پیامبر این اتهام را نپذیرفت.

.....
کمتر از یکسال پس از تصرف مکه، محمد به تهیه مقدمات یک اقدام بزرگ نظامی در شمال شبه جزیره عربستان پرداخت که با احتمال بسیار هدف آن تنبیه امرای محلی نواحی مرزی بود که در جریان جنگ مؤته زمینه را برای شکست نیروهای مسلمان مساعد کرده بودند. ولی بهرحال همه وقایع نگاران در باره نامعلوم بودن نظرات واقعی پیامبر در این بسیج بیسابقه جنگی همداستانند. شمار نفراتی که در این بسیج گردآوری شدند میان بیست و سی هزار نفر بود، و این رقمی بود که در جنگهای داخلی عربستان سابقه نداشت. آیه های متعددی از سوره توبه نشان میدهند که این بسیج بیسابقه از آغاز با مخالفتی جدی و فراگیر روبرو شد، زیرا ظاهراً بسیاری از افراد مرفه مدینه که تازه از جنگها و زد و خوردهای پیایی آسوده شده بودند آماده ماجراجویی های تازه نبودند و بهانه های گوناگونی نیز از قبیل گرمای شدید و دشواری راه پیمایی های شبانه و مشکلات رسانیدن خوربار برای این ناآمادگی ارائه میکردند.

هنگامیکه حرکت جنگی نیرو، با هدف اعلام شده سرکوبی شورشیان تبوک (در ۴۰۰ کیلومتری شمال مدینه) آغاز شد، بسیاری از انصار و مهاجرین به عذرهای مختلف از پیوستن به نیروهای جنگی محمد خودداری کردند. حتی شایع شد که علت واقعی باقی ماندن علی بن ابیطالب در مدینه سرپرستی خانواده پیامبر در غیاب او نیست، بلکه عدم موافقت او با اجرای این برنامه جنگی است. مهمتر از این، از چند توطئه پیایی در آغاز این حرکت و در جریان آن پرده برداشته شد. یکی از آنها طرح برنامه هایی خرابکارانه در خانه یک یهودی مدینه بود که پیامبر بموقع از آن آگاه شد و دستور داد خانه را خراب کنند. دیگری دعوتی از جانب چند تن از رجال قبیله عمرو بن عوف از پیامبر بود برای اینکه پیش از عزیمت بدین سفر جنگی با حضور خود در مسجدی که آنان با شتاب بسیار از نی و حصیر ساخته بودند بر

آنها منت گذارد و با آنها نماز جماعت اقامه کند، ولی پیامبر بعثت فوریت کارهایی که در دست اقدام داشت قبول این دعوت را به فرصتی دیگر موکول کرد، و اندکی بعد در جریان عزیمت به تبوک دریافت که در این دعوت توطئه ای علیه شخص او در کار بوده است. این واقعه در قرآن منعکس شده است: «مشرکان را نرسد که مساجدی برای خدا بسازند، در حالیکه همه چیز آنان به کفرشان گواهی دهد. کردار اینسان تباه شده است و جایگاهشان در آتش است» (توبه، ۱۶). و بعد از بازگشت از این سفر جنگی، در اشاره به انکارهای پیاپی عاملان این توطئه، این آیه دیگر نازل شد: «همان کسانی که مسجدی زیان بخش و کفرآمیز را پیا داشتند تا میان مؤمنان جدایی افکنند و آنجا را کمینگاه آنهایی قرار دهند که پیش از این با خدا و پیامبرش سر جنگ داشتند، اکنون سوگند میخورند که در اینکار جز حسن نیت نداشته اند. ولی خداوند گواه آن است که اینان دروغ میگویند. سوای رسول، هیچگاه بدین مسجد مرو، زیرا مسجدی برای حضور تو سزاوار است که بر پایه پرهیزکاری بنیاد نهاده شده باشد و مردمی در آن جای گیرند که به پاکی گرایند» (توبه، ۱۰۷).

در طول راه نیز، کسانی شباهنگام کوشیدند تا پیامبر را بدرود حفره ای که بر سر راهش کنده بودند بیفکنند، ولی محمد بموقع بر این توطئه آگاه شد و راه خود را تغییر داد.

سرانجام ارتش مسلمانان به تبوک رسید و ده تا بیست روز در آنجا ماند، ولی جنگی که انتظار آن میرفت رخ نداد، زیرا قبایل مجاور که از قدرت این ارتش مرعوب شده بودند داوطلبانه در پی جلب حمایت محمد برآمدند. پس از آنان رؤسای ناحیه یهودی نشینی در اردن کنونی و در کناره دریای سرخ نیز با شرایطی مشابه اعلام اطاعت کردند، و رئیس مسیحی دومة الجندل که داوطلبانه از در تسلیم درنیامده بود از جانب خالدبن ولید که با یک گروه صد نفری از جنگجویان خود به نزد او رفته بود ناگزیر به آمدن به تبوک و عقد قرارداد خراجگزاری شد. پس از این پیروزیهای سیاسی که بدون خونریزی انجام گرفت محمد و نیروی او به مدینه بازگشتند و موفقیت

مهم دیگری بر موفقیت‌های پیشین پیامبر افزوده شد.

در بازگشت به مدینه، صحت و سقم گفته‌های کسانی که به بهانه‌های مختلف از شرکت در این برنامه جنگی خودداری کرده بودند بدستور پیامبر مورد رسیدگی قرار گرفت و سه تن از برجسته‌ترین آنها دروغگو شناخته شدند و بدین جهت مورد تحریم همه جانبه مسلمانان قرار گرفتند و حتی زنان و فرزندان‌شان از تماس با آنان سر باز زدند، و این وضع تا زمانی که آیه خاصی از سوره توبه بخشیش آنانرا اعلام داشت ادامه یافت، ولی یکی از اینان، عبدالله بن ابی، بطوریکه بعد از مرگ او روشن شد واقعاً در هنگام آغاز عملیات جنگی بیمار بود. بدین دلیل پیامبر شخصاً در مشایعت جنازه او شرکت جست و بسر آن نماز گذاشت. با اینهمه چون وی رهبر مخالفان در مدینه بود، بسیاری از مسلمانان از این اقدام پیامبر رنجیدند و حتی کار به جدال کشید، و درین هنگام آیه ۸۴ سوره توبه نازل شد که حق را بجانب آنان داد: «برای یکی از ایشان که بمیرد نماز مگذار و بر سر گورش نیز مایست، زیرا که اینان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و از فاسقانند».

با توجه به توضیحاتی که داده شد، میتوان «شان نزول» آیاتی دیگر از سوره توبه را که در ارتباط با این لشکرکشی تبوک نازل شده‌اند، دریافت:

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است؟ وقتی که به شما گفته میشود در راه خدا به پای خیزید، با سنگینی بیشتر در جای خود باقی میمانید. آیا واقعاً زندگی این جهانی را بر زندگی آخرت ترجیح میدهید؟ ولی لذاًئذ زودگذر این زندگی در برابر نعمتهای آخرت بسیار ناچیزند» (توبه، ۳۸).

«اگر رو به سوی جنگ نیاورید، خداوند غذایی الیم بر شما خواهد فرستاد و مردمی دیگر را جانشینتان خواهد کرد، بهر حال شما نمیتوانید به خدا که بر همه چیز توانا است زیانی برسانید» (توبه، ۳۹).

«ای پیامبر، اگر پای بهره‌ای نزدیک یا سفری کوتاه در میان بود، بیگمان اینان به دنبالت میآمدند، ولی درازی راه بسر آنها گران آمد، و این بار سوگند خوردند که اگر برای ما امکان آن بود بی تردید

همراه شما به راه میافتادیم. اما خداوند میدانند که اینان دروغ میگویند و از این راه خودشان را به مهلکه می افکنند» (توبه، ۴۲).

«اگر برآستی قصد شرکت در لشکرکشی را داشتند، خودشان را بموقع آماده میکردند. ولی خداوند با توجه به ناآمدگی آنان اصولاً شرکت ایشان را خوش نداشت و لاجرم آنانرا به بیحاصلی کشانید و بدیشان گفت: همراه دیگر نشستگان بنشینید» (توبه، ۴۶).

«اگر اینان با شما همراه شده بودند، جز بر پریشانی شما نمیافزودند و میکوشیدند تا با ایجاد تردید در میان شما فتنه انگیزی کنند، زیرا که در جمع شما کسانی هستند که بدانان گوش فرا دهند، ولی خداوند بر احوال بداندیشان آگاه است» (توبه، ۴۷).

«اینان میخواستند پیشاپیش فتنه برانگیزند و کار را بر تو پریشان کنند، و چنین بود تا آنوقت که حق نمودار شد و فرمان خداوند علیرغم ناخوشایندی آنان تحقق یافت، و کسی از ایشان گفت: سرا از جنگیدن معاف دار و اغوایم مکن. و همانا که در فتنه افتادند و شایسته جهنمی شدند که برای کافران آماده شده است» (توبه، ۴۸ و ۴۹).

«ای رسول، اگر به تو خوشی رسد اینان را ناخوشایند آید، و اگر بر تو مصیبتی رسد گویند ما را با آن کاری نیست، و به شادمانی روی برگردانند: بدانان بگو: ما را هیچ نصیب نخواهد شد جز آنچه خداوند برایمان نوشته باشد و اوست که مولای ما است و مؤمنان جمله بر او توکل دارند. بگو که آیا برای ما جز یکی از دو موهبت انتظار میتوانید داشت؟^۱ و حال آنکه ما برای شما عذابی انتظار داریم که یسا مستقیماً از جانب خداوند آید یا بدست ما نصیبتان شود. در اینصورت منتظر باشید، ما نیز منتظر میمانیم» (توبه، ۵۰، ۵۱، ۵۲).

«اینان راضی بدانند که در کنار عقب ماندگان سپاه باقی بمانند، و مهری بر دلهایشان نهاده شده است که چیزی در نمی یابند. لکن رسول و جماعت مؤمنان با همه وجود خود و با همه داروندار خویش میجنگند. اینانند که به همه خیرها خواهند رسید و اینانند که

۱ - اشاره به پیروزی در این دنیا یا رفتن به بهشت در دنیای پس از مرگ.

رستگار خواهند شد» (توبه، ۸۷ و ۸۸).

«کسانی از بادیه نشینان که رخصت عذرخواهی یافتند، درخواست معافیت از شرکت در پیکار را کردند، و کسانی از آنان نیز که به خدا و پیامبر او دروغ بستند در خانه نشستند و بیرون نیامدند. زود باشد که آنهایی را که کفر ورزیدند عذابی دردناک نصیب آید» (توبه، ۹۰).

«کسانی از تو درخواست معافیت از شرکت در مضاف میکنند که ثروتمندند (و دلیلی برای نجنبیدن ندارند) و با اینهمه خرسند خواهند شد که در کنار بازماندگان بمانند. خداوند مهربی بر دل‌های ایشان نهاده است و از این رو است که توانایی ادراک ندارند. اینان وقتی که به جانبشان باز آید، از در پوشش‌خواهی درخواست خواهند آمد. بدیشان بگو که پوشش مطلبید، زیرا که بهر حال ما سخنانتان را بساور نداریم و همانا خداوند ما را بر احوال شما آگاهی داده است. زود باشد که خدا و رسول او به اعمال شما نظر کنند، و آنگاه بجانب آنکس خواهید رفت که بر همه آنچه آشکار و نهان است آگاه است و آنچه را که کرده اید بشما نشان خواهد داد» (توبه، ۹۴).

«همانا که خدا توبه پیامبر و مهاجرین و انصاری را که از او بهنگام سختی پیروی کردند پذیرفت، در صورتیکه دل‌های کسانی چند از آنان در حال لغزش بود. و بار دیگر بسوی آنان بازگشت، زیرا خداوند نوازنده و مهربان است. و بسوی آن سه نفری نیز بازگشت که خلاف کرده بودند و از این راه زمین با همه گشادگیش بر آنان تنگ شد، و میاندیشیدند که بیرون از خدا هیچ پناهگاهی برایشان نیست. خداوند بسوی آنان آمد تا آنان نیز بسوی او آیند. زیرا خدا نسبت به گناهکاران توبه کار بخشنده و مهربان است» (توبه، ۱۱۷ و ۱۱۸).

طبری از جانب خود، مواردی دیگر از این «شان نزول» ها را مشخص کرده است:

«یکروز که پیامبر برای جنگ تبوک آماده میشد، به جذب بن قیس سلمی گفت: به جنگ بنی الاصر میایی؟ جد گفت ای پیامبر، مردم میدانند که هیچکس از من به زنان دلبسته تر نیست. بیم دارم که اگر زنان بنی الاصر را ببینم صبوری از آنها نتوانم. پیامبر از او

روی بگردانید و گفت: اجازت میدهم که نیایی، و این آیه در باره وی نازل شد که: یکی از آنان گفت، مرا از جنگیدن معاف دار و وسوسه ام مکن. آیا اینان از در عصیان درنیامده اند، و آیا دریافته اند که جهنم کافران را بی گفتگو دربرمیگیرد؟» (توبه، ۴۹)^۱

«بعضی منافقان که رغبتی به جنگیدن نداشتند گفتند: در چنین گرمایی حرکت مکنید. و این آیه در باره آنها نازل شد که: آنهايي که با پیامبر خدا ناسازگاری داشتند و جنگیدن با جان و مال خود در راه خدا برایشان ناخوشایند بود به دیگران گفتند که در گرما عزیمت مکنید، بدانان بگو که آتش جهنم از هر گرمایی سوزنده تر است» (توبه، ۸۱).^۲

«وقتی که محمد و سپاه او عازم تبوک شدند، عبدالله بن ابسی و عبدالله بن بنتل و رفاعه بن زیدبن تابوت در مدینه ماندند، و در بازگشت پیامبر این آیه در باره آنان نازل شد که: اینان قصد فتنه انگیزی داشتند تا در کار تو اخلال کنند، تا آن هنگام که حق آمد و امر خداوند هویدا شد و سرافکنده شدند» (توبه، ۴۸).^۳

آیاتی متعدد در دوران مدینه به «منافقین» اختصاص یافته اند. از این منافقین کسان مشخصی توسط ابن اسحاق و ابن هشام فهرست برداری شده اند که هرکدام جای خاصی را در قرآن برای خود یافته اند. یکی از اینان ابن سوید از قبیله بنوخبیب است که از شرکت در لشکرکشی تبوک سر باز زده بود و ظاهراً در اشاره به پیامبر گفته بود: «اگر این مرد درست میگوید، در اینصورت ما از خرها هم خرتیم». و این سخنان توسط داماد او به گوش محمد رسیده بود، ولی ابن سوید در گفتگویی حضوری سوگند خورد که چنین حرفی را نزده است. ظاهراً این موضوع آنقدر اهمیت داشت که شأن نزول آیه ای از

۱ - تاریخ طبری، وقایع سال نهم هجری.

۲ - همانجا.

۳ - تاریخ طبری، وقایع سال نهم هجری.

قرآن قرار گیرد: «اینها به الله سوگند یاد میکنند که سخن کفرآمیز نگفته اند، در حالیکه گفته اند، آنهم بعد از آنکه اسلام آورده اند. اینان در اشتیاق آنچیزی بودند که بدان دست نیافتند ولی در عوض از عنایت خداوند و پیامبرش نصیب یافتند. اگر اکنون از راه توبه درآیند برایشان بسی بهتر خواهد بود، اما اگر به خدا پشت کنند خداوند عذابی دردناک نصیبشان خواهد کرد و در روی زمین نیز دوست و یآوری نخواهند یافت» (توبه، ۷۴).

موردی دیگر مورد حارث بن سوید برادر همین ابن سوید است که به نوشته ابن هشام بخاطر یک خونخواهی خانوادگی در جریان جنگ احد با استفاده از هرج و مرجی که در صفوف مسلمانان روی داده بود میدان را ترک گفت و به قریشیان پیوست. بعدا محمد عمر بن الخطاب را مأمور کرد که در صورتیکه بتواند او را اسیر کند و بکشد. ولی حارث به مکه پناهنده شد و مدتی بعد، به امید بازگشت به میان قبیله خودش کسی را برای درخواست عفو به نزد محمد فرستاد. در پاسخ او این آیه نازل شد که: «چگونه خداوند هدایت کند کسانی را که پس از اسلام آوردن و گواهی دادن به حقانیت رسول، و بعد از آنکه نشانیهای روشن در این باره بدانان داده شد، به کفر گرانیدند؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمیکند» (آل عمران، ۸۶).

موردی سومین، مورد مردی مرموز بنام بنتل بن حارث است که طبق روایاتی جبرئیل پیامبر را از سوءنیت او برحذر داشته بود، زیرا وی از محمد نزد منافقین مدینه خبرچینی میکرد. ظاهرا بنتل در حضور جمعی گفته بود که محمد یک گوش بیشتر نیست، زیرا هرچه را که بشنود باور میکند. در پاسخ او این آیه نازل شد که: «از زمره اینانند کسانی که پیامبر را بیزارند و گویند که او تنها گوششی است. بگو که این گوش بهرحال خیری برای شما است، از آنرو که ایمان آورد به خدا و رحمت آورد برای مؤمنان. اما کسانی که رسول خدا را آزار میدهند عذابی دردناک خواهند داشت» (توبه، ۶۱).

«فرستادگانی از قبیله بنی اسد نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما پیش از آنکه کسی را نزدمان فرستی آمده ایم تا بگویم

که اسلام آورده ایم. و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: بر تو منت نهند از آنرو که اسلام آورده اند. بدیشان بگو که بسابت مسلمان شدن خویش بر من منت مگذارید، زیرا این خداوند است که بر شما لطف فرموده و شما را به سوی ایمان هدایت کرده است» (حجرات، ۱۷).^۱

«پیمبر به عماربن یاسر گفت: پیش این گروه برو که سخنان ناروا گفتند و پیرس که چه گفته اند؟ اگر انکار کردند بگو که چنین و چنان گفتید، و سخنان آنها را بگفت. عمار برفت و با آنها سخن کرد و به عذرخواهی پیش پیمبر آمدند. ودیعه بن ثابت مهار شتر پیامبر را گرفته بود و میگفت: ای پیمبر خدا، حرف میزدیم و تفریح میکردیم. پس خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: اینان به خدا سوگند میخورند تا ترا خرسند کرده باشند، اما خدا و پیامبر او مقامی والاتر از آن دارند که اینان اگر واقعاً ایمان دارند در جلب خرسندی آنان بکوشند» (توبه، ۶۲).^۲

«پیامبر ابوقتاده را به غزای دره اضم فرستاد و خونریزی بسیار شد. چون پیش او بازگشتند و ماجرا را با وی بگفتند، این آیه نازل شد: ای آنانکه ایمان آورده اید، اگر در راه خدا به سفر میروید روشن بین باشید. بدانکس که با شما از در صلح درمیآید نگوئید که تو ایمان نیاورده ای برای اینکه به نعمتهای (غنائم) این دنیا دست یابید، در صورتیکه نزد خداوند غنائم بسیار فراوانتری وجود دارد. این کاری است که پیش از این نیز میکردید، ولی خداوند شما را به راه راست هدایت فرمود تا روش بین باشید» (نساء، ۹۴).^۳

.....

در سال دهم هجری، چند ماه پیش از درگذشت محمد، دینداری در مدینه میان پیامبر با مسیحیان نستوری که از نجران یمن آمده بودند روی داد. نستوریان فرقه ای از مسیحیان بودند که بعلت اختلاف نظر با ارتدکس های بیزانس از امپراتوری رم طرد شده و به ایران پناه

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۱۷.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۳۸.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶۸.

جسته بودند، و به همین جهت مورد تأیید ایران بودند، و وقتی هم که یمن بصورت مستعمره ساسانیان در آمد، شعبه ای از آنسان در آن سرزمین مستقر شدند. در این ملاقات رسمی که در چهارم شوال سال دهم (۱۵ ژانویه ۶۳۱) در مدینه روی داد، اسقف نستوری که جامه ای فاخر بر تن و صلیبی طلایی بر گردن داشت (که وقایع نگاران از سنگینی آن یاد کرده اند) در بحث مذهبی شکست خورد و احتمالاً چاره ای هم جز این نداشت، ولی مجبور به ترک آیین خود نشد و فقط توافق شد که در برابر حمایت مسلمانان از مسیحیان نجران اینسان سالانه خراج سنگینی پردازند. این ماجرا در آیه هایی چند از سوره آل عمران منعکس شده است:

«حقیقت در نزد خداوند در مورد عیسی همان بود که در مورد آدم نیز بود، یعنی اینکه خداوند او را از خاک بساخت، پس بدو فرمان داد که: باش، و شد. حق از پروردگار تو میآید، ولی از جمله شکاکان مباش. اگر کسانی، پس از همه آن دانشی که بتو اعطا شد، باز به خلافگویی تو پردازند، بدانان بگو: بیاید، و پسران خودمان و همسران خودمان را نیز در جمع ما و شما گرد یکدیگر بخوانیم تا درین باره به گفتگو پردازیم، اما پیش از آن لعنت خدا را بر دروغگویان بطلبیم... و بگو: ای اهل کتاب، به این سخن مشترک میان ما و شما روی آورید که ما هر دو پرستندگان خداییم و برای او شریکی نمیشناسیم و جز او خداوندی برای خویش قائل نیستیم» (آل عمران، ۵۹-۶۴).

در امضای این توافق نامه فاطمه و علی و حسن و حسین فرزندان آنان، چنانکه در آیه آل عمران آمده است، حضور داشتند، و در اشاره بدین امر بود که برای نخستین بار اصطلاح «اهل بیت» در قرآن در مورد آنها بکار رفت: «همانا که خداوند خواهد پلیدیها را از شما اهل البیت بزدايد و شما را با پاکی پاکان پاک کند» (احزاب، ۳۳).^۱

۱ - Louis Massignon در «muhallaba» de Médine et l'hyperdulie de Fatima، پاریس، ۱۹۴۴، ص ۱۲۷. در مجموعه Opera minor این محقق نیز (ج ۱، ص ۵۵۰-۵۷۲) بررسی مبسوطی به همین موضوع اختصاص یافته است.

قرآن و یهودیان

نمونه گویایی را در این باره که آیه های دوران مدنی قرآن بیش از آنکه بیانگر قوانینی ثابت و همیشگی باشند در ارتباط با وقایع جاری و متغیر همان دوران وضع شده اند، در آیاتی که در این دوران در باره یهودیان و مسیحیان آمده اند میتوان یافت:

در همه دوران مکه، نظر آیات قرآنی در خط عقاید توحیدی یهودیان و مسیحیان و در همه موارد مؤید آنهاست. در سال اول مدینه همین نزدیکی برقرار میماند، که آیه های متعددی (بقره، ۳۸-۴۱؛ نساء، ۵۰؛ تغابن، ۱-۸) بازتاب آند. ولی از سال دوم، و دقیقاً در آستانه جنگ بدر، نخستین نشانه های اصطکاک میان مسلمانان و یهودیان پدیدار میشود، در صورتیکه مسیحیان همچنان مورد تأیید و حتی ستایش باقی میمانند. اشارات انتقادی مبهمی به یهودیان، تدریجاً در آیه ها راه مییابد (نساء، ۱۴۸؛ مائده، ۶۲ و ۶۳؛ منافقون، ۲۱ و ۲۲ و آیه های متعددی از سوره بقره). یهودان به رباخواری برخلاف قانون تورات (نساء، ۱۵۹-۱۶۱) و به دستکاری در کتاب آسمانی خود از طریق حذف برخی از قسمتهای آن (بقره، ۷۰-۷۵؛ نساء، ۴۶-۴۸) متهم میشوند و بابت خطاهای گذشته خود مورد نکوهش قرار میگیرند (بقره، ۸۷-۹۳؛ آل عمران، ۱۷۷-۱۸۴). روزه یوم کیپور مسلمانان تبدیل به روزه ماه رمضان میشود و مکه نیز جای بیت المقدس را بعنوان قبله میگیرد (بقره، ۱۳۶-۱۴۲؛ ۱۴۷-۱۵۲).

بدنبال اینها، مرحله رویارویی عملی و گاه خونین مسلمانان با یهودیان فرا میرسد. بنوقینقاع سرکوب و از مدینه اخراج میشوند و کلیه اموالشان به غنیمت گرفته میشود. اندکی بعد افراد قبیله بنونضیر در شرایط مشابهی وادار به ترک مدینه و تسلیم همه اموال و مستغلات خود میشوند و بناچار به خیبر، پایگاه مستحکم خود پناه میبرند. جدایی نهایی مسلمانان و یهودیان با سرکوبگری خونین بنوقریظه به نقطه اوج خود میرسد. این بار همه ۹۰۰ مرد این قبیله در کنار گودالی که بهمین منظور حفر میشود در طول یکروز کردن

زده میشوند و زنان و اطفالشان به اسارت گرفته میشوند و کلیه اموالشان به بیت المال میرود. در سال هفتم هجری نیز آخرین پناهگاه یهودیان، دژ خیبر، که غنائم آن پیشاپیش در سوره فتح به همراهان محمد در حدیبیه وعده داده شده است، توسط مسلمانان تصرف میشود.

سیر تحول روابط مسلمانان و مسیحیان نیز در ابعادی محدودتر به همین روال میگردد. در آغاز اینان مانند یهودیان بعنوان اهل کتاب مورد ستایش قرار میگیرند (بقره، ۵۹؛ مانده، ۸۵-۸۸؛ حدید، ۲۷)، ولی بعد حسابشان از یکدیگر جدا گذاشته میشود و آیاتی به ذم یهود و تجلیل از نصاری اختصاص مییابند (آل عمران، ۷۵). با این همه، تدریجاً ترسایان نیز مورد حمله قرار میگیرند (مانده، ۷۳؛ توبه، ۳۱-۳۵) و سرانجام هر دو گروه بعنوان دشمنان مسلمانان در کنار یکدیگر گذاشته میشوند (بقره، ۱۲۰؛ مانده، ۵۱ و ۵۲). در صفحات آینده در باره همه این موارد توضیحات مبسوط تر خواهید خواند.

در سالهای زندگی و پیامبری محمد، یهودیان تقریباً در همه شهرها و در مراکز کشاورزی عربستان پراکنده بودند، ولی یثرب (مدینه) گذشته از دو قبیله بزرگ عرب اوس و خزرج از دیرگاه مسکن اصلی این یهودیان بود. دو مرکز مهم دیگر یهودیان شمالی فدک و خیبر هر دو در نزدیکی یثرب قرار داشتند، ولی جامعه یهودی بزرگ دیگری نیز که احتمالاً در قرن دوم مسیحی بدنبال سرکوبی یهودیان در اورشلیم توسط لژیونهای رومی، به یمن مهاجرت کرده بودند و در زمان تصرف این سرزمین از جانب ایران نیز همچنان در آنجا مانده بودند، در بخش جنوبی شبه جزیره عربستان زندگی میکردند. شماره یهودیان یثرب هشت تا ده هزار نفر یعنی تقریباً نیمی از تمام جمعیت این شهر بود. این یهودیان عمدتاً به سه قبیله بنوقینقاع، بنونضیر و بنوقریظه تقسیم میشدند که کار اصلی اولی بازرگانی و بخصوص زرگری و طلاکاری بود، کار اصلی دومی مستغلات و زمینداری، و کار اصلی سومی صرافی. وقتی که دو قبیله اوس و خزرج از جنوب عربستان به

یثرب آمدند، مدتی بود که این سه قبیله یهودی در این شهر مستقر بودند، و چون جای اظهار وجودی برای تازه واردان باقی نمانده بود، بسیاری از اینها خود را در حمایت آنان قرار دادند و احتمالاً شماری از ایشان نیز آیین یهودی را پذیرفتند.

محمد در هنگامی که آماده مهاجرت از مکه به یثرب میشد، ظاهراً روی پشتیبانی کامل این پیروان آیین توحیدی که اسلام خود را وابسته بدان میدانست حساب میکرد و انتظار داشت که او و پیروانش با یهودیان جبهه مشترکی علیه شرک قریشیان و دیگر اعراب شبه جزیره تشکیل دهند. در تمام سالهای مکه، محمد در مواعظ خود از ایمان خویش به خدای ابراهیم و موسی و از پیوستگی آیین اسلام با دو آیین توحیدی پیشین سخن گفته بود و در همین راستا شماری از سنتهای مذهبی یهود از قبیل نیایش بسوی بیت المقدس و روزه بزرگ یوم کیپور (دهم ماه تشرین، روز عاشورا در اصطلاح عربی و آرامی) و نماز نیمروز نیز جزو سنتهای مسلمان قرار گرفته بود. همچنین انتخاب روز جمعه به عنوان روز مقدس هفته ظاهراً بدین جهت بود که یهودیان این روز را به آماده کردن خود برای تعطیل سراسری روز شنبه اختصاص داده بودند و عملاً جمعه روز اصلی هفته بشمار میآمد. همچنین در مورد مقررات حرام و حلال خوراکی ها در سطحی کلی (نجاست خوک و خون و مردار و حیوانی که بنام یکی از بت ها قربانی شده باشد) قوانین مذهبی یهودیان پذیرفته شده بود.^۱

آیه های متعددی از سوره های مکی که در آنها تقریباً پا به پای تورات در ستایش بنی اسرائیل سخن رفته است بازتابهایی از این دورانند: «ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکم و نبوت عطا کردیم و رزق پاکیزه بدانان فرستادیم و بر همه جهانیان برتریشان دادیم» (جاثیه، ۱۶)؛ «و مکان دادیم بنی اسرائیل را در جایگاهی راستین، و

۱ - I. Goldziher، سخنرانی در «کنگره بین المللی اسلام شناسان» پاریس، سال ۱۹۰۱: «تأثیر آئین مزدائی در اسلام». متن این سخنرانی با عنوان Parsism in Islam در بمبئی چاپ شده است.

۲ - Maxime Rodinson در کتاب Mahomet، چاپ سال ۱۹۹۴، ص ۱۹۱.

روزی پاکیزه نصیبشان کردیم، و اینان با ما به نافرمانی برخاستند تا آنکه آنها را دانش آمد^۱. همانا که پروردگار تو در روز رستاخیز در باره آنچه در آن اختلاف کردند میان آنان داوری خواهد کرد» (یونس، ۹۳). «و موسی به قوم خویش گفت: نعمتهایی را که خداوند نصیب شما کرد بیاد آورید، هنگامیکه شما را از آل فرعون رهانید که با شما به سختی رفتار میکردند، پسرانتان را میکشستند و زنانتان را زنده میگذاشتند، و این آزمایشی بزرگ برای شما از جانب پروردگارتان بود» (ابراهیم، ۶). «ای بنی اسرائیل، ما شما را از دشمنانتان رهانیدیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده دیدار دادیم، و برایتان از آسمان «من وسلوی» فرستادیم و گفتیم که از این رزق حلالی که به شما دادیم بخورید بشرط آنکه سرکشی نکنید» (طه، ۸۰). «و خواستیم که بر آنهایی که مستضعف شناخته میشدند منت نهیم و بدانان پیشوایی دهیم و میراث برانشان کنیم و در روی زمین فرمانروایشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنان آنچه را که از آن بیم داشتند بنمایانیم» (قصص، ۵ و ۶). «و بنی اسرائیل را از عذاب حقارت آمیزشان و از فرعون گردنفرز که از جمله فزونی جویمان بود رهانیدیم و آنها را به خواست خودمان از میان جمله اقوام جهان برگزیدیم» (دخان، ۳۰-۳۲). «بیاد بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: از یاد نبرید نعمت خدا را بر شما، وقتی که از میان شما پیغمبرانی را برانگیخت و پادشاهانی را برانگیخت، و بر شما آنچه را ارزانی داشت که به هیچکس دیگر از جهانیان اعطا نکرده بود» (مائده، ۲۰). «و ما بدان قومی که مستضعف بشمار میآمدند خاورها و باخترهای زمین را به میراث دادیم و در آنها برکت نهادیم و بدینسان وعده بسیار نیکوی خداوندت به بنی اسرائیل تحقق یافت، از آنرو که اینان شکیبایی پیشه کردند، و در این راه آنچه را که فرعون و قوم او میساختند و برمیافراشتند ویران کردیم» (اعراف، ۱۳۷). «ما شما را

۱ - متن این جمله در خود قرآن چنین آمده است: «... فما اختلفوا حتى جاءهم العلم».

از آل فرعون رهنابیدیم که بر شما عذابهای سخت روا میداشتند. آنگاه در مدت سی شب پیمانی با موسی بستیم و این مدت را ده روز دیگر نیز تمديد کردیم چنانکه میقات پروردگارش به سه چهل شب رسید» (اعراف، ۱۴۰ و ۱۴۱).

در نخستین هفته ها و ماههای دوران مدینه، این ابراز همه جانبه حسن نیت ادامه یافت: «ای بنی اسرائیل، نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد داشته باشید. به پیمانی که با من بستید وفادار بمانید، من نیز به پیمانی که با شما بستم وفادار خواهم ماند» (بقره، ۴۰). «ای بنی اسرائیل، بیاد آورید نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم و شما را بر همه جهانیان برتری دادم» (بقره، ۴۷)؛ «برای یهودان و نصاری و صابئین که به خدا و به روز بازپسین ایمان دارند و به راه نیک میروند، پاداشی شایسته در نزد پروردگارشان است. نه جای بیمی برایشان است و نه اندوهی بر آنان روی آورد» (بقره، ۶۲). «هنگامیکه با شما پیمان بستیم و کوه طور را بر فراز شما برافراشتیم گفتیم: به قانونی که به شما دادیم پایدار بمانید و محتوای آنرا در خاطر بسپارید تا از پرهیزکاران باشید» (بقره، ۶۳). «ای بنی اسرائیل، نعمت هایی را که به شما دادم به خاطر داشته باشید و بیاد بیاورید که شما را به همه جهانیان برتر نهادم» (بقره، ۱۲۲).

با اینهمه، یهودیان یثرب در مجموع آنطور که محمد انتظار داشت به حسن نیت او پاسخ ندادند، و به تذکر طبری، وقتیکه دیدند او عرب است و یهودی نیست، اصولاً گفته هایش را باور نکردند. پژوهشگر فرانسوی، ماکسیم رودنسون، در ارزیابی این واقعیت متذکر میشود که ضربتهای پیایی و مرگباری که در قرون پیش از آن بدین قوم وارد آمده بود ناسازگاری و انعطاف ناپذیری چنان شدیدی را همراه با سوءظن نسبت به همه غیریهودیان در نزد آنها بوجود آورده بود که باعث میشد جز پذیرش نهایی و کامل آیین یهود را در این مورد قبول نداشته باشند، در صورتیکه منطقاً میبایست از همزیستی با کسانی که عقیده توحیدی آنانرا پذیرا بودند، بیشتر از همزیستی با آنانی که

اصلاً با اندیشه توحیدی بیگانه بودند احساس رضایت کنند^۱.
در اولین ماه های استقرار مسلمانان در مدینه، میان محمد و
رؤسای سه قبیله یهود موافقتنامه ای تنظیم شد که متن آن در سیره
ابن اسحاق نقل شده است. بموجب اولین ماده ایسن توافقنامه پنجاه
ماده ای که میتوان آنرا نخستین سنگ بنای حکومت آینده اسلامی
دانست و در قرآن نیز بدان اشاره شده است (بقره، ۸۴)، مسلمانان
مهاجر و مسلمانان آینده خود یثرب و دیگر کسانی که بدانها پیوندند،
با جامعه یهودیان این شهر یک «امت» واحد و مجزا از دیگران
تشکیل میدهند. در ماده ای دیگر مسلمانان متعهد شده اند که از
یهودیانی که با آنان همراهی میکنند، تا زمانی که در مورد مسلمین
اقدام ناروایی نکرده یا علیه آنها به دشمنانشان یاری نداده باشند با
همه امکانات خود کمک و پشتیبانی کنند. در دو ماده دیگر تصریح
شده است که در صورتیکه یهودیان و مسلمانان در کنار همدیگر
بجنگند هریک از طرفین میباید سهم خود را از هزینه های مشترک
بپردازند، یعنی یهودیان هزینه خود و مسلمانان هزینه خود را تقبل
کنند و در صورتی هم که یکی از آنها به تنهایی مورد حمله قرار
گیرد، طرف دیگر بدو کمک مالی کند.

با استناد بدین قرارداد، در ماههای بعد از جنگ بدر که خطر
محاصره مدینه از جانب نیروهای قریش و حمله سپاه مکه به مدینه در
میان بود، محمد به منظور بسیج نظامی مسلمانان از جوامع مسلمان
و یهودی مدینه کمک مالی خواست، ولی یهودیان از دادن کمک
بلاعوض سر باز زدند و در عوض گفتند که حاضرند با گرفتن بهره پول
مورد نیاز محمد را بدو وام دهند. محمد در آن موقع بیاد آورد که در
تورات وام دادن به یهودی در برابر گرفتن بهره منع شده است: «اگر
نقدی به فقیری از قوم من که همسایه ات باشد قرض بدهی مثل
ریاخوار با او رفتار مکن و هیچ سودی بر او مگذار» (سفر خروج، باب
بیست و دوم، ۲۵)، و در نظر او با توجه به اشتراک عقیده توحیدی و

۱ - M. Rodinson در کتاب Mahomet، ص ۱۹۲.

توافقنامه امضا شده، میبایست در این مورد یهودیان و مسلمانان مشمول مقررات واحدی قرار گیرند. این مسئله نزول خواری بصورت نخستین مسئله مورد اختلاف جدی محمد و جامعه یهودی مدینه در آمد و خودداری یهودیان از شرکت بیقید و شرط در مبارزه مشترک علیه مشرکان این احساس را در وی پدید آورد که یهودیان تنها بظاهر با مسلمانان اظهار دوستی میکنند ولی در باطن منافقینی بیش نیستند. آیه های مربوط به منع رباخواری یادگار همین دوران است: «در باره آنهایی که به شنیدن سخنان دروغ خو گرفته اند و آن دیگرانی که به خوردن مال ربا عادت دارند، یا میانشان داوری مکن، یا از آنها روی بگردان. ولی چگونه ممکن است اینان ترا به داوری برگزینند، زیرا خودشان تورات را دارند که در آن داوری خداوند نهفته است، و با اینهمه از آن روی بگردانیده اند. میان اینان و مؤمنان (مسلمانان) هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد».

بنا به بررسی های نولدکه قانون منع ربا در اسلام در ارتباط با همین شرایط وضع شد. بموجب آیه ۲۷۵ سوره بقره نه تنها رباخواری، بلکه وام دادن با هر نوع بهره و هرگونه فعل و انفعالی که چنین نتیجه ای را در پی داشته باشد اکیداً منع شده است، و در عوض وامی که صورت شرکت در سود و زیان را داشته باشد مجاز شناخته شده است. آیه های ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره نساء و ۶۰ تا ۶۴ سوره مائده که هر دو سوره های مدنی هستند در این مورد اختصاصاً به یهودیان مربوط میشوند. در سوره نساء آمده است که «بسیاری از خوراکی هایی را که پیش از آن بر یهودیان مجاز بود برای آنان حرام کردیم، زیرا اینان دست به رباخواری زدند که بر آنان منع شده بود و از این راه مال کسان را به ناحق خوردند» (نساء، ۱۶۰). و در سوره مائده عتاب شده است که «بسیاری از یهودیان را بینی که به گناه روی میآوردند و سودهای نامشروع میجویند... برای چه خداپرستان و حکیمانشان آنانرا از گناه کردن از طریق گفتار یا از طریق رباخواری منع نمیکنند؟» (مائده، ۶۳).

با اینهمه هنوز محمد نمیخواهد رشته نزدیکی با یهودیان را

یکلی گسسته باشد. آیاتی از سوره بقره که از عتاب خیرخواهانه نشان دارند یادگار این دورانند: «ای بنی اسرائیل، بدانچه (بر محمد) نازل کرده ام و تأییدی بر آن احکامی است که پیش از این بر خود شما فرستاده شده بود ایمان داشته باشید، و از اولین کسانی نباشید که منکر آنند. آیات مرا به بهای اندک نفروشید» (بقره، ۴۱). «حق را به باطل مپوشانید و آنرا کتمان نیز مکنید. آیا میباید مردم را به نیکی بخوانید ولی خودتان آنرا از یاد ببرید و حال آنکه کتاب آسمانی را میخوانید؟» (بقره، ۴۴). «ما با شما (بنی اسرائیل) پیمانی بستیم که بموجب آن میبایست خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از خانه هایتان بیرون نکنید، و شما این پیمان را پذیرفتید، چنانکه خود بدان گواھید. با اینهمه اکنون یکدیگر را میکشید و برخی را نیز از خانه هایشان بیرون میرانید، و برای آزار رساندن بدانان با یکدیگر سازش میکنید. آیا به بخشی از کتاب خدا باور دارید ولی به بخش دیگر آن نباورید؟» (بقره، ۸۴ و ۸۵). «هر بار که پیغمبری بر شما آمد که گفتارش مورد پسندتان نبود نسبت بدو سرکشی کردید. گروهی از این پیامبران را دروغگو دانستید و گروهی دیگر از آنانرا کشتید» (بقره، ۸۷). «هر هنگام که کتابی از جانب خداوند آمد که در آن محتوای کتابهای پیشین مورد تأکید قرار گرفته بود از پذیرفتن آن سر باز زدید، در حالیکه پیش از آن خود شما خواستار پیروزی حق بر کفر شده بودید... چه زشت است آنچه روح خود را بدان فروخته اید و نخواسته اید بپذیرید که خداوند فضیلت خویش را بر هر کس از بندگانش که خواسته باشد نازل میکند. شما از این راه غضبی بر غضبی از جانب خداوند بر خود خریده اید و خویش را مستحق عذاب حقیرانه کافران کرده اید» (بقره، ۸۹ و ۹۰). و نیز ایسن آیات سوره مائده: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند از جانب داود و عیسی بن مریم لعنت شدند از آنرو که به عصیان روی آوردند و از راه حق بیرون رفتند، میان خود نهی از منکر نکردند و چه زشت بود آنچه کردند. بسیاری از ایشان را خواهی دید که با کافران دست دوستی داده اند، آنسان که سنگینی گناه ایشان خشم خداوند را بر آنان

برانگیخت و برایشان غذایی مقرر شد که جاودانه در بنسب آن خواهند بود» (مانده، ۷۸-۸۰).

ولی روش مزورانه و دوپهلوی یهودیان مدینه اندک اندک محمد را واقعاً به خشم آورد، بخصوص وقتی که هیچیک از آنها داوطلب شرکت در جنگ بدر نشدند. بنا به اصطلاح معروف این قطره آبی بود که جام را لبریز کرد. به ارزیابی Richard Bell محقق سرشناس دانمارکی در دائرة المعارف اسلام، در این موقع بود که روزه ماه رمضان، ماهی که جنگ بدر در آن روی داده بود، برای مسلمانان وضع شد، و روزه عاشورا که همزمان با یوم کیپور یهودیان بود از صورت فریضه بیرون آمد.

همراه با تیرگی روزافزون روابط مسلمانان مدینه، لحسن آیات قرآنی در مورد یهودیان نیز تغییر کرد:

«ای پیامبر، توجه به کردار آنانکه بسوی کفر میشتابند اندوهگینت نکند، چه آن کسانی که به زبان میگویند ایمان آورده ایم ولی در دل خویش بی ایمانند، چه یهودان که برحسب طبیعت خود گوش به دروغ دارند، و چه آنهایی که گوش به سخن کسانی میدهند که از جانب تو به سوی ایشان فرستاده نشده اند... تو بهر حال نمیتوانی علیرغم خواست خداوند از کسانی حمایت کنی که خدا خود آنها را به عصیان میانگیزد، زیرا که نمیخواهد دلهایشان پاک شود. اینان محکوم بدانند که در دنیا ذلیل باشند و در زندگی آخرت نیز به کیفری سخت گرفتار آیند» (مانده، ۴۱). «بدین یهودان بگو: اگر به راستی بر این باورید که در جهان دیگر جای شما بصورت قوم برگزیده در کنار خداوند خواهد بود، در اینصورت میباید خواستار مرگی هرچه زودتر باشید. ولی اینان چنین آرزویی را ندارند، زیرا بر ناچیزی توشه ای که برای این راه فراهم آورده اند آگاهند، و بناچار تو آنانرا به زندگی حریص تر از همه مردم دیگر خواهی یسافت. اینان هرکدام همچون کسانی از مشرکان آرزوی عمر هزار ساله دارند، ولی چنین عمر دراز نیز آنها را از عذاب محتوم نمیرهاند، زیرا خداوند بدانچه میکنند نیک آگاه است» (بقره، ۹۴-۹۶). شمار آیه هایی که در سالهای

مدینه در قرآن به یهودیان اختصاص یافته به ۷۷ بالغ میشود، که یکی از جالبترین آنها آیه شصت و پنج سوره بقره است، که بموجب آن گروهی از یهودیان به فرمان خداوند تبدیل به بوزینه شده اند.

یکی از بازتابهای این جدایی قاطع مسلمانان و یهودیان، تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه بود، که یهودیان آنرا با مخالفتی آمیخته با استهزا مورد سؤال قرار دادند، و بهمین جهت در دو آیه از سوره بقره در پاسخ آنان گفته شد: «سفیهان گویند که چه چیز آنان (مسلمانان) را واداشته است تا قبله ای را که بسوی آن نماز میآوردند تغییر دهند؟ بگو که شرق و غرب مال خداوند است و او هر که را خواهد به راه راست هدایت کند. ما شما را امتی میانه رو گردانیدیم تا داورانی بر مردم باشید و پیامبر داورانی بر شما، و قبله ای را که بسوی آن نماز میآوردید تنها برای این وضع کرده بودیم که پیروان صادق پیامبر را از آنهایی که راه خود را برمیگردانند تشخیص دهیم» (بقره، ۱۴۲ و ۱۴۳). بعداً در همین سوره بقره در باره یهودیان گفته شد که: «یهودیان آنچه را که شیاطین در باره حکومت سلیمان بدانان گفته بودند پذیرفته بودند. همانا که سلیمان کافر نبود، اما شیاطین کافر بودند. اینان به مردمان فن جادوگری میآموختند، و نیز آنچه را که در بابل به هاروت و ماروت آشکار شده بود» (بقره، ۱۰۳). «هر بار که اینان پیمانی می بندند، کسانی از آنها بلکه بیشترشان از اجرای آن سر باز میزنند، زیرا که بدان ایمان ندارند» (بقره، ۱۰۰). «آنهاست که آنچه را خدا در کتاب برایشان فرستاد کتمان کنند و آنرا به بهایی اندک بفروشند، در امعاء و احشاء خود جز آتش نخواهند بلعید، و خدا

۱ - D. Masson، در حواشی ترجمه فرانسوی او از قرآن، ص ۷۸۷. در باره افسانه هاروت و ماروت و انتقال آن از متون اوستائی به قرآن، به بررسیهای زیر نیز مراجعه شود:

J. Darmesteter : Haurvatât et Amertât : essai sur la mythologie de l'Avesta, Paris, 1875 ; Jean de Menasce : Une légende iranienne dans l'angéologie judéo-musulmane à propos de Harut et Marut, Etudes Asiatiques, I, 1947.

در روز قیامت با آنان سخنی نخواهد گفت و پاکشان نخواهد ساخت و عذابی الیم بدانان خواهد چشاند... زیرا که خدا کتاب را به حق نازل کرد و آنها نیکه در مورد کتاب اختلاف میکنند از حقیقت دوری میگزینند» (بقره، ۱۷۴-۱۷۶).

در سوره های بعدی، آیه های متعدد دیگری را در همین راستای نکوهش یهودیان میتوان یافت:

«کسانی از اهل کتاب (مسیحیان) قنطاری را که بدانان سپرده ای آسان به تو باز خواهند داد و کسانی دیگر (یهودیان) حتی دیناری را که بدانان بامانت داده باشی جز با جد و اصرار به تو مسترد نخواهند داشت، و این از آنروست که گویند این امیین راهی برای ناگزیر کردن ما ندارند. اینان به خدا دروغ میبندند در حالیکه به واقعیت امر آگاهند» (آل عمران، ۷۵). «بگو: ای اهل کتاب، چگونه به کفر روی میآورید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده میشوند و رسول او نیز در میان شما است؟» (آل عمران، ۱۰۱). «وقتی که خداوند با آنان میثاق بست و تورات را بدیشان فرستاد، بدانان گفت که محتوای آنرا با مردمان در میان گذارید و کتمانش مکنید، ولی ایشان آنرا بر پشت سر افکندند و به بهای اندک فروختند، و چه ناپسند سودایی کردند!» (آل عمران، ۱۸۷). «یهودیان میثاق خود را با ما شکستند و آیات خدا را منکر شدند و پیمبران خود را به ناحق کشتند و گفتند که دلهای ما بسته مانده اند. خدا بر دلهایشان بسبب کفر آنها مهر نهاد، چنانکه جز شماری اندک از آنان از ایمان آوردگان نیستند» (نساء، ۱۵۵). «یهودیان پیمانی را که با ما داشتند گسستند و ما آنها را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم. آنها کلام ما را تحریف کردند و بخشی از آنچه را که به ایشان تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند، و ما نیز تا روز قیامت میان آنان دشمنی و کینه برانگیختیم. و زود باشد که خدا بر آنچه کرده اند آگاهییشان دهد» (مائده، ۱۳). «آنچه از خداوند تو بر تو (محمد) نازل شد، بیگمان بسیاری از یهودیان را به ناباوری و سرکشی برمیانگیزد، زیرا ما میان ایشان تا روز قیامت دشمنی و کینه برانگیختیم، و هرگاه آتشی را

برای جنگ بیفروزند خدا آنرا در روی زمین فروشانند، زیرا که خدا مفسدین را دوست نمیدارد» (مائده، ۶۴). «برای آنان داستان آنکس را که ما آیات خویش را بر او عطا کرده بودیم حکایت کن که از آنها روی برگردانید و به راه شیطان رفت و در جمع گمراهان در آمد. اگر میخواستیم او را ببرکت همین آیات بالا میبردیم، لیکن او سخت به سوی زمین گرایید و از هواها و هوسهای خود پیروی کرد. حال او حال سگی بود که اگر به سوی حمله آوری عوعو کند و اگر آسوده اش گذاری باز عوعو کند، و این درست وصف آن قومی است که آیات ما را تکذیب میکنند (اعراف، ۱۷۶)». «... اینان دلهایی دارند که چیزی درنی یابند و چشمهایی دارند که چیزی نمی بینند و گوشهایی دارند که چیزی نمیشنوند. همانند چهارپایانند، بلکه از آنها نیز ناآگاهترند» (اعراف، ۱۷۹). «یهودیان گفتند دست خداوند بسته است. دست خودشان بسته باد، و از بابت این سخنان لعنت بر ایشان باد! زیرا که دست خدا باز است و به هر کس که خواهد نفقت کند. بسیاری از اینان را بینی که در رفتن به سوی گناه و ستم و خوردن سود حرام شتاب میورزند. چه زشت است آنچه میکنند! چرا خداشناسان و فقیهان آنان ایشانرا از نارواگفتن و از رباخوردن برحذر نمیدارند؟» (مائده، ۶۲ و ۶۳). «با بنی اسرائیل عهده بستیم و برایشان پیامبرانی فرستادیم. ولی هر بار که پیمبری بسوی آنان آمد و چیزی گفت که با خواستشان مغایر بود، برخی از این پیامبران رابه دروغگویی متهم کردند و برخی دیگر را کشتند. پنداشتند که این کارشان زبانی برای آنان نخواهد داشت، اما کور و کر شدند. سپس خداوند از گناهایشان در گذشت، اما بسیاری از آنان دوباره خود را به کوری و کری افکندند» (مائده، ۷۰ و ۷۱). «مثال اینها که تورات برایشان فرود آمد اما آنرا برنداشتند، مثال الاغی است که کتابهایی را بر پشت کشد و نداند که چیستند» (جمعه، ۵).

* * *

۱ - اشاره به یکی از یهودان مدینه است که هریت او مشخص نشده است.

بازتاب عملی این اصطکاکها در بازگشت از جنگ بدر در سال سوم هجری آغاز شد، و آنچه اختلاف را بصورت حساد درآورد شوخی ناشیانه یک زرگر یهودی از قبیله بنوقینقاع در مورد یک زن عرب بدوی بود که به اسلام گرائیده بود و به همسری یکی از مسلمانان مدینه درآمده بود. مشاهده این زن که با حجاب به بازار آمده بود باعث تمسخر گروهی از جوانان یهودی شد، و یکی از آنان که دکان زرگری داشت از روی شیطنت دامن این زن را هنگامی که در آستانه دکانی نشسته بود تا کالای خود را بفروشد از پشت به دیوار گره زد، بطوریکه وقت برخاستن زن نیمی از اندامش برهنه در معرض دیدار عابران قرار گرفت. این واقعه یک سلسله واکنشهای سخت بدنبال آورد که با توجه به آنها محمد تصمیم گرفت از یهودان قبیله بنوقینقاع بصورت اتمام حجت تسلیم بیقید و شرط آنها را به مسلمانان خواستار شود. افراد قبیله این اتمام حجت را نپذیرفتند و به بنای مستحکمی که در اختیار داشتند و عملاً کار قلعه ای را میکرد پناه بردند، در انتظار اینکه دیگر یهودیان و یاران غیریهودیشان به کمک آنان بیایند، ولی بعد از پانزده روز محاصره، با نرسیدن کمک ناچار به تسلیم شدند. محمد احتمالاً تصمیم به کشتن مردان قبیله را داشت تا درسی به دیگران داده باشد، اما ابن ابی از رهبران عرب مدینه به جانبداری از آنان به وساطتی پرداخت که در عین حال بوی تهدید میداد، و محمد برای احتراز از بالا گرفتن دامنه اختلاف موافقت کرد که کلیه افراد بنوقینقاع مدینه را ترک گویند ولی اموالشان را در آنجا بگذارند.

بحران بعدی میان مسلمانان و یهودیان مدینه با قبیله یهودی بنونضیر روی داد. این بار این بحران از اینجا آغاز شد که کسانی که محمد به خواست ابوالبراء یکی از رؤسای قبایل عرب برای آشنا کردن افراد قبیله او با آیین تازه به نزد او فرستاده بود بدست یکی از رقبای ابوالبراء کشته شدند و تنها یکی از آنها جان بدر برد که به عنوان تلافی او نیز دو نفر از افراد قبیله رقیب را کشت. ولی محمد که مایل نبود این واقعه سرآغاز اختلافی میان او و این قبیله شود قبول کرد که

خونبهای این دو مقتول را از بیت المال مسلمانان پرداخت کند، منتها چون کسانی که مبلغان مسلمان را کشته بودند از دوستان قبیله بنونضیر بودند وی از این قبیله خواست که بابت سهم مسئولیت خود در این ماجرا، پرداخت قسمتی از خونبها را بعهده بگیرند. رؤسای بنونضیر در دادن پاسخ قطعی دست بدست کردند و محمد و همراهانش را در بیرون دروازه محله خود مدتی منتظر گذاشتند. در این فاصله محمد غفلتاً احساس خطر کرد و به همراهانش هشدار داد که تصور میکنند بزرگان قبیله مشغول توطئه ای علیه او و یسارانش هستند، و بهمین جهت آنها را ترک گفت. بعداً معلوم شد که واقعاً توطئه ای در کار طراحی بوده است که فردی بنام عمرو بن کعب فلاخی را بسوی محمد نشانه گیری کند و او را بکشد.

بدنبال این واقعه محمد از بنونضیر خواست که آنان نیز چون بنوقینقاع مدینه را ترک گویند، و چون موافقت نکردند مسلمانان به دستور پیامبر به بریدن درختان خرماي آنها، یعنی مهمترین منبع ثروت و عایدی این قبیله ملاک و زمیندار پرداختند، و این بسار افراد قبیله بناچار از در تسلیم درآمدند. البته این عمل از جانب بسیاری از خود اعراب نیز مورد اعتراض قرار گرفت، زیرا سنت دیرینه عرب اجازه بریدن هیچ نخلی را نمیداد. ولی در همین موقع نزول آیه ای مشروعیات این اقدام بیسابقه را مورد تأیید قرار داد: «آن درختان خرما که آنها را از ریشه بریدید، همه به اذن خداوند بریده شدند، تا از این راه فاسقین روسیاه شوند» (حشر، ۵). بعد از این واقعه یهودیان بنونضیر خانه های خود را در مدینه ترک کردند و به دژ مستحکم خیبر در خارج این شهر که متعلق بدانان بود و تسخیرناپذیر تلقی میشد پناه بردند، و کلیه اموالشان در مدینه توسط مسلمانان به غنیمت گرفته شد.

از آنهنگام تا سال هفتم هجری برخورد تازه ای میان این قبیله و مسلمانان مدینه روی نداد. ولی در این سال دوباره موضوع خیبر مطرح شد، و چنانکه بسیاری از پژوهشگران تاریخ این دوران اظهار نظر کرده اند، علت طرح آن این بود که به مسلمانانی که از سازش تسلیم آمیز محمد در توافقنامه حدیبیه ناراضی بودند امکان کسب

غنایم فراوانی داده شود تا موضوع حدیبیه را از یاد ببرند. بدین ترتیب بود که در بازگشت از سفر مکه، تنها در مدت کوتاه پانزده روز پیامبر بسیج جنگی کاملی را برای تصرف خیبر سازمان داد. مجتمع خیبر در ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه سرزمین حاصلخیز و زراعتی شامل نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات بود و در عین حال چندین دژ نیرومند نظامی داشت که از دیرباز یهودیان در آنها خواربار و سلاحهای فراوان گرد آورده بودند. با اینوصف، به علت خودداری پیمان شکنانه قبیله عرب غطفان از کمک به یهودیان، همه این قلعه ها یکی پس از دیگری به اشغال مسلمانان درآمدند. در تصرف یکی از مستحکمترین آنها، قلعه القاموس، زن بسیار زیبایی بنام صفیه که همسر کنانه بن الربیع از بزرگان قبیله بنونضیر بود اسیر رزمندگان اسلام شد، و وقتیکه او را به نزد پیامبر آوردند وی بنا به سنت عربی با افکندن ردای خود بر روی او وی را به مالکیت خویش درآورد و به نوشته ابن هشام در همان راه بازگشت به مدینه با او همبستر شد. خود کنانه، طبق روایتی که به تواتر نقل شده است برای نشان دادن محل گنجینه ای که از طرف قبیله در یک خرابه پنهان شده بود توسط زیرین العوام صحابی خاص پیامبر با آهن گذاخته آنقدر زیر شکنجه قرار گرفت تا جان سپرد^۱.

پس از تصرف کامل خیبر واقعه خاصی روی داد که در تواریخ اسلامی کرارا بدان اشاره شده است، بدین ترتیب که در سفره شامی که بعد از این پیروزی گسترده شد، زنی از میان اسیران بنام زینب بن حارثه گوشت پخته شده زهرآگینی را در بشقاب پیامبر گذاشت که وی با توجه به طعم غیرعادی آن آنرا از دهان بیرون انداخت، ولی یکی از صحابه بنام بشرین معرور که تکه دیگری از آنرا خورد در همان شب جان سپرد^۲. به روایت ابن اسحاق، بعدها، وقتی که محمد به بیماری مهلک خود دچار شد، برای خواهر بشر که به عیادتش آمده بود فاش

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۸.

۲ - Charles Pellat در: Sur quelques femmes hostiles au Prophète، پاریس، ۱۹۳۶، ص ۵۲.

کرد که بیماری وی ناشی از عواقب همان مسمومیتی است که برادر او را به هلاکت رسانیده بود.

در جریان جنگ خیبر، ساکنان یهودی واحه ای در شمال ایسن قلعه بنام فدک برای آنکه مورد اتهام همدستی با یهودیان بنونضیر قرار نگیرند داوطلبانه اظهار اطاعت کردند و مالکیت آبادی خود را به پیامبر دادند. این فدک بعداً توسط ابوبکر از فاطمه بازگرفته شد و تا مدتی دراز مالکیت آن مورد اختلاف دستگاه خلافت و امامت شیعه بود.

- آیاتی از سوره احزاب، مشخصاً مربوط به زد و خورد پیروزمندانه مسلمانان با یهودان قبیله بنونضیر و تصرف خیبر توسط مسلمین است: «و خداوند در دل‌های آنان هراس افکند تا شما گروهی از ایشان را بکشید و گروهی دیگر را به بندگی بگیرید، و همه سرزمین آنها را، و ساکنانشان را، و اموالشان را و زمینهایی را که پیش از آن هرگز بر آنها پاننهاده بودید، به مالکیت شما داد، زیرا که خدا بر هر چیزی توانا است» (احزاب، ۲۶ و ۲۷).

* پیروزی خیبر تحقق وعده ای بود که در حدیثیه در باره نزدیکی این پیروزی داده شده بود، هرچند که به عقیده چند تن از پژوهشگران ابلاغ این آیات با زمان تثبیت این پیروزی همزمان بود: «... خداوند به شما وعده پیروزی نزدیکی را میدهد که در آن عنانم بسیار نصیب شما خواهد شد، و این عنانمی که بدست خواهید آورد جملگی از آن شما خواهند بود. خدا پایان این کار را نزدیک خواهد کرد تا شما را از آزار این کسان بدور دارد، و همه اینها آیتی بر مؤمنان باشد که آنانرا در رفتن به راه راست یاری دهد» (فتح، ۱۹ و ۲۰).

سومین و آخرین بحران میان مسلمانان و یهودیان مدینه، با قبیله بنوقریظه که بزرگترین و ثروتمندترین قبایل سه گانه یهود ایسن شهر بود روی داد، و این بار بصورت مهم‌ترین واقعه خونین دوران رسالت پیامبر درآمد. محل سکونت این قبیله بخش جنوب غربی مدینه بود که در جریان محاصره این شهر توسط نیروهای قریش در جنگ خندق (سال ۵ هجری) از نظر جغرافیایی نزدیکترین موضع را به

مواضع مهاجمان قریشی داشت و ظاهراً محمد متقاعد شده بود که افراد این قبیله با استفاده از این موقعیت مناسب بطور عملی جانب دشمنان او را گرفته بودند، هرچند که ائتلاف یا اتحادی بصورت رسمی در این مورد امضا نشده بود. بدین جهت پس از پایان محاصره و بازگشت ناموفق نیروهای قریش، پیامبر از این قبیله نیز مانند دو قبیله دیگر بنوقینقاع و بنونضیر خواستار تسلیم بی قید و شرط شد. این بار مجدداً بزرگان قبیله عرب اوس که متحدان پیامبر بودند به نفع یهودیان به وساطت برخاستند، ولی محمد با این شرط وساطت آنانرا پذیرفت که کار به حکمیت رئیس خود قبیله اوس، سعدبن معاذ گذاشته شود، و طبعاً این پیشنهاد از جانب آنان پذیرفته شد. منتها واقعیت این بود که این سعدبن معاذ در جریان جنگ خندق زخم شدیدی برداشته بود که چندی بعد باعث هلاکت او شد، و چون بنوقریظه را در این حادثه دخیل میدانست نسبت بدانان کینه سختی در دل داشت که بدو امکان داوری بیطرفانه نمیداد. شرح آنچه بعداً گذشت، در سیره ابن هشام به تفصیل نقل شده است. بخشی از گزارشی که در این باره در «سیره» آمده، چنین است:

«پس از پایان غزوه خندق و بازگشت احزاب از گرد مدینه، پیغمبر به علت عهدشکنی یهود بنی قریظه به جنگ آنان رفت و آنها را در حصار گرفت. پس چون مدت محاصره دراز بکشید و ایشان خود را هیچ چاره ندیدند، تن در دادند و به حکم سید علیه السلام از قلعه فرود آمدند و درها بسپردند. و چون ایشان بیامدند، قوم اوس از انصار به خدمت سید (محمد) علیه السلام آمدند و گفتند: یا رسول الله، بنی قریظه دوستان مایند و ایشان را به ما سپار. سید علیه السلام قوم اوس را گفت که اگر من حکمیت در باره بنی قریظه را به یکی از شما سپرم شما راضی باشید؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. پس سید علیه السلام گفت: من حکمیت را به سعدبن معاذ که بزرگ شما است سپردم و آنچنانکه وی حکم کند ما راضی شویم و کسار بدان کنیم. ایشان گفتند ما نیز راضی ایم... و چون سعدبن معاذ بیامد و بنشست، مهاجر و انصار گفتند: یا سعد، سید علیه السلام ترا حکم گردانیده بر

بنی قریظه، اکنون تا چه حکم کنی در حق ایشان؟ سعد روی به انصار کرد و گفت: شما در عهد خدای هستید که هرچه من فرمایم در حق ایشان، آنرا بجای آورید؟ گفتند: بلی. بعد از آن روی به پیغمبر علیه السلام کرد و همین پرسش را از او کرد، و سید علیه السلام همین پاسخ را بدو داد. پس وی گفت: حکم من در بنی قریظه آن است که هرچه مردان ایشانند جمله را بکشند، و هرچه زنان و فرزندان ایشانند آنرا برده گردانند، و مال ایشان را نیز به تمامی میان مسلمانان قسمت کنند. چون وی این سخن بگفت، سید علیه السلام گفت: ای سعد، این حکم که تو در بنی قریظه بکردی چنان است که در بالای هفت آسمان بکرده اند. پس بفرمود تا در بازار مدینه خندقی فرو بردند و جهودان را یکی یک آوردند و گردن بزدند و در آن خندق انداختند، تا ۹۰۰ مرد از ایشان گردن بزدند. و میان آنها زنی بود که یکی از محاصره کنندگان مسلمان قبیل را با سنگی که از فلاخن پرتاب کرده بود کشته بود. در جریان کشتار، این زن با عایشه مشغول صحبت بود و غالباً به صدای بلند میخندید، تا وقتی که او را احضار کردند. خود عایشه در این مورد میگوید: از او پرسیدم با تو چه کار دارند؟ خندید و گفت میخواهند سرم را ببرند. پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه من هم یکی از آنها را کشته ام. آنگاه خدا حافظی کرد و رفت و سرش را بریدند. بخدا قسم که هیچوقت چهره آرام او را در لحظاتی که میدانست در چند قدمی مرگ است فراموش نمیکنم^۱. به نوشته ابن سعد، در تمام این جریان پیامبر خود خاموش در گوشه ای نشسته بود و ناظر مجازات دشمنان خدا و رسول بود. سرانجام، در فرارسیدن شب آخرین یهودیان بنی قریظه در نور مشعل ها سر بریده شدند، در حالیکه با هر سر تازه ای که بریده میشد مسلمانان فریاد الله اکبر برمیداشتند.

به روایت ابن هشام سعد اندکی پس از فتوای قتل عامی که داده بود خودش از زخمی که برداشته بود درگذشت، و بسا توجه به درجه تقدس او عرش خدا از مرگش لرزید. پیغمبر پس از پایان این

۱ - سیره ابن هشام، ص ۷۵۴-۷۵۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵.

کشتار دسته جمعی، بیوه یکی از مقتولین را که نامش ریحانه و زنی بسیار زیبا بود برای خود نگاه داشت، و این زن اندکی بعد مسلمان شد^۱. سایر زنان و کودکان نیز به غلامی فروخته شدند. پژوهشگران غربی متعددی در این باره متذکر شده اند که این درست نحوه عملی است که تورات اجرای آنرا در مورد زنان و کودکان اقوام مغلوب از یهودیان خواسته بود: «... و چون یهوه خدایت آنانرا بدست تو بسپارد پس جمیع مردانش را به دم شمشیر بکش و زنان و اطفال و حیوانات و آنچه را که در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (تورات، سفر تثنیه، باب بیستم، ۱۰-۱۴). در خود قرآن آیه هایی از سوره های انفال و سوره احزاب به همین ماجرا اختصاص یافته اند: «اگر به صلح گزاشیده بودند پس تو نیز بدان میگرانی، لیکن اگر خواهند با تو نیرنگ کنند، خداوند ترا برای یاری بر مؤمنان بس است» (انفال، ۶۱ و ۶۲)، «و خداوند آن دسته از اهل کتاب را که با احزاب (منافقان) همدلی داشتند از خانه هایشان بیرون آورد و رعب در دلشان افکند تا گروهی از آنانرا بکشید و گروهی دیگر را به اسارت گیرید» (احزاب، ۲۶)^۲.

روایات نقل شده در تاریخ طبری حاکی از آنند که در ماجرای بنی قریظه جبرئیل شخصاً نقشی اساسی داشته است: «... هنگام ظهر همانروز جبرئیل پیش پیمبر خدای آمد. ابن شهاب زهر می گوید که جبرئیل عمامه ای از استبرق بر سر داشت و بر استری که زین داشت و قطیفه ای دیبا بر آن بود سوار بود. پرسید: ای پیمبر، سلاح بنهاده ای؟ پیمبر گفت: آری! جبرئیل گفت: اما فرشتگان سلاح ننهاده اند و اینک از تعاقب قوم میآیم. خدا فرمان میدهد که

۱ - سیره ابن هشام، ص ۶۷۹.

۲ - در باره یهودیان مدینه، شرح جامعی را در بررسی Hartwig Hirschfeld میتوان یافت:

Essai sur l'histoire des juifs de Medine. Revue des Etudes juives, Paris, 1883.

بسوی بنی قریظه روی و من نیز بسوی آنها میروم» و: «پیمبر پیش از آنکه به بنی قریظه برسد در صورین به یاران خود گذشت و از آنها پرسید: کسی را دیدید؟ گفتند: آری، دحیه بن خلیفه کلیبی را دیدیم که از اینجا گذشت و به استری سپید سوار بود که زین داشت و قتیفه ای دیبا بر زین بود. پیمبر گفت: این دحیه نبود، جبرئیل بود که خداوند او را به سوی بنی قریظه فرستاده است تا حصارهایشان را بلرزاند و ترس در دلشان افکند»^۱.

قرآن و مسیحیان

رابطه پیامبر و پیروان او در سالهای مدینه با مسیحیان این شهر و بطور کلی همه مسیحیان عربستان، کمابیش مسیری مشابه روابط آنها با یهودیان، منتها با فراز و نشیبهایی کمتر داشته است. این روابط در آغاز بسیار خوب بود. نجاشی (پادشاه مسیحی حبشه) با نخستین مسلمانان که بر اثر شرایط نامساعد مکه به دستور پیامبر به کشور او مهاجرت کرده بودند با مهربانی رفتار کرده و آنها را مورد حمایت خود قرار داده بود. این حسن رابطه بعداً در خود قرآن منعکس شد: «همانا سختدلترین مردمان را در برابر مسلمانان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت، و در عوض خواهی دید که نزدیکترین مردم در دوستی با کسانی که (به اسلام) ایمان آورده اند آنهايي هستند که خود را نصاری (مسیحی) مینامند، زیرا که در جمع ایشان کشیشان و رهبانانی وجود دارند که هیچ غروری در سر ندارند، و چون آنچه را که بر پیامبر وحی شده است بشنوند اشک در دیده آورند، بخاطر آنکه حقیقت را در آن یافته اند، و گویند: خداوندا، همانسا که ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان جای ده. برای چه ما به پروردگار و بدانچه ما را از حق بیاید ایمان نیاوریم و انتظار آن مداریم که خداوند ما را با راستان همنشین کند؟ و چون چنین گویند، خداوند نیز در پاداش آنانرا بهشت جاوید نصیب کند که در آن جویسهای زلال جاری

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳.

است و جاودانه در آن خواهند ماند، که این پاداش نکوکاران است» (مانده، ۸۲-۸۵). در این راستا حتی حواریون دوازده گانه عیسی در قرآن «انصار» نام گرفته اند: «و هنگامیکه عیسی کفرگویی ناساوران را شنید پرسید: انصار من در راه خدا کیانند؟ و حواریون گفتند انصار خداوند ماییم که به خدا ایمان داریم و تو گواه مسلمانی ما باش» (آل عمران، ۵۲). در آیه چهارم سوره صف همین اصطلاح «انصار» برای حواریون عیسی تکرار شده است. این تذکر بیمورد نیست که اصولاً اصطلاح نصاری برای نامیدن مسیحیان که آنرا با انتساب عیسی به ناصره مرتبط دانسته اند از نظر مفسرین متعددی با همین عنوان انصار مربوط میشود. در همین زمینه، قرآن همه معجزاتی را که در انجیل ها به عیسی نسبت داده شده مورد تأیید قرار داده و حتی از دو معجزه دیگر او نیز نام برده است که در خود انجیلها بدانها اشاره ای نشده است (آل عمران، ۴۶ و ۴۹؛ مانده، ۱۱۰؛ مریم، ۲۹ و ۳۰ و ۳۱) ولی بطور غیرمستقیم از کتاب حبشی معجزات عیسی گرفته شده اند.

واقعه تصرف خیبر که بدنبال آن گروهی از مسیحیان به اصالت پیامبری محمد گردن نهادند، موضوع آیه هایی از قرآن قرار گرفته که در آنها از آنان تجلیل شده است: «آنانیکه پیش از این برایشان کتاب فرستادیم (انجیل) از زمره مؤمنانند، و هرگاه که سخن ما برایشان خوانده شود گویند که بدان ایمان آوریم، زیرا که حق است که از جانب پروردگار ما آمده است، و همانا که ما پیش از این نیز از مسلمانان بودیم» (قصص، ۵۲-۵۵).

غالباً متذکر شده اند که محمد شخصاً با ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه که مسیحی بود دوستی نزدیک داشت و این دوستی تا به آخر نیز برقرار ماند. گفته میشود که ورقه حتی قسمتی از انجیل را به عربی ترجمه کرده بود.

انتظار پیامبر ظاهراً این بود که مسیحیان عربستان بخلاف یهودیان واکنش مساعدی به آئین او نشان دهند و در بهترین صورت اصولاً بدین آیین بگروند: «ما عیسی بن مریم را از پی پیمبران پیش

از او فرستادیم تا آنچه را که در تورات آمده بود تصدیق کند، و به خود او انجیل را عطا کردیم که در آن نور و هدایت نهفته بود تا مؤسسه آنچه پیش از او در تورات آمده بود باشد و رهنمایی و انسدرزی برای آنها که ایمان آورده اند، و برای اینکه پیروان انجیل مردمان را بر پایه آنچه خداوند در این کتاب مقرر فرموده بود مورد داوری قرار دهند. و این کتاب را (قرآن) نیز به حق برای تو فرستادیم تا تأیید بر حقیقتی باشد که در اختیار او (عیسی) نهاده شده بود. لاجرم میان کسان بر مبنای آنچه قرآن نازل فرموده داوری کن و خود را تابع خواستهای آنان قرار مده تا بدین خاطر از آنچه بر تو وحی شده است روی بگردانی. ما برای هریک از آنان روشی و قانونی مقرر داشتیم» (مسائده ۴۶-۴۸).

ولی این انتظار در جریان عمل تحقق نیافت و جوامع مسیحی باوجود برخورد بسیار بهتر خود با آیین تازه، از گرویدن بدان سر باز زدند. در این راستا اختلاف نظر اساسی طرفین در باره اصل تثلیث مسیحی بود، هرچند که در عمل پای منافع اقتصادی و اجتماعی بسیاری نیز در کار بود: «کسانی که گویند خدا همان مسیح فرزند مریم است به راه کفرگویی میروند، زیرا کیست که اگر خدا قصد نابودی مسیح فرزند مریم و مادر او و همه مردم جهان را داشته باشد بتواند با او رویارویی کند؟» (مانده، ۱۷). «ای اهل کتاب، در اجرای کیش خود غلو مکنید و در باره خداوند جز آنچه حق است چیزی مگویند. در این تردید نیست که عیسی بن مریم رسول خدا است و کلام اوست که به مریم فرود آمده است و روحی است که از او نشأت میگیرد. درینصورت به خدا و پیامبران مؤمن باشید و سخن از «ثلاث» بر زبان میاورید. برای شما بهتر است که بدین گفته پایان دهید، زیرا که خداوند خدایی یکتا است و منزّه است از آنکه فرزندی داشته باشد» (نساء، ۱۷۱). «خداوند گفت: ای عیسی بن مریم، آیا تویی که به مردمان گفتی: مرا و مادرم را خدایانی در مقامی پایین تر از خدا بحساب آورید؟ پاسخ داد: بار خدایا، منزّه باد جلال تو! بمن نرسد که بگویم آنچه را که حقی بر گفتنش ندارم! اگر چنین گفته بودم، تو آنرا دانسته بودی، زیرا تو میدانی که در نهاد من چه میگذرد و من نمیدانم که در نهاد تو چه

میگذرد. تویی که دانای نادانسته‌ها (علام الغیوب) هستی! من بدانان همان را گفتم که تو مرا به گفتن آن خوانده بودی. گفتم که خداوند من و خداوند خودتان را بپرستید. تا آن زمان که در میان ایشان بودم گواهی بر آنان بودم، و از آن هنگام که مرا بنزد خویش خواندی خود مراقب ایشان، زیرا که تو بر همه چیز گواهی. اگر اکنون مجازاتشان کنی، بهر حال بندگان تواند و اگر آنانرا ببخشی، در شأن تو است که عزیز و دانایی. و خدا فرمود: امروز روزی است که صداقت راستگویان ایشان را سودمند آید، زیرا نصیب آنان باغهای بهشت است که در آنها جویبارهای زلال روانند و آنان بخاطر رضایت خداوند جاودانه در آن رستگار خواهند بود. پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آنها است خداوند را است که بر همه چیز توانا است» (مانده، ۱۱۶-۱۲۰).

این دوگانگی دیدگاهها با مرور زمان بالا میگیرد و بصورت عتاب درمیآید: «آنهايي که میگویند خدا سومین از ثلاثه است به راه کفر میروند، زیرا که خدایی جز خدای یکتا نیست و اگر اینان دست از گفتن چنین سخنانی برندارند، عذابی الیم در انتظار کفرگویان خواهد بود» (مانده، ۷۳). «اینها (نصاری) کشیشان و رهبانانسان را، و مسیح پسر مریم را، در جای خدا گذاشتند، در حالیکه بدانان فرمان داده شده بود که جز خدای یگانه خدایی را نپرستند، که منزه است از آنکه شریکی برایش قائل شوند» (توبه، ۳۱).

در مراحل بعدی، مسیحیان مورد حملات مستقیم تری قرار میگیرند: «و از میان آنانکه خود را نصاری خواندند و گفتند که ما با ایشان پیمان داشتیم کسانی بخشی از آنچه را که بدانان یادآور شده بودیم از یاد بردند و لاجرم ما نیز تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه برانگیختیم، و دیر نباشد که خدا بر آنچه کرده اند آگاهیشان دهد» (مانده، ۱۴). «بسیاری از کشیشان و راهبان اموال مردم را به ناروا میخورند و آنانرا از راه خدا باز میدارند. همانا اینهایی را که زر و سیم گرد میآورند بی آنکه هیچ بخشی از آن را در راه خدا صرف کنند، به عذابی دردناک آگاه ساز، در آن روز که این سیمها و زرها در آتش

جهنم تفته شوند و در راه داغ خسوردن بر پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان بکار روند، و بدانان گفته شود که اینست آنچه برای خویش اندوختید، و اکنون طعم اندوخته‌هایتان را بچشید» (توبه، ۳۴ و ۳۵). سرانجام، مسیحیان و یهودیان در ردیف یکدیگر قرار می‌گیرند و از مسلمانان خواسته می‌شود که هیچکدام آنها را بدوستی نگیرند: «... و گفتند کسی به بهشت در نیاید مگر آنکه جهود یا ترسا باشد، و این آرزوی واهی آنان است. بدانان بگو که اگر راست می‌گویید بر این ادعا دلیلی استوار بیاورید، زیرا که در واقع هر آنکس که روی به خدا آورد و نکوکار باشد از پروردگار خود پاداش خواهد گرفت، نه بیمی در دل خواهد داشت و نه اندوهی» (بقره، ۱۱۱ و ۱۱۲). «... یهودان گفتند که ترسایان در راه حق نیستند، و ترسایان نیز گفتند که یهودان در راه حق نیستند، و با اینهمه هر دوی آنها اهل کتابند. کسانی که هیچ نمیدانند بنوبه خود همین سخنان را بر زبان می‌آورند. همه اینها در روز رستاخیز در باره اختلاف نظرهایشان مورد داوری خداوند قرار خواهند گرفت» (بقره، ۱۱۳). «ای رسول، یهودان و ترسایان تا وقتی که تو به راه آنان نرفته باشی از تو خرسند نخواهند بود. بدانان بگو که راه هدایت فقط راه خدا است» (بقره، ۱۲۰). «... و گفتند یهودی شوید یا نصاری شوید تا هدایت یابید. بدانان بگو: نه، برای هدایت به دین ابراهیم روی آورید که حنیف (یکتاپرست) راستین بود و نه از جمله مشرکان» (بقره، ۱۳۵). «جهودان و ترسایان گفتند که ما فرزندان خدا و محبان اویم. بگو: در اینصورت برای چه شما را بابت گناهانتان کیفر میدهد؟ نه! شما فقط بشرهایی از جمله آفریدگان اوید، که از آنها هر که را خواهد بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند» (مائده، ۱۸). «یهودان گفتند که عزیر پسر خدا است^۱، و نصاری گفتند که مسیح پسر خداست. این است آنچه گفتند و همان را گفتند که کافران پیش از آنها نیز گفته بودند. خدا

۱ - این «عزیر» که در تورات و سایر کتابهای مذهبی یهود نامی از او برده نشده، شناخته شده نیست.

بکشدهشان که چنین دروغ میگویند» (توبه، ۳۰). «اگر اینان تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خداوند برایشان فرستاده شده بود پاس میداشتند همانا از نعمتهای آسمانی و زمینی برخوردار میشدند^۱. البته میان اینان کسانی میانه رو نیز وجود دارند ولی بیشترشان به راه بد میروند» (مائده، ۶۵ و ۶۶). «ای کسانی که ایمان آورده اید، زنهار یهودان و ترسایان را دوست مگیرید، زیرا که آنان در هر احوال دوستان یکدیگرند و هر آنکس از شما نیز که با آنان دوستی کند خود از جمله ایشان خواهد بود، و همانا که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند» (مائده، ۵۱). «ای اهل ایمان، کسانی را که دین شما را مورد ریشخند و بازی قرار میدهند، چه از آنهایی باشند که پیش از شما کتاب بدیشان نازل شده بود، و چه از کافران باشند، دوست مگیرید و از خدا بترسید» (مائده، ۵۷).



گذشته از آیاتی که مستقیماً با رویدادهای سیاسی یا نظامی و یا اجتماعی و اقتصادی معینی مربوط میشوند، آیه های متعدد دیگری نیز در سوره های مدنی قرآن به مسائل یا به اشخاص یا وقایع خصوصی کاملاً مشخصی ارتباط دارند که طبعاً نمیتوانند جنبه عام داشته باشند. بخش مهمی از این آیه ها به زندگی شخصی پیامبر مربوطند و بخشی دیگر به رویدادهای معینی که نزول قوانین و مقررات مختلف جزایی یا حقوقی اسلامی بنا به تفسیر مفسران سرشناس قرآن، در ارتباط با آنها صورت گرفته است. نمونه هایی از این دو دسته از آیات بدینقرارند:

سالهای قمری – تثبیت سال قمری بعنوان سال رسمی آئین اسلام و تأکید بر اینکه این قانونی است که از ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و قابل تغییر یا تعدیل نیست، در آخرین سفر

۱ – در اصل: «آنچه بالای سرشان است و آنچه در زیر پایشان است».

حج پیامبر در سالهای مدینه صورت گرفت. سنت سال و ماه قمری در عربستان پیش از اسلام نیز برقرار بود، منتها در جریان عمل رسم بر این شده بود که هر چند سال یکبار بصورت آنچه امروز کبیسه نامیده میشود، ماهی اضافی برای سال قائل شوند تا گاهشماری کلی با سال خورشیدی که زندگی کشاورزی براساس آن تنظیم میشد هماهنگ شود، زیرا هر سال قمری ۱۰ یا ۱۱ روز با سال خورشیدی تفاوت داشت. ابن اسحاق فهرستی از اسامی کاهنسانی را که براساس محاسبه های نجومی خود (طبق ضوابط بابلی و کلدانی) مسئول این فعل و انفعال بودند نقل کرده است. ولی محمد این سنت دیرینه را لغو کرد و بموجب دو آیه سوره توبه که در جریان انجام مراسم حج در سال دهم هجری اعلام شد، مقرر داشت که تقویم مورد قبول در اسلام منحصرآ تقویم قمری باشد که در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و ماههای حرام چهارگانه نیز بهمان صورت سنتی که از هنگام آفرینش آسمانها و زمین توسط پروردگار وضع شده است ماههایی باشند که طی آنها اجازه هیچگونه عمل جنگی به مسلمانان داده نمیشود، هرچند که بعد از آن این قانون آسمانی در هیچیک از جنگهای جهانگشایی از جانب مسلمانان رعایت نشد: «شمار ماههای سال آنطور که در لوح محفوظ ثبت شده، از نظر خداوند دوازده ماه است که در روز آفرینش آسمانها و زمین به استقرار آنها اراده فرموده است و از میان آنها چهار ماه ماههای حرامند. چنین است مشیت استوار خداوند، که نباید در طول آنها با تخطی از این سنت به نفس خود زیان رسانید. همانا که ماه فراموشی (کبیسه) ابداع کفرآمیزی است که کافران بدان گمراه شوند، زیرا که اینان سالی آنرا حلال شمارند و سال دیگر حرام، تنها برای اینکه در باره ماههایی که خداوند آنها را حرام دانسته است به توافقی دست یابند، و بدین منظور آنچه را که خداوند حرام کرده است حلال بحساب میآورند. کار ناپسند آنان خودشان را خوش نماید، ولی خداوند کافران را هدایت نمیکند» (توبه، ۳۶ و ۳۷).

همسران پیامبر و موضوع حجاب

«ای کسانی‌که ایمان آورده اید، اگر لازم آید که در باره متاعی از همسران پیامبر چیزی بطلبید، از پشت پرده با ایشان گفتگو کنید که این هم برای دل‌های شما و هم برای دل‌های آنان پاک‌تر است» (احزاب، ۵۲). مفهوم «حجاب» در این آیه پرده ای است که میباید میان مراجعه کنندگان و همسران پیامبر فاصله باشد. در مواردی اتفاق افتاد که مخالفان پیامبر به برخی از همسران او که از خانه خارج شده بودند کلمات زشت گفتند و بعد عذر آوردند که آنها را نشناخته‌اند، در حالیکه درست بهمین جهت بدانان اهانت کرده بودند که آنان را شناخته بودند. آیه دیگری از همین سوره احزاب بعداً در ارتباط با این موضوع ابلاغ شد: «ای پیامبر، به همسرانت و به دخترانت و به همسران دیگر مؤمنان بگو که پوشش‌های خود را بر همه اندام خود فروه‌لند (بدین علیهن من جلابیهن) تا اگر شناخته شوند مورد آزار قرار نگیرند» (احزاب، ۵۹). بعد از آن آیه ای از سوره نور این تلاش پیشگیرانه را برای جلوگیری از تحریکات ایزدایی مخالفان علیه مسلمانان مدینه و خانواده هایشان بصورتی قاطع‌تر درآورد: «به مردانی که ایمان آورده‌اند بگو که نگاه‌های خود را فرود آورند و پاکدامن باشند که این برایشان بهتر است و خدا بر آنچه میکنند نیک آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو که آنان نیز نگاه‌هایشان را فرود آورند و پاکدامن باشند، و از اندام خود جز شکل برونی آنرا نشان ندهند و ترکیب واقعی آنرا تنها به همسران و پدران خود یا پدران همسرانشان، و به پسران خود یا پسران همسرانشان، یا برادران خودشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا به کنیزان و غلامانشان یا به خدمتکاران مذکری که آلت رجولیت نداشته باشند، و یا به پسران نابالغ نشان دهند» (نور، ۳۱). «به زنانی که دیگر امکان بچه آوردن ندارند و در نتیجه امکان شوهر کردن نیز ندارند ایرادی بر اینکه حجاب بردارند نمیتوان گرفت، بشرط آنکه همه پستی‌ها و بلندیهایشان را نشان ندهند، با اینوصف برای آنان نیز بهتر است که از اینکار خودداری کنند» (نور، ۶۰). بدین ترتیب بود که قانون حجاب صرفاً در

رتباط با شرایط زمانی و مکانی مدینه در سالهای اولیه بعد از هجرت وضع شد، ولی بعداً بصورت یک قانون عمومی در آمد، و قریباً همیشه بعنوان یک اهرم فشار از جانب کارگزاران حکومتی یا مذهبی جهان اسلام مورد بهره گیری قرار گرفت.

آیاتی از قرآن اختصاصاً به همسران معین پیامبر مربوط میشوند، از قبیل آیه های مربوط به عایشه و تهمتی که بدو وارد آمده بود، یا آیات دیگری که در زیر بدانها اشاره میشود:

زیدبن حارثه برده ای بود که از جانب خدیجه به همسرش محمد اهداء شده بود. ولی محمد او را آزاد کرد و با توجه به رشادت وی در جنگهای بدر و احد و خندق و غیره او را به فرزند خواندگی برگزید و زن زیبایی بنام زینب بنت جحش از خویشاوندان خود را نیز به همسری بدو داد. ولی یکروز که بی خبر به خانه زید رفت با گشودن در زینب را نیمه برهنه دید و جایجا شیفته او شد، و زید که این موضوع را دریافت به شتاب زنش را طلاق داد تا محمد امکان ازدواج با او را داشته باشد، اشکال این بود که در سنت عرب زن پسرخوانده از محارم حساب میشد و زناشویی با او امکان نداشت. در این هنگام بسود که نزول آیه ای یکبار دیگر مشکل را حل کرد: «... وقتیکه زید از همسرش متمتع شد ما آن زن را همسر تو گردانیدیم تا از این پس بر مؤمنان در ازدواج با زنان پسرخواندگان در وقتی که شوهرانشان از آنها متمتع شده باشند حرجی نباشد. بر پیامبر ایرادی از بابت آنچه خداوند پیش از این نیز بر گذشتگان روا داشته بود و اینک به خود او اجازه آنرا داده است نیست، زیرا که آنچه خدا خواسته باشد تغییر نمیکند» (احزاب، ۳۷).

آیه دیگری از قرآن که بهمین اندازه بطور مستقیم با زندگانی خصوصی محمد ارتباط دارد، مربوط به ماریه قبطیه کنیزی است که از مصر برای پیامبر هدیه فرستاده شده بود. حفصه، دختر عمر و همسر دیگر پیامبر، آن دو را در غیاب عایشه در بستر او یافته بسود و محمد از حفصه خواسته بود که ازین بابت به عایشه چیزی نگوید، ولی حفصه آنرا با عایشه در میان گذاشت و محمد که ایسن را دریافت از

حفصه گله کرد. وی پرسید که بر این راز چگونه آگاه شده است، و محمد گفت که این را خداوند بدو خبر داده است: «... وقتیکه پیغمبر با یکی از همسران خود مطلبی را بصورت راز گفت و لسی او آنرا با دیگری در میان نهاد، خداوند پیامبرش را از این موضوع آگاه کرد و پیامبر نیز بخشی از این امر را برای همسرش فاش کرد و بخشی دیگر را پنهان نگاه داشت. آن زن (حفصه) پرسید: چه کس ترا بر این ماجرا آگاه ساخته است؟ پاسخ داد: آنکس که بر همه چیز آگاه است مرا بر آن خبر داده است. اگر اکنون شما دو نفر به خدا بازگردید نشان داده اید که دلهایتان به راه نکو رفته است، اما اگر علیه پیغمبر با هم اتفاق کنید دانسته باشید که خداوند مولای او است و جبرئیل و همه مردان صالح در جمع مؤمنان و ملاتک یاران و یاوران اویند». (تحریم، ۳ و ۴)

آیه دیگری در همین راستا در شرایطی نازل شد که برخی از همسران پیامبر بعنوان اعتراض علیه روش تبعیض آمیز او با یکدیگر دست همبستگی داده بودند، بطوریکه وی نزدیک به یکماه با هیچیک از آنها رابطه زناشویی نداشت، و ازین حیث وضع نامطلوبی برای پیامبر و خود آنان پیش آمده بود. بنا به گفته زمخشری، پیامبر در آن تاریخ نه همسر داشت که نسبت به پنج تن از آنان رعایت نوبت را نمیکرد و در عوض چهار تن دیگر را منظمأ به سوی خود میخواند. دو آیه ای که این مشکل را حل کردند این آیه های سوره احزاب بودند که: «ای پیامبر، ما همه زنانی را که کابینشان را پرداخته ای و جاریه هایی را که بصورت غنیمت بدست آورده ای... و نیز زنان مؤمنه ای را که خویشان را به پیغمبر اهداء کنند بر تو حلال کردیم و این امتیازی است که خاص تو است و مربوط به سایر مؤمنان نیست، که تکلیف آنها را جداگانه معین کرده ایم، و این بدان نظر است که بر تو در این باره هیچ حرجی نباشد. لازم نیست در همبستری با زنان خویش نوبت را مراعات کنی. هر یک از آنها را که خواستی به نزد خود بخوان و هریک را هم که نخواستی کنار بگذار، که بر تو در این باره ایرادی نیست و در ترک آنها آزادی و اختیار کامل داری. و البته برای خودشان نیز این بهتر است» (احزاب، ۵۰ و ۵۱).

ظاهراً پس از نزول این آیه بود که چنانکه در چندین روایت معتبر اسلامی آمده، عایشه این جمله معروف را خطاب به پیامبر گفته بود که: «می بینم خدایت در انجام خواسته‌های تو خیلی شتاب دارد!».

مراجعات پیامبر

آیاتی دیگر هستند که هرچند ارتباط با همسران پیامبر ندارند، ولی منحصر به زندگانی خصوصی و روزمره شخص محمد مربوط میشوند و طبعاً نمیتوان آنها را «قوانین ازلی و ثابت و تغییرناپذیر الهی» نامید: «ای رسول، آنهایی که ترا از پشت حجره هایت به صدای بلند میخوانند اکثراً شعوری ندارند، زیرا که اگر شعور داشتند صبر میکردند تا تو از خانه ات بیرون آیی و حضوراً با تو گفتگو کنند» (حجرات، ۴ و ۵). «ای کسانی که ایمان آورده اید، سرزده به خانه های پیغمبر وارد مشوید مگر آنکه قبلاً شما را به سفره اش دعوت کرده باشد، و در اینصورت نیز زودتر از وقت غذا نیایید، و وقتی هم که غذا خوردید برای سرگرمی به گفتگو نپردازید که این کار شما پیامبر را آزار میدهد ولو آنهم که از اظهار آن شرم داشته باشد» (احزاب، ۵۳). «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و بر سر او فریاد مزنید، آنطور که میان خودتان به یکدیگر فریاد مینید» (حجرات، ۲).

تعدد زوجات

در مورد تعدد زوجات نیز شرایط مشابهی در پیش آمد. در دوران پیش از اسلام این امر یک سنت رایج جامعه مدینه نبود. البته در وقایع نگاریهای اولیه، بخصوص در «طبقات» ابن سعد، نمونه های متعددی از مردانی را که بیش از یک زن داشته اند میتوان یافت، ولی بهمان اندازه نمونه های زنانی را نیز میتوان یافت که بیش از یک شوهر داشته اند، زیرا در عربستان پیش از اسلام سیستم رایج هنوز سیستم مادرسالاری بود و نه پدر سالاری. در این سیستم مردان به قبیله مادری خود وابسته بودند و اموال آنان نیز بطور اشتراکی به

سرپرستی برادر تنی مادر اداره میشد. زنان همیشه در خانه خانوادگی میماندند ولی شوهران گاه بگاه بدانجا میرفتند، و چون این زنان غالباً چند شوهر داشتند، تقریباً همیشه یکی از آنان در آنجا بود. این سیستم مادرسالاری در بیشتر جاهای عربستان برقرار بود، هرچند در مراکز مختلفی سیستم پدرسالاری وجود داشت که مکه یکی از آنها بود، و این تحول که در زمان هجرت نسبتاً تازگی داشت مربوط بدان بود که اندک اندک همبستگی قبیله ای بر اثر شرایط تازه اقتصادی جای خود را به تمایل مردان قبیله به مالکیت شخصی اموالی داده بود که قبلاً مالیه عمومی و مشترک قبیله محسوب میشدند، ولی در این شرایط تازه، پس از مرگ پدر میتوانستند به فرزندان او، بخصوص پسرانش تعلق گیرند.

حدیثهای اسلامی تاریخ نزول آیه های مربوط بدین شرایط تازه را اندکی بعد از جنگ احد دانسته اند، زیرا در این جنگ ۷۰ تن از مردان سرشناس جامعه مسلمانان مدینه به هلاکت رسیدند، و این امر در شرایط آنروزی عربستان فاجعه بزرگی بود. با از دست رفتن این عده، شمار بیوه های آنان و در نتیجه یتیم هایی که از آن پس وظیفه نگاهداریشان بعهدہ جامعه نوپای مسلمان مدینه محول میشد به چند صد نفر بالغ میشد، و محتوای دو آیه ای که در ارتباط با وضع این بیوگان و یتیمان آمده اند و در آنها بصراحت از تعدد زوجات سخن گفته میشود واکنشی در برابر همین مسئله است: «اموالی را که تعلق به یتیمان دارد بدانان بدهید و زشت را در جای زیبا نگذارید و آنچه را که مال آنها است با مال خود درنیامیزید که این گناهی بزرگ است... و اگر بیم داشته باشید که در این باره نسبت به یتیمان چنانکه باید به عدالت عمل نکنید، در اینصورت دو یا سه یا چهار زن را به همسری بگیرید، ولی اگر در این مورد نیز بیم از بیعدالتی داشته باشید تنها یک زن بگیرید یا با کنیزانی که در تملک شما نیستند درآمیزید» (نساء، ۲ و ۳).

در عربستان صدر اسلام، بعلت غزوات مذهبی که بر جنگهای قبیله ای مزید شده بود، اصولاً شمار مردان کشته شده و بهمان نسبت تفاوت تعداد میان مردان و زنان افزایش یافته بود، بخصوص با توجه

باینکه اسلام رسم دوران جاهلیت عرب دائر بر زنده به گور کردن دختران نوزاد را ملغی کرده بود: «فرزندان خود را از بیم تهیدستی مکشید، زیرا خداوند ضامن روزی رسانیدن بدانهاست و کشتنشان گناهی بزرگ است» (اسرا، ۳۱). «وقتیکه به یکی از اینان خبر تولد دختری را برایش بدهند، چهره از خشم سیاه کند و خشمگینانه از بسابت بدبختی که نصیب او شده است از دیگران کناره گیرد و از خود بپرسد که آیا این نوزاد را با همه سرشکستگی که برایش آورده است نگاه دارد یا او را در خاک مدفون کند؟ آیا این داوری ناپسندیده نیست؟» (نحل، ۵۸ و ۵۹).

قانون اسلامی مشروعیت تعدد زوجات قانونی بود که تنها برای پاسخگویی به شرایط زمانی و مکانی عربستان صدر اسلامی وضع شده بود، در جامعه ای که اصولاً مسئله برابری حقوق زن و مرد در آن مطرح نبود. ولی چنین قانونی منطقاً نمیتوانست برای همیشه قانون آسمانی جوامعی نیز منظور شود که برداشتهای اجتماعی و فرهنگی آنها اصولاً این اجازه را که مرد بیش از یک زن داشته باشد در هیچ شرایطی بدانها نمیدهد، و بخصوص در شرایطی که یک آئین توحیدی دیگر (که قرآن آن را اکیدا مورد تأکید قرار داده است) در همین باره از زبان پیامبر اولوالعزم دیگری بنام عیسی قاطعاً فتوا داده است که مرد جز یک زن نمیتواند داشته باشد، زیرا «مرد و زن پس از زناشویی دیگر دو تن نیستند، بلکه یک تن واحدند» (انجیل متی، باب پنجم، ۲۷ و ۲۸، و باب نوزدهم، ۴-۶؛ انجیل مرقس، باب دهم، ۶-۹).

.....
شان نزول آیاتی چند در ارتباط با مسائلی دیگر، از جانب طبری، مفسر بزرگ قرآن، در تاریخ کبیر او چنین تعیین شده است:
در چگونگی تغییر قبله: «وقتی که پیامبر در مکه بود مسلمانان سوی بیت المقدس نماز میکردند و پس از هجرت به مدینه نیز تا شانزده ماه همچنان سوی بیت المقدس نماز میسپردند، چنانکه یهودان میگفتند: پیامبر و یاران وی نمیدانستند قبله شان کجاست، و ما هدایتشان کردیم. و پیامبر این را خوش نداشت. و در همان هنگام

خداوند این آیه را نازل فرمود که: روی خود به سوی مسجدالحرام کن و همه مسلمانان نیز هر جا که باشند رو به سوی آن کنند. آنهایی که کتاب آسمانی دارند میدانند که این حقی است که از جانب پروردگارشان آمده است، و خدا بر آنچه میکنند آگاه است» (بقره، ۱۴۴).^۱ این توجیه تکمیلی نیز در همان سوره آمده است که: «ناباوران میگویند چه چیز باعث آن شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند روی بگردانند و به کعبه روی آورند؟ بدانان بگو که این کار را از آن کردیم که دریابیم چه کسانی از پیامبر ما پیروی میکنند و چه کسانی از او روی برمیگردانند» (بقره، ۱۴۰).

... و در چگونگی برقراری روزه: «در همین سال (سال دوم هجری) روزه ماه رمضان مقرر شد، و به قولی این به ماه شعبان بود. و این چنان بود که وقتی پیامبر به مدینه آمد دید که یهودان به روز عاشورا (دهم ماه محرم) روزه میدارند، و از آنها سبب پرسید. گفتند که این روزی است که خداوند آل فرعون را غرق کرد و موسی و همراهان وی را نجات داد. پیامبر فرمود: حق ما نسبت به موسی از آنها بیشتر است. و آن روز را روزه بداشت و بگفت تا کسان نیز روزه بدارند. و چون روزه ماه رمضان مقرر شد دیگر نگفت که به روز عاشورا روزه دار شوند، ولی از آن منع نیز نفرمود»^۲.

... و چگونگی برقراری سنت قربانی: «پس از جنگ بنی قینقاع پیامبر به مدینه بازگشت و این به روز دهم ذی الحجه بود، و گویند که پیامبر و توانگران اصحاب در آنروز برای نخستین بار قربانی کردند، و او با مردم به نمازگاه رفت و نماز گذاشت و به دست خویش دو بز، و به قولی یکی، ذبح کرد، و جابرین عبدالله گوید که این اولین عید قربان بود که مسلمانان پیا داشتند و ما، در بنی سلمه آنرا انجام دادیم و هفده گوسفند کشتیم»^۳.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۱.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۲.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۹۹.

... و چگونگی برقراری زکوة فطر: «و هم در سال دوم هجرت زکوة فطر مقرر شد. گویند پیامبر یک یا دو روز پیش از عید فطر خطبه خواند و گفت که زکوة فطر بدهند»^۱.

در مورد تحریم شراب نیز، روایت کتاب معتبر «الخمیس» چنین است که: بعضی این ممنوعیت را به زمان غزوه بنوالنضیر در سال چهارم هجرت مرتبط دانسته اند، ولی ظن احوط این است که نزول این آیه سوره مائده که «شیطان شما را از راه خمر و میسر به دشمنی با یکدیگر برمیانگیزد و از یاد خداوند و گزاردن نماز باز میدارد» بدنبال این صورت گرفت که در مدینه میانان مسلمانان مست زد و خوردی پیا پیا شد که در آن میان سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه که او نیز در این مجادله شریک بود با کارد یکی دیگر از مؤمنین از ناحیه سر زخم شدید برداشت، و چنین بود که فرمان منع شراب نزول یافت^۲.

* * *

در همان زمان، ثقة الاسلام کلینی نیز در کتاب کافی خود که جهان تشیع آنرا بعد از نهج البلاغه معتبرترین کتاب شیعه شناخته است، در باره شأن نزول آیاتی از سوره های مدنی، براساس روایات نقل شده از ائمه شیعه توضیحاتی دیگر داده است که نمونه هایی چند از آنها را در اینجا میخوانید، ولی برای آگاهی بر همه آنها میباید به اصل یا به ترجمه فارسی کتاب کافی مراجعه کنید:

— امام جعفر صادق علیه السلام در باره این گفتار خدای عزوجل در آیه ۷۸ سوره مائده که: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند» فرمود که مسخ شدن آنها به خوک به نفرین حضرت داود بود و مسخ شدن آنها بصورت بوزینه بر زبان عیسی بن مریم بود^۳.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۳.

۲ - قاضی دیار بکری در: «الخمیس فی احوال نفس النفیس»، چاپ بسلاقی، ۱۳۰۲

قمری، ج ۳، ص ۲۹-۳۲، نقل توسط Caetani در جلد سوم سالنامه های اسلام.

۳ - کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۴۰.

– و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در شأن نزول گفتار
 خدای عزوجل در آیه ۲۴۳ سوره بقره که: «آیا ندیدی آنرا که از بیسم
 مرگ از دیار خود بیرون شدند و هزاران نفر بودند، پس خداوند بدانان
 فرمود که بمیرید، و بعد آنرا دوباره زنده کرد؟» فرمود که اینان از
 یکی از شهرهای شام بودند و شمارشان هفتاد هزار نفر بسود... و چون
 بمردند استخوانهایشان در سر راه عبور کاروانیان بود. پس مدتی بعد
 یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بنام حزقیال از آنجا بگذشت و آن
 استخوانها را بدید و گفت: پروردگارا، آیا بهتر نیست که اینان را زنده
 کنی تا از بندگانت فرزند آورند و بهمراه سایر خلق ترا پرستش کنند؟
 خدایتعالی از طریق وحی بدو فرمود: آیا دوست داری که آنها زنده
 شوند؟ عرض کرد: آری، پروردگارا، آنها را زنده کن. پس خدای عزوجل
 بدو وحی فرمود که چنین و چنان بگویی، و او نیز همان را بگفت، و آن
 اسم اعظم بود، و چون حزقیال آنرا بر زبان آورد استخوانهای پراکنده را
 دید که بسوی یکدیگر میپریزند و بهم نگاه میکردند و سبحان الله و
 الله اکبر و لا اله الا الله میگفتند. و چون حزقیال این بدید گفت: گواهی
 دهم که خدا بر هر کاری توانا است، و اسلام آورد، و عمرو بن یزید
 گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در باره اینها نازل شد.^۱
 – حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون جنگ احد به
 منتهای شدت خود رسید، رسول خدا صلی اله علیه وآله جبرئیل را
 نگریست که بر روی چهارپایه ای در میان زمین و آسمان ایستاده است
 و بانگ میزند که: لافتی الاعلی ولاسیف الاذوالفقار» و این آیه نازل
 شد که «لازم بود آنچه خداوند مقرر فرموده بود تحقق یابد تا آنها که
 هلاک شدنی هستند هلاک شوند و آنها که باید زنده بمانند برای ادای
 شهادت زنده بمانند»^۲.

۱ – کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۳۸.

۲ – کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۹۰.

۲

اسلام و قرآن

بعد از محمد

آنچه در سالهای ۱۱ تا ۱۴ هجری گذشت

«رَدّه»، واقعه ای که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد

تقریباً همه محققانی که تاریخ اسلام را از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار داده اند، در این باره که مرگ نابهنگام پیامبر جامعه اسلامی و در درجه اول رهبران آنرا غافلگیر کرد همداستانند. نمونه گویایی از ارزیابی های کلی آنانرا در این مورد، در کتاب «عربها در تاریخ» محقق معاصر، برنارد لیونیس، میتوان یافت:

«درگذشت محمد جامعه تازه شکل گرفته مسلمانان را با یک بحران موجودیت مواجه ساخت، زیرا پیامبر چه برای جانشینی خود و چه برای برنامه های آینده هیچ دستوری نداده بود. حتی در زمان حیات خود نیز به تشکیل شورایی از نوع مجالس قبیله ای سنتی در عربستان که بتواند در دوران حساس انتقالی بعد از او قدرت حکومتی را اعمال کند اقدام نکرده بود، هر چند که علی الاصول با توجه به جنبه کاملاً شخصی و انحصاری قدرتی که مستقیماً از جانب خداوند به شخص او تفویض شده بود وی نمیتوانست حتی در دوران زندگی خودش نیز شریکی برای خویش برگزیند، چه رسد بدانکه کسی را به جانشینی خود تعیین کند. فرضیه گزینش علی، پسر عم و داماد او بدین جانشینی، فرضیه ای است که بعداً شکل گرفت و آنهم فقط از جانب شیعیان که اقلیتی بیش نبودند پذیرفته شد.

باید توجه داشت که اساساً ضابطه تعیین یک جانشین قانونی ضابطه ای بود که برای اعراب صدر اسلام بکلی ناشناخته بود، بطوریکه حتی اگر محمد فرزند ذکوری هم میداشت به احتمال بسیار اعراب این وراثت را بعنوان دلیلی بر مشروعیت جانشینی پیامبر از جانب او نمیپذیرفتند. بهمین روال، ادعای چنین جانشینی از طرف یک پدر زن (ابوبکر) یا یک داماد (علی) در جامعه ای که اساس آن بر تعدد زوجات نهاده شده بود نمیتوانست اعتباری بیشتر از این داشته باشد. برای اعراب در این مورد تنها یک قانون سنتی و شناخته شده

وجود داشت و آن انتخاب یک رئیس تازه قبیله ای در جای رئیس متوفی بود. بر اساس همین سابقه بود که در مدینه برای جانشینی محمد در درجه اول در صدد گزینش یک عضو قبیله خزرج برآمدند که مورد قبول دیگران قرار نگرفت، ولی سرانجام بحران با ائتلاف سه جانبه ابوبکر و عمر و ابوعبیده حل شد^۱ که سرعت عمل آنها فرد ارشد این گروه یعنی ابوبکر را در مقام جانشینی پیامبر در رأس جامعه نوپای مسلمانان قرار داد و انتخاب او با عنوان خلیفه (وکیل) پیامبر آغازگر حکومت نوظهوری بنام خلافت شد که تا آنوقت در تاریخ سابقه نداشت»^۲.

در باره چگونگی این انتخاب، که انشعاب بزرگ سنی و شیعه یکی از نتایج آن بود، در تواریخ اسلامی بتفصیل بحث شده است: «صحابه پیامبر حتی پیش از کفن و دفن او بر سر جانشینی وی با یکدیگر به جدال برخاستند، و چنان در این باره شتاب ورزیدند که جسد پیغمبر را بحال خود رها کردند تا زودتر به دسیسه چینی پردازند. هنوز جنازه محمد به خاک سپرده نشده بود که مدعیان جانشینی او برای دستیابی به میراث وی بر سر و مغز یکدیگر میکوفتند»^۳. در برگزیدن ابوبکر به خلافت اعظم صحابه دخالت نداشتند و میان مهاجران و انصار در این مورد چنان اختلاف افتاد که کار به شمشیر کشید. در سقیفه بنی ساعده مقداد بن اسود کندی صحابی معروف پیامبر را بکتک زدند و قفسه سینه اش را شکستند. در همین جریان سعد بن عباده انصاری رئیس قبیله خزرج را که با انتخاب ابوبکر به خلافت مخالفت کرده بود شباهنگام در راه سفرش به شام کشتند و مدعی شدند که اجنه او را کشته اند. حتی از زبان جن قاتل این شعر را روایت کردند که: «سعد بن عباده امیر خزرج را کشتیم و دو تیر به قلبش روانه کردیم که هر دو به هدف نشستند». ولی در عمل این دو جن خالد بن

۱ - Père H. Lammens در: Le triumvirat Abu Bakr, Omar, Abu Obeida

مجله دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۱۰، ص ۱۱۳.

۲ - Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۱۹.

۳ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶.

ولید و محمد بن مسلمه انصاری بودند که بدستور مستقیم عمر عمل میکردند»^۱.

خروج نابهنگام پیامبر از صحنه، تقریباً بیفاصله راه را بر موجی سراسری از قیام‌ها و جنگ‌قدرتها و دسته‌بندیها و کشمکشهایی که میبایست از آن پس وجه مشخص جهان اسلامی در همه تاریخ اسلام باشد گشود. نه تنها در خود مدینه میان صحابه دست اول محمد و یاران نزدیک و دور او جدائیهای اساسی آغاز شد، بلکه در سرتاسر عربستان نیز قبایل تازه مسلمان شده، چنانکه گویی قرارداد خود را با مردی که با او بیعت کرده بودند پایان یافته تلقی میکردند سر به تمرد برداشتند و نه فقط از اطاعت دستگاه حکومتی مدینه سر باز زدند، بلکه اصولاً پیروی خود را از آئین اسلام به ترتیبی که شرح آنها را در مهمترین کتابهای تاریخ اسلامی منعکس میتوان یافت، پایان یافته اعلام کردند.

«با درگذشت پیامبر، بسیاری از قبایل از دین بگشتند»^۲. «کفر سر برداشت و همگی یا بعضی از قبایل، بجز ثقیف و قریش از دین روی بگرداندند»^۳. «مردم غطفان، بحرین، خطم، عمان، یمن، مهران، عک، حضرموت، بنی سلیم و دیگران از اسلام برگشتند، و بسیاری از آنان با طلحه بیعت کردند»^۴. «در بسیاری نواحی، عاملان رسول را بگشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دستهایشان را رنگ کنند از شادی مرگ رسول، و دف‌ها بزدند»^۵.

با تعیین ابوبکر به خلافت، بیدرنگ شورای اضطراری بلندپایگان حکومت برای مقابله با شورش عمومی در عربستان تشکیل شد و پس از تبادل نظرها، تصمیم به سرکوبی بیرحمانه همه مخالفانی گرفته شد

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

۲ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۰.

۳ - کامل، ج ۲، ص ۳۷؛ التنبیه والاشراف، ص ۲۶۱؛ روضة الصفا، ج ۲، ص ۶۱۴.

۴ - قصص الانبیا، ص ۴۵۵.

۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۱.

که به آنها عنوان «اهل رده» (مرتدان یا برگشتگان از دین) دادند. ولی این نامگذاری ظاهراً کاری است که بعدها از جانب مورخان اسلامی برای توجیه شدت عمل سرکوبگران انجام گرفت.

ارزیابی روشنی را در این باره از جانب دو تن از محققان سرشناس معاصر جهان غرب میتوان یافت: «واقعیت تاریخی بر مبنای همه مدارکی که در دست است این است که خودداری قبایل مختلف عرب از برسمیت شناختن مشروعیت ابوبکر، بیس از آنکه مفهوم بازگشت اعراب تازه مسلمان شده را به بت پرستی کهن خود داشته باشد این مفهوم را داشت که از نظر اینان قراردادی که عملاً میان محمد، رهبر مسلمانان، و این قبایل منعقد شده بود و از هر دو جانب رعایت میشد، با بیرون رفتن یکی از طرفین از صحنه خودبخود ملغی شده بود. قبایلی که از نظر جغرافیایی به مدینه نزدیک بودند، در زمان حیات پیامبر بطوری با سازمان مرکزی مدینه اشتراک منافع یافته بودند که بعداً نیز این قرارداد را بطور کامل حفظ کردند، در عوض برای قبایل دوردست تر، درگذشت محمد به پیوندهای آنان با مدینه پایان میداد، و طبق سنن دیرینه قبیله ای اینان میتوانستند آزادی عمل خویش را بازیابند. بخصوص با توجه به اینکه به ایشان هیچ سهمی در انتخاب ابوبکر داده نشده بود، ظاهراً اینان در این مورد تعهدی نیز برای خویش قائل نبودند، و اولین پیامد مستقیم این عدم تعهد این بود که مشترکاً از پرداخت خمس و زکوة اسلامی به دولت مدینه سر باز زدند، بطوریکه ابوبکر ناگزیر شد برای رسیدن به توافقیهای تازه ای با آنان وارد مذاکره شود. برخی از قبایل نسبتاً نزدیک تر این توافقیها را پذیرفتند، ولی قبایل دوردست تر در مخالفت خود پایدار ماندند، و در نتیجه برای خلافت تازه بر سر کار آمده راهی جز آن نماند که از راه شمشیر آنها را به اطاعت وادارد، همانطور که غالب آنها قبلاً نیز از راه شمشیر اسلام آورده بودند»^۱.

«پس از مرگ پیامبر در سراسر عربستان به استثناي حجاز،

۱ - B. Lewis در The Arabs in History، صص ۶۵ و ۶۶.

قبایل عرب پیمانی را که با او داشتند پایان یافته تلقی کردند، و یکی از انگیزه های اصلی این بازگرفتن پیمان نگرانی آنها و در عین حال حسادتشان از سلطه جویی پایتخت حجاز بود. خاصیت گریز از مرکز که خصیصه دیرینه این قبایل بود با درگذشت مرد نیرومند مدینه و مکه دوباره فرصت عرض اندام یافته بود. مردم این قبایل اصولاً تعهدی نیز در مورد آیین تازه برای خود احساس نمیکردند، زیرا برای قبایل عرب در آئزمان مسلمان شدن تنها این مفهوم را داشت که رئیس قبیله مسلمان شده است. بدین ترتیب بود که قبایل بسزگی در یمن و یمامه و عمان از پرداخت مالیات زکوة سر باز زدند^۱.

مأموریت سرکوبگری به خالدبن ولید سردار محبوب پیامبر و ثروتمند بزرگ قریش سپرده شد که به بیرحمی و سنگدلی شهرت داشت. وی قبلاً در جنگ احد علیه مسلمان جنگیده بود، ولی بعداً اسلام آورده و خدمات بسیار به پیامبر کرده بود، بطوریکه از جانب او سیف الله (شمشیر خدا) لقب گرفته بود. هم او بود که در تسخیر مکه در سال نهم هجرت به امر محمد بت معروف عزیزی را در خانه کعبه شکست. طبری در اشاره بدین واقعه نقل میکند که پس از فتح مکه «پیامبر صلی اله علیه و آله خالد را برای دعوت مردم قبیله بنی حذیمه به اسلام به نزد ایشان فرستاد، و مردم بنی حذیمه چون خسالدبن ولید را بدیدند سلاح برگرفتند. خالد بدانان گفت سلاح بگذارید، لیکن یکی از مردان قبیله بنام حجدم بدانان گفت: ای بنی حذیمه، زینهار که از پس گذاشتن سلاح اسارت است، و از پس اسارت گردن زدن... اما عده ای از بنی حذیمه گفتند که اکنون مردم مسلمان شده اند و جنگ از میان رفته و کسان ایمنی یافته اند، و جد کردند تا همه بنی حذیمه سلاح فروگذاشتند. آنگاه خالدبن ولید دستور داد تا دستهایشان را بستند و جملگی را از دم شمشیر گذرانیدند و آنروز بسیار کس بکشت. پیامبر که این خبر بشنید دست به آسمان بلند کرد و گفت که خدایا، من از آنچه خالد کرده است بیزار میجویم، اما خالد گفت من این

۱ - P.K. Hitti در History of the Arabs، ص ۱۴۰

کار خودسرانه نکردم، بلکه عبدالله بن خذافه به من گفت که پیغمبر فرموده است اینان را بکش، زیرا که از مسلمان شدن ابا کرده اند^۱. در باره همین خالد روایت شده است که چون از جانب ابوبکر مأمور فرونشاندن عصیان قبیله بنی تمیم شد با مالک بن نویره رئیس قبیله به جنگ پرداخت. ولی مالک تسلیم شد و برای ابراز حسن نیت او را به خانه خویش مهمان کرد. با اینهمه خالد بخاطر اینکه امکان همخوابگی با زن او را که به زیبایی مشهور بود داشته باشد او را در همین ضیافت بکشت و سرش را در تنور آتش افکند و همان شب با بیوه اش همبستر شد^۲. با اینهمه ابوبکر حاضر به عزل او نشد، زیرا گفت که برای سرکوبی اهل رده به چنین سرداری نیاز است^۳.

سرکوبگرهای خالدبن ولید برای فرونشاندن «ارتداد» بسیار بیرحمانه بود. در تاریخ طبری در این باره نقل شده است که ابوبکر و علی بدو فرمان دادند تا هر کس را که از دین برگشته باشد گردن زند و به آتش بسوزاند و زنان و فرزندان را اسیر کند و از هیچکس جز بازگشت به اسلام نپذیرد^۴. و این دستور بطور کامل از جانب فرمانده قوای اسلام به اجرا گذاشته شد: «... و خالدبن ولید آنرا که در وفات پیامبر دست رنگ کرده بودند از اول تا به آخر بکشت و در آتش بسوزانید، و بفرمود تا سرهایشان را گرد آوردند و پایه دیگ کردند و

۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۹۵.

۲ - ابوالفرج اصفهانی: الاغانی، ج ۱۴، ص ۶۶، ابن اثیر، کامل، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۴.

۳ - تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۳؛ یاقوت: معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷. بلاذری نیز تأکید میکند که ابوبکر در این نظر که همه شورشیان یا بیقید و شرط تسلیم شوند و یا به جنگ تا نابودی خود تن در دهند راسخ بود (انساب، ص ۹۴). ولی Caetani بخلاف این نظر معتقد است که: «این تصور رایج که ابوبکر در سرکوبی شورشیان رده شعار یا مرگ یا اسلام را به اجرا میگذاشت افسانه ای بیش نیست، زیرا وی بالعکس به حداقل اظهار اطاعت سیاسی راضی بود و عقیده داشت که بقیه کسار را باید به گذشت زمان واگذاشت (Annali dell'Islam، ج ۲، بخش ۲، ص ۸۲۹).

پس آتش در تن های ایشان زد، چندانکه مردمان بیچاره شدند، و کس نه نزد ابوبکر فرستادند که ما از ته دل ایمان آوردیم و از این پس نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمایی، اما تو نیز این مسرد را به نزد خویش بازخوان»^۱.

* * *

در ماجرای خونین شورشها و سرکوبگریهای ایسن دوران، داستان چهار مدعی پیامبری، که یکی از آنها تنها زنی است که در تاریخ اسلام ادعای پیغمبری کرده است، به تفصیل در تواریخ معتبر اسلامی حکایت شده است. نخستین این مدعیان، که در ماههای آخر زندگی خود محمد قیام کرده بود، مردی به نام اسودبن کعب عنسی بود که سرزمین نجران را به تصرف درآورد و بعداً به صنعا حمله برد و با تصرف آن بر تمامی یمن استیلا یافت و خود را «رحمن الیمن» خواند^۲. بـه نوشته حبیب السیر وی «مردی دروغزن بود که در فن کهنات و شعبده و امور غریبه مهارت تمام داشت و لاجرم بسیاری بدست او مرتد شدند، ولی زوجه او که به دین خود پای بند بود پس از درگذشت او حکایت کرد که این فاسق همه شب به شرب خمر میگذرانید و تا خاستگاه در خواب میماند و غسل جنابت بجای نمیآورد و با اینهمه دعوی نبوت داشت»^۳. مرگ او به نحو عجیبی صورت گرفت که ماجرای آن در همین حبیب السیر چنین آمده است: «... پس فیروز حکایت کرد که به نزد دختر عم خودم که زوجه اسود عنسی بود ولی در دل متابعت ملت محمدی میکرد رفتم، و بدو گفتم که من و داذویه و قیس بن عبد یغوث مأمور کشتن شوی اویسم. آن مؤمنه گفت که فلان شب به فلان موضع درآیید و دیوار خانه

۱ - قصص الانبیا، ص ۴۵۵.

۲ - بغدادی: الفرق بین الفرق، ترجمه فارسی، ص ۲۹۶؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۹۵ و ۱۸۵۳؛ بلاذری، انساب، ص ۱۰۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰. در میان محققان غربی بررسی جامع J. Wellhausen در کتاب «اپوزیسیون های مذهبی - سیاسی در صدر اسلام» بسیار جالب است.

۳ - حبیب السیر، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۵۵.